

یاران آفتاب

زندگی نامه چهارده تن از اصحاب امیرالمؤمنین



زیدبن صوحان عبدی، صعصعه بن صوحان عبدی، حجربن عدی، عبدالله بن جعفر، ابوعبدالله جدلی، سلیم بن قیس، قثم بن عباس، عمروبن حمق خزاعی، ابوالاسود دوئلی، قنبر، جعده بن هبیره مخزومی، ابوهیثم ابن تیهان انصاری، خزیمه بن ثابت، قیس بن سعد

گروهی از نویسندگان فرهنگ کوثر

بسم الله الرحمن الرحیم

یاران آفتاب : زندگینامه چهارده تن از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام

نویسنده:

محمود مهدی پور

ناشر چاپی:

زائر- آستانه مقدسه قم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

یاران آفتاب : زندگینامه چهارده تن از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : مهدی پور، محمود، ۱۳۳۱ -

عنوان و نام پدیدآور : یاران آفتاب : زندگینامه چهارده تن از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام/مولف محمود مهدی پور.

مشخصات نشر : قم : آستانه مقدسه قم،انتشارات زائر، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۳۵۲ ص.

فروست : کتاب کوثر؛ ۲

شابک : ۴۰۰۰۰ ریال:۹۷۸-۹۶۴-۱۸۰-۲۰۰-۶

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- اصحاب

شناسه افزوده : آستانه مقدسه قم. انتشارات زائر

رده بندی کنگره : BP۳۷/۸۷/م۹ی۲ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۱

شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۹۶۱۸۱

ص:۱

اشاره

کتاب کوثر (۲)

یاران آفتاب

زندگینامه چهارده تن از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام

گروهی از نویسندگان «فرهنگ کوثر»

ص:۳

فهرست

ص:۶

ص:۸

سُلیم بن قیس هلالی

ص:۱۳

سفیر امامت

ص:۱۵

سخن نخست

سخن نخست

چشم دوختن به کانون نور، مقدور نیست. چشم ناتوان ما باید از پشت فیلتر به خورشید بنگرد تا بخشی از عظمت او را درک کند؛ زیرا نگاه مستقیم به خورشید، خطر کوری را در پی دارد. لذا موسی کلیم علیه السلام هم به هنگام شنیدن کلام الهی، صیحه زنان بر زمین افتاد.

شناخت خدا از راه شناخت پیامبران و معصومین علیهم السلام امکان پذیر است و شناخت معصومین علیهم السلام از راه شناخت یاران و نزدیکان آنان. آشنایی با ابرار و عالمان دین، دریچه ورود مردم به قلمرو فرهنگ پیامبران است.

در روایات می خوانیم: «در ذات خدا تفکر نکنید که دچار حیرت و ضلالت خواهید شد. در صفات و آثار و مخلوقات الهی بیاندیشید تا هدایت شوید.»

این حقیقت نسبت به شناخت انبیا و اوصیای آنان هم جریان دارد. برای ما انسان های کم ظرفیت، شناخت مستقیم پیام آوران و پیشوایان معصوم علیهم السلام دشوار است و چه بسا که اگر بی واسطه نزدیک شویم، پر و بال مان بسوزد، چطور که رسول خدا صلی الله علیه وآله هم در شب معراج فرمود: «لودنوتُ انمله لاحترقتُ؛ اگر به قدر بند انگشتی نزدیک تر رفته بودم،

ص:۱۷

می سوختم.» و چه بسا که شناخت یاران و نزدیکان آنها، ما را به معرفت بهتر آنان یاری کند و آداب تقرّب را به ما بیاموزد.

در قرآن کریم زندگی پیامبران و ابرار مکرر مورد توجه قرار گرفته و بخش هایی از زندگی پیامبرانی مثل حضرت آدم، نوح، هود، ادریس، ابراهیم، موسی، داود، سلیمان، عیسی علیهم السلام و حضرت محمد صلی الله علیه وآله و بانوانی مثل آسیه و مریم و یا داستان شعیب و فرزندان او و حوادث یوسف و یعقوب بازگو شده است. آری شناخت پیامبران الهی و انسان هایی که آوای وحی را شنیده اند و فروغ آسمانی بر قلبشان تابیده است، می تواند در سفر ملکوتی و سیر و سلوک معنوی، بهترین راهبر و راهنمای انسان باشد.

ماهنامه «فرهنگ کوثر» که در سایه بارگاه ملکوتی یادگار عترت، روییده و نهالی چهار ساله شده است، هم اینک برخی مقالات و آثار خود را به صورت کتاب به شیفتگان تاریخ و سیره معصومین علیهم السلام تقدیم می دارد. اولین شماره از مجموعه _کتاب کوثر_، قصه های ماهنامه بود که به عنوان «بوستان معصومه سلام الله علیها» منتشر می شود.

«یاران آفتاب» نام دومین اثر از مجموعه _کتاب کوثر_ است که به مناسبت سال امام علی علیه السلام (۱۳۷۹ هجری شمسی) به معرفی چهارده تن از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام پرداخته است.

گنجینه گرانبهای مقالاتی که در سایه فرهنگ کوثر با توفیق الهی و عنایات عترت علیهم السلام فراهم آمد، شامل چندین جلد مباحث مربوط به معصومین علیهم السلام و یاران آنهاست. امیدواریم در سایه سار بوستان پرگل و عبیرآگین حضرت معصومه سلام الله علیها زندگینامه تمام یاران معصومین علیهم السلام و دائرهالمعارف رجال و تراجم عصر حضور تدوین شود و امت بزرگوار اسلامی را برای عصر ظهور و یاری حضرت بقیهالله۴ آماده تر سازد.

انتخـاب چهـارده نـام از جمع یـاران پیشوای اول، به معنای برتری مقام معنوی آنان نیست. بلکه معرفی یارانی که کمتر شـناخته شـده انـد، مورد توجه بوده و به هر دلیـل، قرعه پژوهش و نگـارش به نام این اصـحاب بزرگوار اصابت کرده است. امیـدواریم زنـدگینامه دیگر «یاران آفتاب» در دفترهای آینـده تـدوین و منتشـر شود و یاران آفتاب همیشه به زندگی فرزندان قرآن، نور و نیرو هدیه کنند. ا ن شاءالله.

اطلاعات ما از زندگی، اخلاق، اندیشه ها، فعالیت ها و موضع گیری عموم انسان هایی که در چهارده قرن قبل در مکه و مدینه و کوفه و غالباً در سـرزمین حجـاز و عراق می زیسـته انـد، بسـیار انـدک است. امـا بـا کـاوش و تفکر در همـان گزارش هـای محـدودی که در لابه لای کتب حـدیث و تفسـیر و تاریـخ و انسـاب و ملل و نحل آمـده است، بسـیاری از حقایق را می توان دریافت. پیامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله و پیشوایان معصوم علیهم السـلام در ذهن و قلب انسان ها از جایگاه والا و برجستگی خاصی برخوردار بوده اند و خود آنان به نگارش و حفظ و ثبت و نقل حدیث سفارش کرده اند. از این رو، اصحاب و یاران و راویان حدیث هزاران چشـمه ی نور از گفتار و رفتار آنان جاری ساخته و تشـنگان معنویت و عدالت را سیراب کرده اند و راه روشن سعادت و آزادی و برادری و ایمان را فرا دید انسان ها نهاده اند.

مجموعه «یـاران آفتاب» می توانـد نسل جوان ما را با میراث گرانبهای فرهنگی و تبارنامه تاریخی خویش آشـنا سازد و سـیمای مردانی بزرگ را که در عصـر اهل بیت علیهم السـلام می زیسته اند، برای آنان ترسیم کند و جهاد و اخلاص و تلاش پیشتازان قبیله ایمان را به فرزندان امروز امت اسلامی بیاموزد.

ص:۱۹

در پایـان از مسؤولاـن آسـتانه مقـدسه حضـرت معصومه سـلام الله علیها و مـدیریت محترم فرهنگی آن که در چاپ و نشـر این مجموعه همت گماشتند، سپاسگزاریم.

والحمد لله ربّ العالمین

آستانه مقدسه حضرت معصومه سلام الله علیها _ پژوهشکده کوثر

عید غدیر ۱۴۳۲ه_.ق ۲۴/۸/۱۳۹۰ش

ص:۲۰

۱.زید بن صوحان عبدی جانباز بهشتی

اشاره

۱.زید بن صوحان عبدی جانباز بهشتی

ص:۲۱

ابوسلمان(۱) زیـد بن صوحـان عبـدی معروف به «زیـد الخیر» و ربعی، از اصـحاب خاص علی علیه السـلام بود. او اهل کوفه یا حجاز شـمرده می شد و در کوفه، مدائن و بصـره سکونت داشت.(۲) طبق گزارشـی، وی رزوگار زندگی پیامبر گرامی اسـلام صلی الله علیـه وآلـه را درک کرد و در حضـور آن حضــرت اسـلام آورد.(۳) بـه همین دلیـل، برخی از تاریـخ نگـاران وی را صحابی حضـرت رسول صـلی الله علیه وآله شمرده اند؛(۴) ولی بسـیاری از شـرح حال نگاران او را تابعی دانسـته اند. مضمون بعضی از روایات نیز نشان می دهد که او همانند اویس قرنی پیامبر صلی الله علیه وآله را ملاقات نکرد.

زید بن صوحان از خاندان عبدالقیس ــ شاخه ای از قبیله ربیعه ــ بود. او سه برادر به نام های صعصـعه، عبدالله و سیحان داشت که هر یک، از شخصیت های برجسته تاریخ و یاوران ارزشمند علی علیه السلام بودند.(۵)

۱- . ابو مسلم، ابو عایشه، ابوسلمان (اعیان الشیعه، ج۷، ص۱۰۱).

۲- . اعیان الشیعه، ج۷، ص۱۰۱.

۳- . سیر اعلام النبلاء، ج۳، ص۵۱۵؛ تاریخ بغداد، ج۸، ص۴۳۹ و تاریخ الاسلام، ج۳، ص۵۰۸.

۴- . اسد الغابه، ج۲، ص۲۳۳ و الاصابه، ج۳، ص۴۵.

۵- . اعیان الشیعه، ج۷، ص۱۰۱.

جایگاه روایی

دیدگاه رجال شناسان شیعه و سنی درباره زید، بسیار روشن و صریح است. به گواهی همه آنها زید از شخصیت والایی برخوردار و از اولیا و خواص اصحاب علی علیه السلام به شمار می رفت. شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ق) او را از اصحاب امام علی علیه السلام خوانده، می گوید: زید از ابدال بود.(۱)

آیت الله خویی، صاحب کتاب معجم رجال الحدیث، می گوید: در بزرگی قدر و منزلت زید همین بس که او از یاران علی علیه السلام بود و در مقابل دیدگان آن حضرت در جنگ جمل به شهادت رسید.(۲)

ابن قتیبه نیز در کتاب المعارف، زید را از بهترین مردم دانسته و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایاتی در ستایش او نقل کرده است.(۳)

ذهبی در دو کتاب خود از او یاد می کند و درباره اش می نویسد: یزد بن صوحان از بزرگان تابعان و از دانشمندان و عابدان بود. او بسیاری از روزها روزه می گرفت و شب ها به نماز می ایستاد.(۴)

در کتاب «شذرات الذهب» می خوانیم: زید بن صوحان از خواص اصحاب علی علیه السلام و از صالحان و پرهیزکاران بود.(۵)

ابن اثیر جزری نیز او را چنین توصیف کرده است: او فاضل، دیندار، نیکوکار و بزرگ خاندان خویش بود.(۶)

۱- . رجال طوسی، ص ۴۱.

۲- . معجم رجال الحدیث، ج۷، ص ۳۴۲.

۳- . المعارف، ص ۴۰۲.

۴- . سیر اعلام النبلاء، ج۳، ص ۵۲۵ و العبر، ج ۱، ص ۲۷.

۵- . شذرات الذهب، ج ۱، ص ۴۴.

۶- . الکامل فی التاریخ، ج۳، ص ۲۵۱.

خیرالدین زرکلی می گوید: او یکی از شجاعان و بزرگان بود. در فتح نهاوند شرکت داشت و در آن جنگ دست چپش قطع شد. او در جنگ جمل در شمار یاران علی علیه السلام بود.(۱)

رجال نویسان و تاریخ نگاران دیگر مانند ابن داود حلی،(۲) احمد بن خالد برقی(۳)، خطیب بغدادی(۴) و بسیاری از دانشمندان معاصر از او یاد کرده، وی را ستوده اند.

مشایخ و شاگردان

زید بن صوحان از علی علیه السلام، سلمان فارسی، ابی بن کعب و ام سلمه، همسر گرانقدر رسول صلی الله علیه وآله حدیث نقل کرده است. راویانی چون ابووائل شقیق بن سلمه الاسدی، سالم بن ابی الجعد و... روایات زید را برای مؤمنان باز گفته اند.(۵)

گرایش روایی

روزگار زندگی زید، که با ایام خلافت ابوبکر، عمر و عثمان مصادف بود، روزگاری غم انگیز برای او و عاشقان اهل بیت علیهم السلام و ره یافتگان طریق هدایت شمرده می شد.

۱- . الاعلام، ج۳، ص۵۹.

۲- . رجال ابن داود، ص۱۶۳.

۳- . رجال برقی، ص۵

۴- . تاریخ بغداد، ج۸، ص۴۳۹.

۵- . اعیان الشیعه، ج۷، ص۱۰۱.

در این دوره تأسف بار، که عصر مظلومیت اسلام ناب و ولایت راستین به شمار می رود، یاران و پیروان علی علیه السلام از هر گونه تلاش برای استفاده از دریای علوم و معارف حقیقی دین و نشر احکام شریعت و عمل به وصایای نبی اکرم صلی الله علیه وآله بازداشته شدند؛ به ویژه در زمان خلافت عمر که نوشتن حدیث و نقل روایات پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله نیز ممنوع گردید.

افزون بر این، در ایام خلافت علی علیه السلام نیز فرصت مناسبی برای پیروان و تشنگان علوم و معارف به دست نیامد؛ زیرا آن حضرت زمان کوتاه خلافتش را در مسیر مبارزه با منافقان و مسلمان نمایان و دنیاطلبان سپری کرد و یاران امام نیز همراه وی در جهاد شرکت کردند. اگر روایت های اندک زید را مورد بررسی قرار دهیم، در می یابیم که او بیشتر به مسأله ولایت و امامت ائمه علیهم السلام عنایت داشته، به نقل چنین روایاتی پرداخته است. او همچنین روایت هایی در مسائل اخلاقی دارد. در یکی از روایت ها زید می گوید: از علی علیه السلام پرسیدم: کدام سلطان پیروز و قوی تر است؟

فرمود: هوای نفس.

ـ کدام خواری از همه خواری ها بدتر است؟

ـ آرزوی بر دنیا.

ـ کدام فقر شدیدتر است؟

ـ کفر پس از ایمان.

ـ کدام فراخوانی گمراه کننده تر است؟

ـ دعوت به هیچ. (دعوت به سوی غیرخدا، فراخوانی به هیچ است.)

ـ چه کاری بهتر است؟

ـ تقوا.

ـ کدام عمل پیروز است؟

ـ طلب کردن چیزی که نزد خداست.

ـ دوست بد کیست؟

ـ کسی که گناه و نافرمانی خدا را زیبا جلوه دهد.

ـ کدام گروه از مردم بدبخت ترند؟

ـ آنان که دین خود را در برابر دنیای دیگران می فروشند.

ـ تواناترین مردم کیانند؟

ـ کسانی که بردباری پیشه می کند.

ـ کدام دسته از مردم بخیل و حریص شمرده می شوند؟

ـ کسانی که از راه حرام، مالی را به دست آورند و نابجا مصرف کنند.

ـ زرنگ ترین مردم کیانند؟

ـ آنان که راه را از بیراهه تشخیص دهند و در راه رشد گام بردارند.

ـ کدام گروه از مردم بردبارترند؟

ـ کسانی که خشمگین نمی شوند.

ـ چه کسانی از ثبات رأی بیشتری برخوردارند؟

ـ آنان که مغرور نشوند و دنیا با زیبایی هایش فریبشان ندهد.

ـ کدام دسته از مردم احمق ترند؟

ـ کسانی که فریب دنیا می خورند، در حالی که می بینند حالات دنیا تغییرپذیر است.

ـ حسرت کدام گروه از مردم بیشتر است؟

ـ آنان که دنیا و آخرت را بر خود حرام کنند؛ این، زیانی آشکار است.

ص:۲۷

ـ نابینایان کیانند؟

ـ آنها که برای غیرخدا کار می کنند، ولی از خدا توقع پاداش و ثواب دارند.

ـ کدام قناعت کننده بهتر است؟

ـ آن که بدانچه خدای تعالی به او داده، راضی باشد.

ـ کدام مصیبت سخت تر است؟

ـ مصیبتی که از ناحیه دین پدید آید.

ـ کدام کار نزد خدا محبوب تر است؟

ـ انتظار فرج.

ـ کدام دسته از مردم نزد خدا بهترند؟

ـ آنان که بیش از دیگران از خدا می ترسند، تقوا پیشه می کنند و در دنیا زاهدترند.

ـ کدام سخن نزد خدا بهتر است؟

ـ ذکر خدا بسیار گفتن و تضرع و دعا در درگاه او.

ـ راست ترین سخن کدام است؟

ـ شهادت به یگانگی خدا.

ـ چه کارهایی نزد خدا بزرگ تر است؟

ـ تسلیم در برابر امر خدا و پرهیزکاری.

ـ کدام دسته از مردم کریم ترند؟

ـ کسانی که در جایگاه های صدق و راستی صادق باشند.(۱)

۱- . بحارالانوار، ج۷۴، ص۳۷۷.

فعالیت های سیاسی

زید دوران خلافت ابوبکر، عمر و عثمان را درک کرد؛ اما گزارش چندانی از فعالیت زید در روزگار خلافت ابوبکر و عمر در دست نیست؛ تنها شرکت او در جنگ قادسیه (فتح نهاوند) در ایام خلافت عمر گزارش شده است که به قطع شدن دست چپش انجامید.(۱) در روزگار خلافت عثمان _ که دوره اوج نابسامانی ها، ستم ها و بی عدالتی ها بود _ زید به شایستگی در عرصه های سیاسی و اجتماعی حضور داشت و در راه به دست آوردن حقوق مردم و جلوگیری از ستم، تلاش کرد.

طبق یکی از روایات، او همراه مالک اشتر، کمیل بن زیاد، جندب بن زهیر، برادرش صعصعه و گروهی از مردم کوفه نزد عثمان شتافت و از سعید بن عاص(۲) حاکم کوفه شکایت کرد. آنها از عثمان خواستند سعید را از حکومت کوفه بر کنار کند.(۳) زید به عثمان گفت: ای عثمان! به عدالت رفتار کن تا مردم نیز درباره ات به عدالت رفتار کنند.

هر چند عثمان در آن مجلس گفته آنان را پذیرفت؛ ولی در عمل به تقاضای آنها توجهی نکرد و سعید را از کار برکنار نساخت.

البته سعید با مردم کوفه، سپاهیان مالک اشتر و تهدید آنان روبه رو شد، از حکومت به کوفه چشم پوشید و به مدینه بازگشت. مخالفت سردارانی چون مالک اشتر، کمیل بن زیاد و زید بن صوحان سبب شد تا عثمان آنها

۱- . تهذیب تاریخ دمشق، ج۶، ص۱۴ و اعیان الشیعه، ج۷، ص۱۰۱.

۲- . سعید بن عاض.

۳- . طبقات الکبری، ج۵، ص۳۳ و تاریخ الاسلام، ج۳، ص ۴۳۰ و... .

را به شام و از آنجا به حمص تبعید کند. صراحت لهجه و شجاعت این گروه، حاکمان مناطق مختلف شام و حمص را به وحشت افکند. آنها برای رهایی از این مشکل، ناگزیر تبعیدیان را دوباره به کوفه بازگرداندند.(۱)

بیشترین فعالیت سیاسی زید در جریان خلافت علی علیه السلام گزارش شده است. او در راه معرفی چهره حقیقی علی علیه السلام تلاش بسیار انجام داد تا جایی که برخی او را فدایی علی علیه السلام لقب دادند.(۲)

در دوره امامت آن حضرت، دشمنان واقعی دین و دنیاطلبان، عدالت علی علیه السلام را تحمل نکردند، هر یک برای رهایی از آن به نیرنگی دست یازیدند و قلب آن حضرت را جریحه دار کردند. امام علی علیه السلام در نامه ای به مردم کوفه، ضمن دعوت از آنان برای شرکت در جنگ جمل، اوضاع سیاسی و اجتماعی آن روزگار را چنین تبیین فرمود:

«اینک بدانید که پایگاه هجرت، اهل خویش را از خود رانده است؛ اهلش نیز از آن دل برکنده اند و خود چونان دیگی جوشان در جوش و خروش است و بحران به مرکز سرایت کرده است. پس به خواست خداوند، به سوی فرمانده خویش بشتابید و در جهاد با دشمن پیش دستی کنید.»(۳)

زید مردم کوفه را به یاری علی علیه السلام فراخواند. او در این راستا از شیوه های گوناگونی بهره برد که یکی از آنها نقل حدیث بود. او مردم را پیرامون خود گرد می آورد و روایاتی درباره عظمت شأن علی علیه السلام برایشان

۱- . اعیان الشیعه، ج۷، ص۱۰۱.

۲- . همان.

۳- . نهج البلاغه، نامه۱.

نقل می کرد. طبق یکی از این روایت ها، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«علیٌّ امیر البرره و قاتل الفجره، منصور من نصره، مخذول من خذله الی یوم القیامه.»

«علی علیه السلام امیر نیکان و کشنده ستمکاران است. هر کس او را یاری کند، خدا او را یاری کرده است و هر کس از وی روی گرداند، خداوند روز رستاخیز از او روی می گرداند.»(۱)

او چنین می گفت: در میان امت محمد صلی الله علیه وآله، علی علیه السلام اولین فردی است که اسلام آورد.(۲)

زید در تشویق مردم برای دفاع از حریم ولایت، مجالسی برپا کرد و به معرفی شخصیت علی علیه السلام پرداخت. او می گفت: «ای مردم! به سوی علی علیه السلام حرکت کنید تا به حق دست یابید.»(۳)

او چنین می گفت: حذیفه بن یمان، صحابی گرانقدر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله به من چنین خبر داد: به زودی فتنه ها و آشوب هایی رخ خواهد داد که تشخیص حق از باطل، دشوار است و مردم عوض می شوند. مراقب باشید.

از حذیفه پرسیدم: راه نجات چیست؟ گفت: به گروهی که علی علیه السلام در آن است، بنگرید و به آن بپیوندید.(۴)

۱- . بحارالانوار، ج۳۸، ص۳۵.

۲- . همان، ص۲۳۱ و مناقب آل ابی طالب، ج۲، ص۱۲.

۳- . بحارالانوار، ج۳۸، ص ۲۷۰.

۴- . اعیان الشیعه، ج۷، ص۱۰۵ و بحارالانوار، ج۲۲، ص۱۰۹.

علی علیه السلام اندکی پیش از جنگ جمل، امام حسن علیه السلام و عمار بن یاسر را به کوفه فرستاد تا مردم را به شرکت در جنگ فرا خوانند. هنگامی که آنان مردم را در مسجد کوفه گرد آوردند، ابوموسی اشعری بر فراز منبر جای گرفت؛ مردم را از دخالت در جنگ برحذر داشت و گفت: ای مردم! تقوا پیشه کنید، خودتان را نکشید، خداوند بر شما رحیم است.

سپس گفت: این نامه عایشه است. او به من فرمان داده تا مردم کوفه را از شرکت در جنگ باز دارم. پس ای مردم! در جنگ دخالت نکنید؛ نه دوست باشید و نه دشمن. هر کس می خواهد به کسی نگاه کند که بخشی از پیکرش زودتر از او به بهشت می رود، به زید بن صوحان بنگرد.

زید، که در مسجد حضور داشت، از سخنان ابوموسی خشمگین شد و بر او خروشید. آنگاه بر در مسجد ایستاد؛ نامه عایشه خطاب به خود و مردم کوفه را خواند و گفت: عایشه از ما خواسته تا در خانه بنشینیم و از یاری علی علیه السلام دست برداریم؛ ولی ما تا وقتی فتنه و آشوب در جامعه وجود دارد، می جنگیم.

سپس به اشعری گفت: اگر بتوانی مسیر رود فرات را عوض کنی و آن را به عقب برگردانی، خواهی توانست مردم را از علی علیه السلام دور کنی. سپس این آیه را قرائت کرد: (أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ)؛ آیا مردم پنداشتند وقتی گفتند ایمان آوردیم، رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟(۱)

آنگاه خطاب به مردم کوفه گفت: «ای مردم! همگی به سوی امیرمؤمنان و سرور مسلمانان حرکت کنید تا به حق دست یافته، هدایت شوید.»(۲)

۱- . عنکبوت، ۲.

۲- . اعیان الشیعه، ج۷، ص۱۰۵ و تاریخ الطبری،ج۴، ص۴۸۴.

جانباز بهشتی

پیـامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله، در روایت هـای مختلف زیـد را سـتوده، از سـعادتمندی او خبر داده است. طبق این روایات، پیامبر صلی الله علیه وآله پیشاپیش از قطع شدن دست زید در جهاد خبر داد و فرمود: این دست پیش از زید به بهشت می رود.

افزون بر این، پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

«زیـدٌ الخیر الأجذم و جندب ما جندب؟ فقیل یا رسول الله؟ اتذکر رجلین؟ قال: اما احدهما فسـبقته یده الی الجنّه بثلاثین عاماً و اما الاخر فیضرب ضربه یفصل بها بین الحق و الباطن.»

طبق این حدیث، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله از زید و جندب یاد کرد و فرمود: دست یکی از این دو نفر (زید) سی سال زودتر از خود او به بهشت می رود و دیگری ضربه شمشیرش جداکننده حق از باطل است.(۱)

دانشـمندان اهل سـنت نیز درباره شأن و منزلت زیـد بن صوحان، روایاتی از پیامبر گرامی اسـلام صـلی الله علیه وآله نقل کرده انـد. ابن منظور می گویـد: پیامبر فرمود: «زید رجل من امتی تدخل الجنه یده قبل بدنه؛ زید مردی از امت من است که دسـتش زودتر از بدنش به بهشت می رود.»(۲)

آن بزرگوار همچنین فرمود: «زیـد و ما زیـد یسـبقه بعض جسـده الی الجنه ثم یتبعه سائر جسـده الی الجنه؛ زید و نمی دانید که زید کیست. بخشی از پیکرش به سوی بهشت از او پیشی می گیرد.»(۳)

ص:۳۳

۱- . المعارف، ص۴۰۲ و اعیان الشیعه، ج۷، ص۱۰۱.

۲- و۳ . مختصر تاریخ دمشق، ج۹، ص۱۴۴.

۳-

علی علیه السلام نیز فرمود: «من سرّه ان ینظر الی من یسبقه بعض اعضائه الی الجنه فلینظر الی زید بن صوحان؛ هر کس می خواهد به کسی نگاه کند که بخشی از پیکرش زودتر از او به بهشت می رود، به زید بن صوحان بنگرد.»(۱)

در حدیث دیگری می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «به زودی پس از من مردی به نام زید خواهد آمد که بخشی از پیکرش بیست سال زودتر از خود او به بهشت می رود.»(۲)

تندیس زهد و تقوا

یکی دیگر از برجستگی های زید، زهد و تقوای اوست. بسیاری از مورخان او را صوّام و قوّام توصیف کرده؛ متقی، زاهد و پارسا شمرده اند. او بسیاری از روزها روزه می گرفت و شب ها به عبادت می پرداخت. بسیاری اوقات از زن و فرزند کناره می گرفت، شب های جمعه تا صبح بیدار می ماند و به راز و نیاز با خدا می پرداخت. بدین سبب، طبق برخی از روایت ها، روزی سلمان فارسی به او گفت: «ای زید! بدنت و همسرت بر تو حق دارند؛ قدری از عبادت خود بکاه و به امور آنان رسیدگی کن.»

عشق به ولایت

اطاعت از ولایت و امامت علی علیه السلام و دلباختگی به آن حضرت، از صفات برجسته و فراموش ناشدنی زید است و تا ابد در آیینه تاریخ می درخشد. هر چند تشیّع در گذر تاریخ همواره با نفاق و دشمنی بداندیشان

۱- . الاصابه، ج۳، ص۴۵.

۲- . مختصر تاریخ دمشق، ج۹، ص۱۴۴.

روبه رو بوده و در اوج مظلومیت به سر برده است؛ ولی هرگز چهره تابناک عاشقی چون زید بن صوحان مقهور کینه توزی دشمنان نشد و در زنگار فراموشی فرو نرفت.

درباره علاقه زید به خاندان پیامبر و مرکز ولایت، نمونه های روشنی در تاریخ وجود دارد که تردیدها را از میان برمی دارد.

بی شک وقتی تحولات اجتماعی با بروز شبهه ها و تردیدهای اعتقادی و فکری همراه باشد، تشخیص درست و به موقع حقیقت، بسی دشوار است. حوادث پس از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله، نمونه بارز چنین تحولاتی است. روزگاری که غرض ورزان کوردل، به یاری منافقان و مسلمان نمایان، تصمیم گرفتند بر حقیقت دین پرده افکنند و دینداران و تشنگان وحی را در برزخ تردید نهند، در چنین زمانی، تیزبینی و هوشیاری گروهی از رادمردان تاریخ سبب شد تا اسلام ناب همچنان بر گستره حیات بشر پرتو افکند.

یکی از این رادمردان آزاده و هوشمند، که این رسالت بزرگ را به انجام رساند، زید بن صوحان بود. او به خوبی بر تردیدها فائق آمد، نور را از ظلمت باز شناخت، تا پای جان بر عقیده راستین خود ثابت قدم ماند و در شمار راست قامتان تاریخ درآمد. زید، پیش از جنگ جمل، مردم را به اطاعت از امام علیه السلام فراخواند و خود نیز به شایستگی در خط مقدم نبرد شرکت جست.

سخنان زید در هنگام شهادت، گویاترین گواه ارادت او به اهل بیت علیهم السلام است. او لحظاتی پیش از شهادت، به امام علیه السلام که نزدش شتافته بود، چنین گفت:

«ای امیرمؤمنان! خداوند جزای خیرت دهد. تو خداشناس، آگاه به قرآن و بلندمرتبه هستی و خدا در دلت بزرگ است. به خدا سوگند، از روی نادانی به یاری ات نشتافتم. من از ام سلمه ــ همسر گرانقدر پیامبر صلی الله علیه وآله ــ شنیدم که می گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله؛ هر کس من مولای او باشم، علی نیز مولای اوست. خدایا کسی که او را دوست دارد، دوست بدار و آنکه با او دشمنی می ورزد، دشمن باش؛ کسی که او را یاری دهد، یاری کن و آن که به او ستم کند، خوارساز.» به خدا سوگند، من از آنکه به سبب دشمنی با تو نزد خداوند خوار گردم، بیزارم.»(۱)

براساس روایتی دیگر از زید پرسیدند: «هرگاه قرآن با سلطان به مبارزه برخیزد، به کدام طرف خواهی رفت؟ گفت: به سوی قرآن.»(۲)

از زبان یار

درستی کردار و نیک اندیشی زید، هر انسان منصفی را به ستایش وا می دارد. دوست و دشمن زید را ستوده اند. در میان انبوه سخنانی که در ستایش زید بیان شده، گفتار امام علی علیه السلام گرانقدر و مهم تر می نماید. بر اساس روایات، آن حضرت در شهادت وی گریست. هنگامی که زید از اسب بر زمین افتاد، امام علی علیه السلام نزدش شتافت، بر بالینش نشست و چنین فرمود: «رحمک الله یا زید کنت خفیف المؤونه، عظیم المعونه؛ ای زید!

۱- . تاریخ الاسلام، ج۳، ص۵۰۷.

۲- . الاختصاص، ص۷۹ و رجال کشی، ص۶۶.

خدا تو را رحمت کند که کم مصرف و پر فایده بودی.»(۱)

زید گفت: مرا با لباس هایم دفن کنید، لباسم را بیرون نیاورید و خون های بدنم را نشویید؛ زیرا می خواهم آن ها در روز رستاخیز بر پایداری ام شهادت دهند.

آری، کسی که روزها روزه می گیرد، شب ها به عبادت می پردازد، در صحنه های مختلف سیاسی، نظامی و اجتماعی حضور جدی دارد و این چنین جان خود را در راه دوست فدا می کند، سزاوار چنین توصیفی است. ابن عباس می گویند: از صعصعه درباره زید پرسیدم؛ او برادرش را چنین توصیف کرد: «کان و الله المروه، شریف الاخوه، جلیل الخطر، بعید الاثر، کمیش العروه، الیف البدره، سلیم جوانح الصدر، قلیل وساوس الدهر، ذاکراً لِله طرفی النهار و زلفاً من اللیل، الجوع و الشبع عنده سیّان، لاینافس فی الدنیا، یطیل السکوت و یحفظ الکلام، و ان نطق نطق بعقام، یهرب منه الدعار الاشرار و یألفه الاحرار الاخیار.»

به خدا سوگند! او در جوانمردی سرآمد، در برادری شریف و بزرگوار، والا مقام و از دیرباز گرامی بود. دلی تهی از کینه داشت و کمتر دستخوش وسوسه های روزگار می شد. روز و شب به عبادت مشغول بود و سیری و گرسنگی در نظرش یکسان می نمود. در امر دنیا پیشی نمی گرفت. افراد شرور از او دوری می جستند و آزادگان و نیک مردان با او مأنوس می شدند.(۲)

۱- . اعیان الشیعه، ج۷، ص۱۰۱.

۲- . مروج الذهب، ج۱، ص۶۵۸.

پیوند اخوت

زید از محضر سلمان فارسی نیز کسب فیض کرده، از وی حدیث شنیده بود؛ ولی ارتباط این دو بزرگوار تنها در نقل حدیث خلاصه نمی شد. بر اساس گفتهٔ مورّخان، زید ارادت خاصی به سلمان داشت. این دلبستگی سرانجام با پیوند برادری به اوج رسید و او، به میمنت این پیوند، «ابوسلمان» را برای خود برگزید.(۱)

خدمات اجتماعی

بر اساس آنچه در تاریخ ثبت شده، زید در همه صحنه های اجتماعی و سیاسی روزگار خود حضور جدی داشت و در راه خوشبختی مردم تلاش می کرد. او روزی در بصره مردانی را دید که همواره عبادت می کردند و از دنیا دست شسته بوند. زید بن صوحان، با مشاهده وضعیت آنان، برای آنها خانه ساخت و سپس به آنها توصیه کرد که برای برآوردن نیازهای زندگی خود و فرزندانشان تلاش کنند. او همواره به آنها سرکشی می کرد و از احوالشان با خبر می شد.(۲)

رؤیای صادق

علاقه به شهادت، از صفات برجسته مؤمنان واقعی است؛ مؤمنانی که با عشق و آگاهی، خط سرخ شهادت را می پیمایند و در حیات جاوید گام می نهند.

۱- . رجال کشی، ص۶۶.

۲- .مروج الذهب، ج۳، ص۵۴ و قاموس الرجال، ج۴، ص۵۵۷.

زیـدبن صوحان، از گروه دلـدادگان عاشق بود. او، که دسـتش را پیشتر به بهشت فرسـتاده بود، نـدای حق را لبیک گفت و در جمـل به یـاری علی علیه السـلام شـتافت. او، پیش از جنـگ، به مولاـیش علی علیه السـلام چنین گفت: ای مولاـی من! در این جنگ کشـته می شوم. حضـرت فرمود: از کجا می دانی؟ گفت: در خواب دیدم دستم از آسمان به زمین فرود آمد و در حالی که به من اشاره می کرد، گفت: «به سوی من بیا.»(۱)

پرچم دار جمل

جنگ جمل در بعدازظهر یکی از جمعه های سال ۳۶ق در منطقه فریبه اتفاق افتاد و تا شامگاه پایان پذیرفت.(۲)

در این نبرد نام آورانی چون سـلمان فارسـی، عمار بن یاسـر و کمیل بن زیاد در میان سـپاه علی علیه السلام دیده می شدند. به گفته برخی از راویان، یاوران امام علیه السـلام حـدود بیست هزار نفر بودند، حدود ۸۰ تن از این گروه در جنگ بدر شـرکت داشتند و ۱۵۰۰ تن از صـحابه پیامبر گرامی صـلی الله علیه وآله شمرده می شدند. در این نبرد، هزار پیاده و هفتاد سواره از سپاه امام علیه السـلام به شـهادت رسـیدند که زید بن صوحان یکی از آنها بود.(۳) علی علیه السـلام، پس از شـهادت سیحان برادر زیـد، پرچم قبیله ربیعه را به دست وی داد و او تا هنگام شـهادت، پرچم دار سـپاه امام علیه السـلام بود.(۴) زید، پس از نبردی سخت و شجاعانه، به وسیله عمرو بن یثربی به شهادت رسید.(۵)

۱- . تهذیب تاریخ دمشق، ج۶، ص۱۳.

۲- . اعیان الشیعه، ج۷، ص۱۰۱.

۳- . تهذیب تاریخ دمشق، ج۶، ص۱۲ و المعارف، ص۴۰۲.

۴- . تاریخ الاسلام، ج۲، ص۴۵۸ و بحارالانوار، ج۳۲، ص۱۸۳.

۵- . بحارالانوار، ج۳۲، ص۱۸۳.

بـه گفتـه برخی از راویـان، وقـتی یـاران علی علیه السـلام برای کشـتن عمرو پیش آمدنـد، او چنین گفت: اگر می خواهیـد مرا بکشـید، بدانید که من علیا و هند را در جمل کشتم و سپس زید بن صوحان را، در حالی که او پیرو دین علی علیه السلام بود، از میان بردم.(۱)

وصیت زید

به نوشته برخی از مورخان، زید بن صوحان، هنگام شهادت، چنین وصیت کرد:

«ادفنونی فی ثیابی فانّی مخاصم و لاتغسلوا عنّی دماً و لاتنزعوا عنّی ثوباً؛ مرا با لباس هایم دفن کنیـد، لباسم را بیرون نیاوریـد و خون های بدنم را نشویید؛ زیرا می خواهم آن ها در روز رستاخیز بر پایداری ام شهادت دهند.»(۲)

بر اساس روایتی دیگر، زید وصـیت کرد: «ادفنونی فی ثیابی فانّی مخاصم القوم؛ مرا با لباس هایم دفن کنید تا در روز رسـتاخیز علیه دشمنانم شهادت دهند.»(۳)

آستانه غربت

در بصـره و در سـمت راست مسیر سیبه ـ در قریه کوت الزین ـ گنبد گِلین، کوچک و قدیمی مزار زید دیده می شود. بیابان خشک و سوزان پیرامون آن گنبد، حکایتی غم انگیز را بازگو می کند؛ حکایتی به تلخی غربت.(۴)

۱- . قاموس الرجال، ج۴، ص۵۵۷؛ اسد الغابه ، ج۲، ص۲۳۳.

۲- . وقعه صفین ، ص۵۵۷؛ المعارف، ص۴۰۲ و العبر، ج۱، ص۲۷.

۳- . قاموس الرجال، ج۴، ص۵۵۷.

۴- . مختصر تاریخ دمشق، ج۹، ص۱۴۴.

یادگار جاوید

از آثار به یاد ماندنی و ارزشمند زید، محراب و مسجدی کهن است که در جنوب غربی مسجد سهله (مسجد بنی ظفر) در کوفه قرار دارد و از آن کوچک تر است. این مسجد، در گذر زمان، گواه حوادث مختلف بوده و بارها مرمت و بازسازی شده است.(۱) بر اساس برخی از روایات، دعا در این مسجد، مورد اجابت قرار می گیرد. علی بن ابراهیم از پدرش چنین نقل کرده است: در مسیر مکه، برای انجام مراسم حج، وارد کوفه شدیم و به مسجد «سهله» رفتیم. در آنجا شخصی را در حال نماز و دعا یافتیم. وقتی عبادتش پایان پذیرفت، به گوشه دیگر مسجد رفت و در آنجا دو رکعت نماز گزارد و دعا کرد. چون نماز و دعایش پایان یافت، از او درباره این مکان پرسیدیم؛ فرمود: این جا منزل ابراهیم خلیل علیه السلام است.

آنگاه به زاویه غربی و شرقی رفت و در آن دو مکان نیز نماز گزارد و دعا کرد. وقتی این اعمال را انجام داد، از مسجد بیرون رفت و به مسجد کوچکی در نزدیکی مسجد سهله شتافت. ما نیز در پی او به آنجا رفتیم. وی در این مسجد دو رکعت نماز با خشوع به جای آورد. سپس دستانش را به آسمان بلند کرد و دعای ویژه ای قرائت کرد. آنگاه گریست، گونه خود را بر زمین نهاد و گفت: ارحم من اساء و اقترف و استکان واعترف.

سپس گونه دیگرش را بر زمین نهاد و دعا کرد. پس از آن، از مسجد خارج شد. ما به دنبال وی بیرون رفتیم. از وی پرسیدم: ای مولای من! نام این مسجد چیست؟ فرمود: این، مسجد زیدبن صوحان، صحابی امام علی

۱- . مراقد المعارف، ج ۱، ص۳۱۸.

بن ابی طالب علیه السلام است. در این لحظه آن بزرگمرد ناپدید شد و ما دیگر وی را ندیدیم. در خبری آمده است که گویا آن شخص، حضرت خضر علیه السلام بود.(۱)

علامه مجلسی می فرماید: از آداب مسجد زیدبن صوحان آن است که ابتدا دو رکعت نماز می خوانی، دستان خود را به آسمان بلند می کنی و می گویی: الهی قد مدّ الخاطئ المذنب یدیه و...(۲)

سپس پیشانی را بر خاک بگذار و بگو: ارحم من اساء واقترف و استکان و اعترف. آنگاه گونه راست را بر زمین بگذار و بگو: ان کنت بئس العبد، فانت نعم الرّب. پس از آن، گونه چپ را بر زمین بگذار و بگو: عظم الذّنب من عبدک فلیحسن العفو من عندک یا کریم. سپس سجده کن و صدبار بگو: العفو، العفو.(۳)

ص:۴۲

۱- . بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص۴۴۳ و تاریخ الکوفه، ص۷۶.

۲- . این دعا به طور کامل در مفاتیح الجنان، اعمال مسجد سهله و زید آمده است.

۳- . بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص۴۴۵ و ۴۴۶.

۲.صعصعه بن صوحان عبدی

اشاره

۲.صعصعه بن صوحان عبدی

سید جعفر ربانی

ص:۴۳

اشاره

صعصعه فرزند صوحان فرزند حُجر و کنیه اش «ابوطلحه» یا «ابو عمرو» بود(۱) و نسبتش با پانزده واسطه، به «عبدالقیس» از بزرگان قبیله «ربیعه» می رسید و از همین جهت به او «صعصه بن صوحان عبدی» گفته اند.

اولین کسی که از این طایفه اسلام آورد، عمرو بود که به دستور یکی از رؤسای این قبیله به نام «منذر بن عائذ» خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله رسید، تا از میزان علم آن حضرت آگاهی یابد. او پس از شرفیابی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله، مسلمان شد و در برگشت، ماجرا را برای «منذر» بیان کرد. او نیز مسلمان شد و پس از چندی منذر خود به محضر پیامبر صلی الله علیه وآله آمد. آن حضرت به او فرمود:

«ای اشجّ! (نام دیگر منذر) دو صفت در تو هست که خداوند آن دو را دوست دارد: حیا و حلم.»(۲)

این طایفه عموماً در کوفه زندگی می کردند. صعصعه نیز اهل کوفه بود و در یکی از محله های اطراف آن، روزگار می گذراند.

۱- . صلاح الدین صفدی، دارالنشر، ۱۴۱۱ه_.ق و الوافی بالوفیات، ج۱۶، ص۳۰۹.

۲- . سمعانی الانساب، دارالجنان، ۱۴۰۸ه_.ق، ج۴، ص۱۳۵، ۱۳۸.

خاندان

مطالعه حالات چهار فرزندِ صوحان (زید، عبدالله، سیحان و صعصعه)، فضایی آکنده از عشق علی علیه السلام در این خاندان را به تصویر می کشد. تنها در جنگ جمل، سه برادر (صعصعه، زید، سیحان) حضور داشتند و سیحان پرچم دار بود. وقتی او به شهادت رسید، زید پرچم را به دست گرفت و چون شهید شد، صعصعه پرچم را برافراشته نگاه داشت.(۱)

فصحات و بلاغت، خصوصیت دوم این خاندان بود. دانشمندان تاریخ، عنوان «خطبا» را از ویژگی های این خانواده دانسته اند.(۲)

ویژگی ها

۱. صحابی خاص علی علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرمود:

«هیچ یک از همراهان علی علیه السلام حق آن حضرت را نشناخت، مگر صعصعه و یاران صعصعه.»(۳)

۲. خطیب

دانشمندان تاریخ و رجال، وی را به فصاحت و بلاغت و استادی در فن سخن ستوده اند و به او عناون «خطیب» داده اند. علی علیه السلام نیز در نهج البلاغه

۱- . الطبقات الکبری، ج۶، ص۲۲۱.

۲- . ابن عبدالبرّ، الاستیعاب، دارالکتب العلمیه بیروت، ج۲، ص۲۷۳.

۳- . ابوعمرو کشی، رجال الکشی، مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، ج۱، ص۲۸۵.

در مورد او می فرماید:

«هذا الخطیب الشحشح...»(۱) «این خطیب ماهر و توانا...».

ابن ابی الحدید می گوید: این عبارت را علی علیه السلام در مورد صعصعه بن صوحان فرموده است و همین افتخار برای او پس که علی علیه السلام او را به مهارت در سخن و فصاحت در لسان بستاید.(۲)

شعبی (از فقیهان و شاعران بزرگ قرن اول) می گوید: من فن خطابه و سخنرانی را از صعصعه بن صوحان آموختم.(۳) و جاحظ، دانشمند لغت و نحو (متوفّای ۲۵۵) می گوید: صعصعه از فصیح ترین مردم بود.(۴)

جالب آن که «عبدالملک بن مروان» که با علی علیه السلام و اصحابش خصومت داشته، درباره صعصعه می گفت: «انّه احضر النّاس جواباً»؛ او حاضر جواب ترین مردم بود.(۵)

قبل از آغاز نبرد نهروان، سفیر علی علیه السلام بود و برای سخن گفتن با کوردلان خوارج، حضرت او را به سوی ایشان فرستاد.

۳. شاعر

سرودن اشعار، یکی دیگر از ویژگی های صعصعه به شمار می رود. نمونه آن، منظومه ای است که در رثای مولایش علی علیه السلام سرود. ترجمه

۱- . فیض الاسلام، نهج البلاغه، ص۱۲۰۳.

۲- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، داراحیاء الکتب العربیه، ج۱۹، ص۱۰۶.

۳- . سید محسن امین، اعیان الشیعه، دارالتعارف بیروت، ج۷، ص۳۳۸.

۴- . شیخ عباس قمی، سفینه البحار ، نشر فراهانی، ج۲، ص۳۰.

۵- . اعیان الشیعه، ج۷، ص۳۳۸.

بخشی از آن، بدین شرح است:

برادرم! پس از تو با چه کسی اُنس گیرم و درد دلم را نزد که بازگو نمایم؟

غم های روزگار یکی پس از دیگری برگرده تو جمع شد و اینک با رفتن تو آن غم ها منتشر شد.

اگر مرگ اجازه سخن گفتن را بدهد، از مشکلاتی که نزد خوددارم، به تو شکوه می کنم.

با چشمی پربار بر تو اشک می ریزم، هر چند که اشک ریختن من سودی ندارد.

این اندوه برای من کافی است که خاک قبر تو را با دست تکان می دهم.

زمانی که زنده بودی، برای من موعظه ها داشتی و اینک برای زندگان موعظه های بیشتر داری.

چه قدر مشتاق هستم که لحظه ای به سوی من بازگردی.

آیا قبر خبر به زائران علی علیه السلام می دهد که نور چشم آنان را در آغوش کشیده است؟

ای مرگ! از من چه می خواهی؟ آنچه از آن می ترسیدم، انجام شد.

ای مرگ! اگـر فـدا قـبـول می کردی، جانـم را قربان امیرالمؤمنین می کردم.

آری روزگار با فقدان یارم، من را از خود طرد کرد؛ از این رو است که آن را مذمّت می کنم و از آن شکایت دارم...(۱)

ص:۴۸

۱- . محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، مؤسسه الوفا، بیروت، ج۴۲، ص۲۴۲. الی من لک بانسک یا اخیا طوتک خطب دهرقد توالی فلو نشرت قواک لی المنای بکیتک یا علی لدر عینی کفی حزناً بدفنک ثم انی وکانت فی حیاتک لی عظات فیا اسفی علیک وطول شوقی هل خبر القبر سائلیه ام هل نزاه احاط علماً لو علم القبر ممّن یواری یا موت ماذا اردت منی یا موت لوتقبل اقتداءاً دهر رمانی بفقد الفی ومن لی ان ابشک ما لدیا لذاک خطوبه نشراً وطیّاً شکوت الیک ما صنعت الیاً فلم یغن البکاء علیک شیئاً نفضت تراب قبرک من یدیا وانت الیوم اوعظ منک حیاً الی لوان ذلک رد شیئاً ام قرّ عین بزائریه بالجسد المستکن فیه تاه علی کل من یلیه حققت ما کنت اتقیه لکنت بالروح اقتدیه اذم دهری و اشتکیه

۴. شجاعت

مقـاومت وی در برابر انحراف هـای بعضـی از مـدعیان خلافت از جمله معاویه و حضور در سه جنگ بزرگ (جمل، صـفین و نهروان) که گاه سمت فرماندهی را بر عهده داشت، گویای شجاعت او است.

۵. مورد اعتماد

علی علیه السـلام چاه ها، قنوات و اموال زیادی برای محرومین وقف کرد. هنگامی که وقفنامه می نوشت، عده ای را شاهد می گرفت و صعصعه بن صوحان از جمله آن شاهدان بود.(۱)

ص:۴۹

۱- . محمـد بـن یعقـوب کلینی، کـافی، دارالکتب الاسـلامیه، ۱۳۶۷هـ.ق، ج۷، ص۵۱ و بحارالانـوار، ج۴۱، ص۴۲ و ج۴۲، ص۷۴.

۶. آشنایی با معارف اهل بیت علیهم السلام

روزی علی علیه السلام در مورد خروج دجّال و اوصاف او سخنانی فرمود و در ضمن آن بیان داشت: قاتل دجّال همان است که عیسی علیه السلام پشت سرش نماز می گزارد. یکی از حاضران به نام «نزال بن سبره» به صعصعه گفت: مقصود از این فرد کیست؟ صعصعه پاسخ داد: کسی که عیسی علیه السلام به او اقتدا می کند، دوازدهمین فرزند از عترت پیامبر صلی الله علیه وآله است و نهمین فرزند از فرزندان حسین علیه السلام و او خورشیدی است که از مغرب این جهان، از بین رکن و مقام، طلوع خواهد کرد و زمین را از وجود ظالمان، پاک و عدالت را آنچنان حاکم خواهد کرد که هیچ کس بر دیگری ظلم نکند.(۱)

۷. تبعید

او در مقابل انحراف از سنّت پیامبر صلی الله علیه وآله و بی عدالتی ها آرام نمی گرفت؛ از این رو، حاکمانی که سخنانش را تاب نمی آوردند، راهی جز تبعید او نداشتند. صعصعه دوبار تبعید شد، زمانی توسط عثمان از کوفه به شام(۲) و زمانی دیگر به دستور معاویه از کوفه به بحرین.(۳)

علامه امینی ماجرای تبعید و محل آن را بدین گونه نوشته است:

«پس از آنکه عثمان، ولید بن عقبه را از فرمانداری کوفه عزل کرد و

۱- . شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، مؤسسه النشر الاسلامی ، ج۲، ص۵۲۷؛ بحار، ج۴۲، ص۲۹۵.

۲- . الوافی بالوفیات، ج۱۶، ص۳۰۹.

۳- . ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، دارالکتب العلمیه بیروت، ج۳، ص۳۷۳.

سعید بن عاص را بر آن سرزمین حاکم قرارداد، به وی دستور داد تا با مردم کوفه مدارا کند. از این جهت، سعید با بزرگان و قاریان این شهر جلساتی ترتیب دارد و حاضران در این مجالس افرادی همچون: مالك اشتر، زید بن صوحان، صعصعه بن صوحان و... بودند؛ اما در یکی از این گفتگوها بر سر مسأله ای اختلاف در گرفت و همه به سعید اعتراض کردند. سعید بن عاص این ماجرا را به عثمان گزارش کرد و نوشت: با وجود مالك اشتر و دوستانش که اساتید معروف قرآن و مشتی ابله هستند، من در کوفه از عهده کوچکترین کاری برنمی آیم. عثمان در جواب دستور داد: آنان را به شام تبعید کن!

پس از استقرار آنها در شام، خبر به معاویه رسید که عده ای از اهل دمشق با مالك اشتر و دوستانش می نشینند و به گفتگو می پردازند. معاویه نامه ای به عثمان نوشت که: گروهی را نزد من فرستاده ای که شهر خود را دچار آشوب کرده اند و اینک از آن می ترسم که مردم تحت اطاعت مرا به نافرمانی وادارند. عثمان دستور داد که آنان را به حمص (یکی از شهرهای نزدیک دمشق) تبعید کند. پس از مدتی عثمان دستور داد آنان را به کوفه بازگرداند؛ اما مدتی نگذشت که عثمان برای مرتبه دوم آنان را به حمص تبعید کرد.»[(۱)]

۸. رهبری قوم

درباره صعصعه نوشته اند: «و کان سیداً من سادات قومه»؛ او یکی از بزرگان قوم خود بود.

۱- . علامه امینی، الغدیر، دارالکتب العربی، ج۹، ص ۳۰ و ۳۷.

با پیامبر صلی الله علیه و آله

در این که صحابی پیامبر صلی الله علیه وآله به چه کسی گفته می شود، نظریه های گوناگونی وجود دارد. چنان چه صحابی آن حضرت را کسی بدانیم که از ایشان حدیث نقل کرده، یا در غزوات شرکت داشته است، صعصعه جزو اصحاب نخواهد بود؛ زیرا وی در آن زمان خُردسال بود. ابن عبدالبرّ و ابن اثیر (دو تاریخ نگار معروف) می گویند: او در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله مسلمان بود، ولی آن حضرت را ندید؛ زیرا در آن زمان خردسال بود.(۱)

در کنار علی علیه السلام

صعصعه به عنوان یاری صادق، همواره در کنار امیرمؤمنان علیه السلام حضور داشت.

دیدگاه متقابل

اصبغ بن نباته می گوید: صعصعه بن صوحان مریض شد. به همراه علی علیه السلام برای عیادت وی به منزلش رفتیم. او که در بستر بیماری افتاده بود، با دیدن حضرت بسیار خوشحال شد. علی علیه السلام به او محبّت فراوان کرد؛ اما موقع خداحافظی، فرمود: ای صعصعه! این دیدار تکلیف من بود؛ مبادا آن را موجب فخر و مباهات بر دیگران قرار دهی!

صعصعه پاسخ داد: نه، یا امیرالمؤمنین! بلکه آن را اجر و ذخیره آخرت می دانم.

۱- . الاستیعاب، ج۲، ص۲۷۳ و اسدالغابه، المکتبه الاسلامیه، ج۳، ص۲۰.

علی علیه السلام فرمود: به خدا قسم! من تو را کم هزینه (برای نظام اسلام) اما پرتلاش می بینم.

صعصعه پاسخ داد: به خدا قسم شما در نظر من، بسیار آگاه به خداوند هستی و او در نظر شما بزرگ است. شما نیز نزد پروردگارت جایگاهی بلندداری و اهل حکمت و نسبت به مؤمنان، مهربان و رحیم هستی.(۱)

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز در ملاقاتی که با احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی داشتند، از صعصعه تجلیل زیادی کرد و به همین داستان اشاره فرمود.(۲)

جنگ های پیاپی

در جنگ جمل، بعد از آنکه زید و سیحان (دو برادر صعصعه) به شهادت رسیدند، صعصعه خود پرچم لشگر را به دست گرفت و در جنگ صفین، بعد از آنکه معاویه جلوی جریان آب را بست، علی علیه السلام صعصعه را برای گفتگو نزد معاویه فرستاد و فرمود: به او بگو: ما مسیر خود را طی می کنیم و دوست نداریم قبل از آنکه حجت را تمام کنیم، آغازگر جنگ باشیم؛ پس از اطراف آب کنار روید تا ببینیم سرنوشت ما و شما به کجا می انجامد، در غیر این صورت، جناح پیروز، آشامنده آب خواهد بود.

صعصعه این پیام را رسانید. معاویه رو به همراهان خود کرد و از آنها نظرخواهی کرد. چند تن از یاران او همچون: ولید بن عقبه و عبدالله بن

۱- . بحارالانوار، ج۳۲، ص۲۱۱.

۲- . قطب الدین راوندی، الخرایج و الجرایح، مؤسسه الامام مهدی ۴ ، ج۲، ص۶۶۲ و بحارالانوار، ج۴۹، ص۴۹.

سعد (برادر رضاعی عثمان) گفتند: اینان عثمان را تشـنه کشتند، اکنون باید تشنه به قتل برسند. آنگاه بحث سختی بین معاویه و طرفدارانش از یک سو و صعصعه از سوی دیگر درگرفت.(۱)

در جنگ نهروان نیز امیرمؤمنان علیه السـلام صعصـعه را برای گفتگو با خوارج فرستاد. آنها به صعصعه گفتند: اگر علی موضع ما را می داشت، آیا تو با او همراه بودی؟ پاسخ داد: آری.

گفتنـد: برگرد؛ زیرا تو بی دین و مقلّد هستی. صعصـعه در پاسخ گفت: وای بر شـما! آیا پیروی نکنم از کسـی که خدا دسـتور اطـاعت از او را داده اسـت؟! آیـا رسـول خـدا صـلی الله علیـه وآلـه وقـتی جنـگ شـدّت می گرفـت، علی علیه السـلام را برای فرونشانـدن آتش نبرد نمی فرسـتاد؟! کجا می روید و از چه کسـی روی برمی گردانید؟! «عن القمر الباهر؟ و السّراج الزّاهر؟ و صراط الله المستقیم؟»؛ از ماه درخشان و چراغ روشن و راه مستقیم خداوند روی می گردانید؟! خدا شما را نابود کند. عقل های شما فاسد شده است. آیا امیرمؤمنان و وصـیّ رسول خدا صـلی الله علیه وآله را هدف گرفته اید؟! هوای نفس، شما را در ضرر آشکاری فرو برده و شیطان، شما را از حق دور کرده است.

در این موقع «عبدالله بن وهب راسبی» (یکی از خوارج) جواب داد: ای پسر صوحان! سخن بسیار گفتی؛ به مولای خود بگو: ما به حکم خدا با وی نبرد خواهیم کرد.

صعصعه پاسخ داد: گویا می بینم به زودی در خون خود غوطه ور خواهی شد و مرغان هوا انتظار فرود آمدن بر جسد تو را می کشند و در این هنگام کسی به فریاد شما نخواهید رسید. راسبی گفت: به مولایت بگو: ما

۱- . بحارالانوار، ج۳۲، ص۴۳۹.

دست بردار از او نیستیم؛ مگر آنکه اقرار به کفر خود نماید، یا از گناهش توبه کند که خداوند توبه پذیر است.

وقتی صعصعه پاسخ و ماجرا را به علی علیه السلام گزارش کرد، حضرت فرمود: ای پسر صوحان! اخبار این گروه قبلاً به من اطلاع داده شده است. نه دروغ می گویم و نه دروغ برای من نقل شده است. آنان روز سختی در پیش دارند. آنگاه سر مبارک و دست هایش را به آسمان بلند کرد و سه مرتبه فرمود: پروردگارا! شاهد باش...(۱)

عیادت علی علیه السلام

پس از ضربت شمشیر ابن ملجم که علی علیه السلام در بستر بیماری افتاد، صعصعه بن صوحان به عیادت حضرت آمد؛ اما به علت وخامت حال ایشان، کسی اجازه ملاقات نداشت. از این جهت، صعصعه گفت: از طرف من به امیرمؤمنان علی علیه السلام بگویید: رحمت خداوند بر تو باد ای امیرمؤمنان! در حال حیات و بعد از آن؛ چرا که خدا در نزد تو بزرگ و آگاهی تو نسبت به او زیاد است. لحظه ای بعد پاسخ حضرت را برایش بازگفتند که: خدا تو را رحمت کند که کم هزینه و پرفایده هستی.(۲)

تشییع علی علیه السلام

صعصعه بن صوحان از جمله کسانی بود که در نیمه های شب، در تشییع پنهانی جنازه مطهّر امیرمؤمنان علی علیه السلام شرکت کرد. وقتی حضرت

۱- . شیخ مفید، الاختصاص، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ه_.ق.، ص ۱۲۱ و ۱۲۳.

۲- . ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، نشر نی، ۱۴۱۴ه_.ق، ص ۵۰.

را دفن کردند، نزدیک قبر آمد. یک دست بر قلب خود گذاشت و با دست دیگر مشتی از خاک قبر برداشت و بر سرش ریخت و گفت:

«پدر و مادرم فدای تو یا امیرمؤمنان! گوارا باد بر تو که پاکیزه به دنیا آمدی. شکیبایی ات زیاد و جهادت بزرگ بود.

تجارت سودمند انجام دادی و به پیشگاه خالق خود قدم گذاشتی و خداوند با بشارت هایش تو را گرامی داشت و در جوار پیامبر صلی الله علیه وآله جای گرفتی و از جام های بهشتی، از دست آن حضرت، سیراب شدی.

از خدا می خواهم به ما توفیق دهد که راه تو را ادامه دهیم و به ما دوست داشتن دوستانت و دشمن شمردن دشمنانت را عنایت کند و ما را در زمره اولیای تو قرار دهد.

به مقامی رسیدی که هیچ کس به آن نمی رسد؛ زیرا در راه خدا جهاد و قیام کردی تا این که سنت پیامبر صلی الله علیه وآله زنده شد و فتنه ها خاموش گردید.

بهترین درودهای من بر تو باد که مؤمنان به وسیله تو پیروز شدند و نشانه های راه هدایت به وسیله تو روشن بود.

اول کسی که با ایثار جان و مال ندای پیامبر صلی الله علیه وآله را اجابت کرد، تو بودی. با ذوالفقارت در مواقع ترس از او حمایت کردی.

خداوند دژهای ستمکاران و کافران و مشرکان را به وسیله تو درهم شکست. تو اهل گمراهی را نابود ساختی. گوارا باد بر تو که علم و یقین و جهادت از همگان بیشتر بود.

به خدا قسم، زندگی تو کلید هر خوبی و بسته شدن همه بدی ها بود؛ ولی امروز دَرِ شرها باز و راه خیرها بسته شد.

ص:۵۶

اگر مردم سخنان تو را می پذیرفتند، نعمت های خداوند از همه جا بر آنان سرازیر می گردید، ولی آنان دنیا را بر آخرت ترجیح دادند.»

بعد از این سخنان، صعصعه و همراهانش به شدت گریستند و به امام حسن و امام حسین علیهما السلام و سایر فرزندان علی علیه السلام تسلیت گفتند.(۱)

اندرز به حاکمان

ابن عبدالبرّ (متوفّای ۴۶۳) می گوید: زمانی ابوموسی اشعری یک میلیون درهم از بیت المال برای عمر فرستاد تا بین مسلمانان قسمت کند. او این مال را تقسیم کرد؛ ولی مقداری از آن زیاد آمد. مسلمانان در مورد مصرف آن اختلاف کردند. عمر به میان مردم آمد و اعلام کرد: ای مردم! این مقدار از بیت المال را در چه موردی مصرف کنیم؟

صعصعه که در آن زمان جوانی نورس بود، ایستاد و گفت: مشورت با مردم در جایی است که حکمی از طرف قرآن وارد نشده باشد و اما آنچه قرآن بدان دستور داده، باید در همان مورد مصرف کرد.

عمر گفت: راست گفتی. تو از من هستی و من از تو هستم. و سپس مقدار اضافه را نیز بین مسلمانان تقسیم کرد.(۲)

در روزگار عثمان نیز زمانی که وی بر منبر بود، صعصعه خطاب به او ابراز داشت: ای عثمان! خود منحرف شدی و امت تو نیز منحرف شدند. عدالت پیشه کن تا امت تو نیز به عدالت رفتار کنند.(۳)

ص:۵۷

۱- . بحارالانوار، ج۴۲، ص۲۹۵.

۲- . الاستیعاب، ج۲، ص۲۷۳ و اسد الغابه، ج۳، ص ۲۰.

۳- . اعیان الشیعه، ج۷، ص۳۳۸.

ماجرای دیگری از برخورد صعصعه با عثمان را شیخ طوسی این گونه نقل کرده است: صعصعه گفت: با چند تن از مردم مصر، نزد عثمان رفتیم. او گفت: مردی را پیش فرستید تا با من سخن گوید. مصریان مرا مقدّم کردند. عثمان که از کمی سنّ من تعجب کرده بود، گفت:

ـ این؟

در جواب عثمان گفتم:

ـ اگر ملاک دانش، سنّ آدمی بود، نه تو سهمی در آن داشتی و نه من؛ بلکه علم به فراگیری است.

ـ (آنچه از قرآن می دانی،) بازگوی.

ـ بسم الله الرحمن الرحیم. آنانی که وقتی قدرت در اختیارشان بگذاریم، نماز، زکات، امر به معروف و نهی از منکر را زنده می کنند و پایان امور به دست خداوند است.(۱)

ـ این آیه در مورد ما نازل شده است.

ـ پس امر به معروف و نهی از منکر کن.

ـ این سخنان را رها کن و آنچه می دانی، بیان کن.

ـ بسم الله الرحمن الرحیم. کسانی که از خانه های خود بدون هیچ گناهی اخراج شدند و تنها خداوند را پروردگار خود می دانستند.(۲)

ـ این آیه نیز در مورد ما نازل شده است.

۱- . سوره حج، آیه ۴۱ (الَّذِینَ إِنْ مَکَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاهَ وَآتَوُا الزَّکَاهَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنْ الْمُنْکَرِ وَلِلهِ عَاقِبَهُ الْأُمُورِ) .

۲- . همان، آیه ۴۰ (الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیَارِهِمْ بِغَیْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ یَقُولُوا رَبُّنَا اللهُ) .

ـ پس آنچه از خداوند گرفته ای، بین همه مسلمانان تقسیم کن.

ـ ای مردم! مطیع حاکمان خود و همراه جامعه باشید و به سخنان این مرد که از خدا بی اطلاع است، گوش ندهید.

ـ تو می خواهی روز قیامت بگوییم: خدایا! ما از بزرگان خود اطاعت کردیم و آنان ما را گمراه کردند؟!(۱) خدا پروردگار ما و پدران ما و در کمین ظالمان است.

عثمان در حالی که از پاسخ های من بسیار به خشم آمده بود، دستور برگشتن ما را صادر کرد و درها را به روی ما بست.(۲)

رو در روی معاویه

مسجد کوفه

بعد از صلح امام حسن علیه السلام، معاویه وارد کوفه شد. در آن روز عده ای از اصحاب علی علیه السلام نیز در کوفه حضور داشتند و امام حسن علیه السلام برای بعضی از آنها در فهرستی که نام و نام پدرانشان مشخص شده بود، از معاویه امان گرفته بود. از جمله این افراد، صعصعه بن صوحان بود. این افراد علی رغم میل باطنی خود، می بایست نزد معاویه رفته، به او به عنوان خلیفه مسلمین سلام می کردند. وقتی صعصعه بر معاویه وارد شد، معاویه گفت: چقدر خشمگین هستم که تو در امان من باشی. صعصعه پاسخ داد: به خدا قسم، من نیز از این که تو را به عنوان حاکم بر مسلمانان پذیرا باشم، بسیار ناراضی ام. و سپس به همین عنوان بر او سلام

۱- . سوره احزاب، آیه ۶۷ (رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَ) .

۲- . امالی شیخ طوسی، دارالثقافه، ۱۴۱۴هـ.ق، ص۲۳۶.

کرد. معاویه گفت: اگر در به رسمیّت شناختن من راستگو هستی، به منبر برو و علی را لعنت کن! صعصعه که از سویی متعهد به صلح نامه امام خود بود و از سوی دیگر از علی علیه السلام دست بردار نبود، بر منبر رفت و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: ایها الناس! از نزد کسی می آیم که شرارتش را مقدم داشته و خیرش را مؤخر کرده است و به من فرمان داده است که علی علیه السلام را لعنت کنم. «فالعنوه لعنه الله»؛ پس او را لعنت کنید، خداوند نیز او را لعنت کند. حاضران در مسجد با صدای بلند آمین گفتند. معاویه گفت: نه به خدا قسم! مقصود تو کسی جز من نیست. باید دوباره او را با نام مشخص نمایی، صعصعه دوباره به منبر آمد و به گونه ای سخن گفت که هر کس آن را جوری معنی می کرد. معاویه که از وی ناامید شده بود، دستور داد تا صعصعه را بیرون کردند.(۱)

مسجد جامع دمشق

مسجد جامع دمشق گاه شاهد صحنه هایی از مقابله حق و باطل بود. روزی که دانشمندان قریش و رؤسای قبیله ربیعه و بزرگان یمن در مسجد حضور داشتند، معاویه اظهار داشت: «خداوند خلفایش را گرامی داشت و بهشت را بر آنان واجب کرد و از آتش جهنم در امانشان داشت و سپس من را از آنان قرار داد. یاران مرا اهل شام مقرّر کرد، همانانی که از حریم خدا دفاع کردند و به یاری خدا بر دشمنانش پیروز گشتند.»

در آن روز احنف بن قیس و صعصعه بن صوحان نیز در مسجد بودند. صعصعه بلند شد و خطاب به معاویه گفت:

۱- . رجال الکشی، ج ۱، ص ۲۸۵.

«ای پسر ابوسفیان! سخنان خود را بی کم و کاست بیان کردی. چگونه خدا تو را پیروز کرد در حالی که تو با ظلم بر ما پیروز شدی؟ و اما آنچه در مورد مردم شام گفتی، نیز خالی از حقیقت است؛ چرا که من هیچ مردی را به مانند ایشان مطیع مخلوق و عصیان کننده خالص ندیدم. اینان مردمانی هستند که تو دین و جسمشان را به وسیله مال دنیا خریدی. اگر پیوسته به آنان مال دنیوی پرداخت کنی، از تو حمایت می کنند و در غیر این صورت، تو را رها خواهند کرد.»

معاویه در پاسخ گفت: «ساکت شو ای پسر صوحان! اگر نبود بردباری من، هرگز به سخنانت گوش نمی دادم.»(۱)

در کاخ دمشق

نمایندگانی از مردم عراق (عدی بن حاتم، احنف بن قیس، صعصعه بن صوحان و...) وارد سرزمین شام شدند. عمرو بن عاص به معاویه گفت: این افراد مردانی بزرگ و پیروان علی هستند که در رکابش در جنگ جمل و صفین جنگیدند. مجلسی سرّی ترتیب بده و با احترام تمام با آنان ملاقات کن. او پذیرفت و در آن مجلس چنین گفت: خوش آمدید ای اهل عراق! شما به سرزمین خدا و شهر مقدس قدم گذاردید، سرزمینی که حشر و نشر از آنجاست. شما بر بهترین امیری وارد شدید که بزرگانتان را احسان و کوچک های شما را ترحّم می کند. اگر همه مردم فرزندان ابوسفیان بودند، همه صاحب حکمت و عقل نیز می شدند.

۱- . بحارالانوار، ج۴۴، ص۱۳۲.

در این میان، اهل عراق حاضر در مجلس به صعصعه که حاضر جوابترین مردم بود، اشاره کردند تا جواب معاویه را بدهد. او برخاست و پس از حمد خدا و درود بر پیامبر صلی الله علیه وآله گفت:

«ای معاویه! این که گفتی به سرزمین مقدس قدم گذاردید، به جان خودم سوگند! که زمین به اهل خود قداست نمی بخشد؛ بلکه اعمال آنها است که تقدیسشان می کند و این که این سرزمین را محل حشر و نشر دانستی، به جان خود قسم! که نه نزدیک بودن به زمینِ حشر و نشر برای کافر سود دارد و نه دوری از آن برای مؤمن، ضرر. و آنچه در مورد فرزندان ابوسفیان گفتی، بهتر از ابوسفیان که آدم علیه السلام باشد، در میان فرزندان او، بردبار و سفیه، عالم و جاهل یافت می شود، پس چگونه فرزندان ابوسفیان همگی عاقل و حکیم هستند؟!»

معاویه گفت: به خدا قسم، آسایش تو را سلب می کنم و در شهرها آواره ات می سازم.

ـ والله زمین خداوند وسیع و دوری از تو موجب آرامش است.

ـ حقوقت را از بیت المال قطع می کنم.

ـ اگر این امر در اختیار تو است، انجام بده؛ اما بدان که نعمت های برتر در اختیار کسی است که خزائنش تمام نمی شود و در حکمش ستم روا نمی دارد.

ـ به پیشواز مرگ رفته ای!

ـ از روی جهالت سخن نگفتم و جان خود را نیز در معرض مرگ نگذاشتم و تو نمی توانی خونی را که خدا حرام دانسته، بی جهت مباح کنی و کسی که مظلومانه کشته شود، خداوند انتقام او را خواهد گرفت و فردای

قیامت هم قاتل را به جهنم وارد کرده و جرعه های حمیم (ماده مذابی که جهنمیان از آن می نوشند) را به او می چشاند.

معاویه دیگر از جواب وی عاجز ماند و خطاب به عمرو بن عاص گفت: شرّ او را از من دور ساز.

عمرو بن عاص به صعصعه گفت: چگونه بر خلیفه مسلمین چنین خشم کرده ای؟!

صعصعه پاسخ داد: نفرین بر تو، که پناهگاه کسانی شده ای که اهل فساد نیز آنان را در جمع خود نمی پذیرند.(۱)

دیدگاه عالمان

دانشمندان رجال و حدیث شیعه و سنی او را صحابی خاص علی علیه السلام و فاضل و متدیّن توصیف کرده اند.

علامه حلّی (م ۷۲۶) او را «فرد موثق» می داند و می گوید: او عظیم القدر و از اصحاب علی علیه السلام است.(۲)

ذهبی (م ۷۴۸) دانشمند نقّاد اهل سنت، پس از آنکه از صعصعه بسیار تمجید می کند، می نویسد: «ابن سعد و نسائی نیز وی را جلیل القدر می دانند، ولی جوزانی، صعصعه را جزو افراد ضعیف در نقل حدیث و از جمله خوارج می داند و این غلط است.»(۳)

۱- . الاختصاص، ص۶۴ و بحارالانوار، ج۴۴، ص۱۲۳.

۲- . رجال العلامه الحلی، ص۸۹، نشر رضی.

۳- . ذهبی، میزان الاعتدال، دارالمعروفه بیروت، ج۲، ص۳۱۵.

مسجد صعصعه

مسجد صعصعه بن صوحان یکی از مساجد مهم کوفه است. محدّث بزرگ، شیخ عباس قمی S می نویسد:

مسجد صعصعه از مساجد شریفه کوفه است و جماعتی امام زمان W را در ماه رجب در آن مسجد مبارک مشاهده کرده اند.(۱)

... محمد بن ابی داود رواسی می گوید: «در ماه رجب، با محمد بن جعفر دهّان به طرف مسجد سهله خارج شدیم. وی گفت: بیا با هم در مسجد صعصعه نماز گزاریم؛ چرا که آن، مسجدی مبارک است و امیرالمؤمنین علیه السلام در آن نماز گزارده. وارد مسجد شدیم. در حال نماز، مردی را دیدم که از ناقه خود پیاده شد و آن را بست و داخل مسجد شده، نمازی طولانی به جای آورد. سپس دو دستش را بلند کرد و گفت: «اللهم یاذالمنن السابغه...» و پس از پایان دعا، سوار بر مرکب خود شد. جعفر دهّان به من گفت: ببینیم او کیست؟ به طرف او رفتیم و گفتیم: تو را قسم می دهیم، بگو تو چه کسی هستی؟ فرمود: شما چه گمان می کنید؟ گفتیم: گمان داریم خضر علیه السلام باشی. گفت: من کسی هستم که خضر محتاج دیدن روی اوست. من امام زمان شما هستم.»(۲)

سید بن طاووس و شهید اول و دیگران، اعمال مخصوص این مسجد را در کتاب های خود، متذکر شده اند.

۱- . شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، مسجد صعصعه.

۲- . براقی نجفی، تاریخ الکوفه، دارالاضواء، ۱۴۰۷ه_.ق، ص ۷۰ و المزار، شهید اول، مؤسسه الامام مهدی ۴ ، ۱۴۱۰ه_.ق، ص۲۶۳ و ۲۶۶.

جایگاه روایی

اشاره

حدیث شناسان، صعصعه را به «قلیل الحدیث» متصف کرده اند؛ ولی از این که رجالی کبیر، نجاشی او را در کتاب خود نام می برد، معلوم می شود وی کتاب حدیث داشته، چرا که مبنای کتاب رجالی نجاشی برگردآوری شیعیان صاحب کتاب است.

بنابر گواهی ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲)، کسانی که صعصعه از آنها حدیث نقل کرده، عبارتند از: علی علیه السلام، ابن عباس و عثمان و افرادی همچون: ابواسحاق سبیعی، ابن بریده، شعبی، مالک بن عُمیر و منهال بن عمر از صعصعه روایت کرده اند.(۱)

در کتب اربعه تنها در دو مورد از صعصعه بن صوحان نام برده شده است.(۲) و در بحارالانوار سی و چهار مورد به عنوان سند یا روایت بدان اشاره شده است.

از جمله احادیث وی، می خوانیم:

آسمانیان (اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله)

صعصعه بن صوحان می گوید: نماز صبح را با علی علیه السلام به جای آوردیم. حضرت بعد از سلام بدون آن که به راست و چپ توجه کند، ذکر خدا را می فرمود تا آنگاه که خورشید، به اندازه یک نیزه از دیوار این مسجد شما (یعنی مسجد کوفه) بالا

۱- . ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، داراحیاء التراث العربی و مؤسسه تاریخ العرب، بیروت، ج۲، ص ۵۵۱.

۲- . کافی، ج۷، ص ۵۱ و شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، دارالکتب الاسلامیه، ج۹، ص۱۴۸.

آمـد. آنگـاه رو به مـا کرد و فرمود: مردمانی را در زمان خلیل خود (رسول خـدا ۹) دیـدم که در این شب (شایـد مقصود همه شب ها باشـد.) میان پیشانی ها و زانوهایشان نوبت گـذارده بود. (از عبادتی که خسـته می شدنـد، به عبادتی دیگر مشـغول می گردیدند.) و چون بامداد می شد، ژولیده مو و گردآلود بودند. پیشانی آنان مانند زانوهای بز (پینه بسـته) بود و چون یاد مرگ می کردنـد، می لرزیدنـد؛ چنان که درخت به هنگام وزیدن باد می لرزد. سـپس اشک از دیدگانشان می ریخت؛ به طوری که جامه هایشان تر می شد.

این سخنان را فرمود، سپس برخاست و با خود گفت: گویا این مردم در حال بی خبری شب را به روز آورده اند!(۱)

میوه بهشتی

صعصـعه می گوید: شبی نزد علی علیه السـلام رفتم، حضـرت را دیدم که نصفی از انار در دست دارد. مقداری از آن را به من داد و فرمود: انار را با پیه آن بخور، چرا که زردی بن دندان و بوی بد دهان را از بین می برد و خون را پاک می کند.(۲)

لازم به یادآوری است که نجاشی، صعصعه را راوی «عهدنامه مالک اشتر» نیز می داند.

۱- . شیخ مفید، الارشاد، انتشارات علمیه اسلامیه، ص ۲۳۰.

۲- . احمد بن محمد بن خالد برقی، المحاسن، نشر مجمع جهانی اهل البیت علیهم السلام ، ج۲، ص۳۵۶.

غروب

تاریخ نگاران، رحلت صعصعه بن صوحان را در حدود سال ۶۰ ه‍ـ.ق، در کوفه (در ایّام خلافت معاویه) نگاشته اند.(۱) بنابراین با توجه به این که او در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله خردسال بود، می توان سن وی را در زمان فوت، حدود ۶۰ سال یا بیشتر دانست.

فرزندان

اشاره

از فرزندان صعصعه، تنها دو نفر را می شناسیم؛ صوحان و محمد و فرزند محمد به نام عمرو (نوه پسری صعصعه). هر سه نفر (صوحان، محمد و عمرو بن محمد) از افراد ناشناخته رجال هستند.

صوحان بن صعصعه بن صوحان

بعد از واقعه جانگداز کربلا که امام سجاد علیه السلام در اجتماع مردم شهر مدینه با چشمانی اشکبار، اخبار جانسوز کربلا را بیان می کرد، صوحان بن صعصعه در میان حاضران بود و از این که به واسطه بیماریی که در دو پایش وجود داشت، نتوانسته بود در کربلا حضور یابد و مولایش حسین علیه السلام را یاری کند، عذرخواهی

ص:۶۷

۱- . الوافی بالوفیات، ج۱۶، ص۳۰۹. بنا به نقل ابن حجر عسقلانی، مرزبانی، ادیب بزرگ قرن پنجم در مورد صعصعه چنین سروده است: هلاـ سالت بنی الجارود ای فتی کنّا وکانوا کأمّ ارضعت ولداً عند الشفاعه والباب ابن صوحانا عُقَت ولم تر بالاحسان احساناً (الاصابه فی تمییز الصحابه، ج۳، ص۳۷۳).

کرد. امام سجاد علیه السلام عذر او را پذیرفته، از وی تشکر کرد و برای او و پدرش دعا کرد.(1)

محمد و عمرو بن محمد

شیخ صدوق در کتاب «توحید» روایتی را ذکر کرده است که در سند آن، عمرو بن محمد بن صعصعه بن صوحان از پدرش محمد نقل می کند. آن روایت در مورد شخصی است که خدمت علی علیه السلام می رسد و از آن حضرت می خواهد تا خداوند را برایش توصیف کند...(2)

۱- . سید بن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، دارالاسوه، ۱۴۱۴ه_.ق، ص ۲۳۰.

۲- . شیخ صدوق، التوحید، مؤسسه النشر الاسلامی، ص۷۸.

۳.حجر بن عدی قیام سرخ

اشاره

۳.حجر بن عدی قیام سرخ

غلامحسین صمیمی

ص:۶۹

اشاره

پس از جریان سقیفه و یاری جستن امیرمؤمنان علیه السلام از مبارزان بدر و سابقین صحابه، که به شهادت کوثر الهی فاطمه زهرا سلام الله علیها و فرزند پاک وی محسن شش ماهه انجامید، می توان قیام حجربن عدی را نخستین حرکت خونین شیعه به شمار آورد.

تاریخ دقیق تولد حجربن عدی در دست نیست؛ ولی برخی از منابع تاریخی، از وی به عنوان صحابی کم سن و سالی که در فضایل انسانی و ملکات نفسانی در ردیف بزرگان آنها بود، نام برده اند.(۱) پس اگر سن او را در اواخر حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله هفده سال بدانیم، می توانیم سن وی را هنگام شهادت حدود ۵۸ سال به شمار آوریم.

اسلام حجر

پس از غزوه بدر، آفتاب اسلام در آسمان مدینه ظاهر شد و دیدگان بسیاری را خیره ساخت. دیگر اسلام امری درونی و باوری مخفی نبود؛ سرود پیکارهای خونین بود که در صفوف پولادین مردان سترگ تجلی می کرد و ایمان راسخ مؤمنان راستین را در صحنه جهاد به تصویر می کشید. نوید پیروزی توحید که از تکبیر

۱- . ابن عبدالبر قرطبی، الاستیعاب، ج ۱، ص۵۲۶.

رعدآسای شیرخدا در نبرد احزاب ظاهر شد، پیکر حق جویان را نیرویی تازه بخشید. صدای دل انگیز اسلام در سراسر جزیرهالعرب پیچید و معارف زلالش سمت دل های مشتاق سرازیر شد. سیل تشنگان حقیقت از نقاط مختلف جهان سوی مدینه شتافتند. برخی مانند سلمان فارسی، ابوذر غفاری و اویس قرنی انفرادی و بعضی نیز گروهی نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله رفته، در کمال آزادی اسلام را می پذیرفتند. در تاریخ اسلام، کسانی که به صورت گروهی به ملاقات رسول خدا صلی الله علیه وآله شتافته و به اسلام ایمان می آوردند، «وفد» نامیده می شوند. این گروه ها به دو دسته تقسیم می شود:

۱. بزرگانی که از اعتبار سیاسی یا قبیله ای برخوردار بودند، در رأس گروهی از طرفدارانشان به مدینه می آمدند و بسیاری از آنان نیز با شنیدن سخنان رسول خدا علیه السلام مسلمان می شدند.

۲. کسانی که در پی کشف حقایق و کجروی های عقیدتی، با یک هم فکری به حضور فرستاده خداوند شرفیاب شده، به دور از گرایش های قومی و سیاسی به اسلام می پیوستند.

«حجربن عدی» نوجوانی حق جو بود و در شمار دسته دوم جای داشت. سال دقیق ایمان آوردنش معلوم نیست؛ ولی می توان گفت: وی همراه برادرش هانی بن عدی به مجلس پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله آمد و به دست مبارک آن حضرت به دین اسلام مشرف شد.(۱)

ص:۷۲

۱- . ابن سعد، طبقات، ج۶، ص۲۱۷.

سیمای علمی حجر

برخی از محـدثان حجر را از تـابعین(۱)؛ یعنی کسـانی که بـا یاران رسول خـدا صـلی الله علیه وآله معاشـرت نزدیک داشـتند، شمرده اند؛ اما بیشتر مورّخان و محدّثان، ضـمن تصـریح به کم سن بودنش، وی را از بزرگان صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دانسته اند. در حقیقت این نکته را می توان دلیل روشنی بر وسعت ابعاد علمی و عملی حجر دانست؛ زیرا هیچ کس بدون ایـن دو نمی توانـد به مقـام بلنـد اصـحاب بزرگ نـبی اکرم صـلی الله علیه وآله دست یابـد. او در این زمینه از چنـان درجه ای برخوردار بود که حتی مورّخـان اهـل سـنت نیز وی را «ثقه»(۲)؛ یعنی کسـی که در گفتـار و کردار مورد اعتمـاد کامـل است، شمرده اند. در فقه شـیعه نیز، ضـمن اعتبار همین معنا، روایتگری را به این نام می خوانند که در فهم نقل روایت، گرفتار خطا و فراموشـی نشود. افزون بر این، فردی که در جوانی بـار علمی و عملی سالخوردگان دانشـمند را بر دوش گیرد، بایـد از هوش و استعداد بالا، انگیزه نیرومند، اراده و کوشش عالی و تزکیه و خودسازی روحی نسبتاً کاملی برخوردار باشد.

سیمای معنوی، اجتماعی و نظامی

حجربن عـدی افزون بر فضـیلت های علمی، در بعـد ایمان و بندگی پروردگار نیز مقامی والا داشت. عرفان عملی آن مرد خدا چنان بود که بسیاری از

۱- . ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج۶، ص۵۴۱.

۲- . طبقات، ج۶، ص۵۴۱.

مخالفان تشیع، که در عدم انصاف شهره اند، کرامت های روحی آن شیعه مخلص را تا مرز مستجاب الدّعوه بودن نگاشته اند.(۱) او در بعد اجتماعی نیز چهره ای شاخص داشت و نفوذ مردمی اش در تمام مراحل قیامش به چشم می خورد. حمایت گسترده عمومی و استقامت پسندیده وی در برابر دو چهره فریبکار و خونریز تاریخ بشر (معاویه و فرزند ابیه) نشان دهنده نفوذ والای حجربن عدی است. بسیاری از منابع تاریخی اهل سنت به معروف بودنش به «حجرالخیر» گواهی داده اند.(۲)

در ضمن او هنگام نماز و دفن ابوذر، در ربذه همراه مالک اشتر بود.(۳)

حضور وی در رده های بالای فرماندهی سپاه امیرمؤمنان علیه السلام و حکومت های پیشین، بخشی دیگر از ویژگی های شایسته او را نمایان می سازد. در جنگ صفین، از سوی امام علیه السلام به فرماندهی قبیله بزرگ کنده برگزیده شد و در حماسه نهروان، در سمت ریاست میسره ارتش نیرومند آن حضرت(۴) لشکر گمراهان را به خاک مذلت افکند. حدود شایستگی های انسانی وی افزون بر گنجایش این گفتار است. بنابراین، بدانچه گذشت، بسنده می کنیم و سخن را درباره قیام تاریخی حجر، پی می گیریم.

در سال ۴۱ هجری مغیره بن شعبه از سوی معاویه حاکم کوفه شد.(۵) به شهادت تاریخ و حتی صاحب نظران غیر مسلمان، معاویه نخستین کسی بود که به نام

۱- . همان.

۲- . ابن اثیر، اسدالغابه، ج۱، ص۳۸۹ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۵، ص۱۹۵.

۳- . شرح نهج البلاغه، ج۱۵، ص۱۷۷.

۴- . طبقات، ج۶، ص۵۴۱؛ اسدالغابه، ج۱، ص۳۸۹؛ شرح نهج البلاغه، ج۵، ص۱۹۵.

۵- . ابن اثیر، کامل، ج۲، ص۴۸۶.

خلیفه اسلامی، به رسم شاهان ایران و امپراطوران روم باستان، حکومت کرد.(۱) او ضمن فرمانی به مغیره، به نکات زیر تأکید ورزید:

۱. به کاربردن تازیانه بر مردم ضروری است.

۲. از ناسزا گفتن به علی و تحقیر پیروانش خودداری نگردد.

۳. از شیعیان عیب جویی کرده، بر تکریم عثمان و هواخواهانش افزوده شود.(۲)

اولین درسی که فرزند هند به کارگزاران خود داد، استفاده از زور و حاکمیت شلاق برای کوبیدن جسم و جان مردم بود و جالب این که، او این عمل ظالمانه را از ویژگی های سیاست و خردمندی می شمارد.

خداوند حق را به آب روان و حیات بخش تشبیه کرده که سرسبزی طبیعت و شادابی مردم در گرو وجود آن است. و برای باطل نیز کف های سبک و بی ارزش را مثال آورده که روی جریان آب در هیئتی خیره کننده ظاهر می شود و سرانجام با تمام ابهت کاذبش از میان می رود. معاویه که حق را شناخته و از باطل بودن خود به خوبی آگاه بود، تمام سعی خویش را در مبارزه با حق به کار برد تا بتواند چند روزی به بقای ظاهری حکومتش ادامه دهد. مبارزه پیگیر معاویه با نام علی علیه السلام ـ که تجسم همه نیکی ها و تجلّی تمام زیبایی های هستی است. ـ گویای نهایت پستی و پلیدی اوست. او می دانست امیرمؤمنان علیه السلام کسی نیست که با مرگ به نیستی بپیوندد و دیگر هیچ اثری بر جامعه ننهد. بنابراین، بد جلوه دادن نام علی و از میان بردن عظمت یادش را در رأس برنامه های خود قرار داد.

البته معاویه واقعاً از قتل عثمان متأثر نبود. عبدالفتاح عبدالمقصود ـ

۱- . جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلامی، ص ۴۹۰ ـ ۴۷۹.

۲- . کامل، ج ۲، ص ۴۸۱.

که خود از محققان معاصر اهل سنت است. _ در جلد دوم کتاب علی علیه السلام می نویسد: «برای معاویه زندگی و خلافت عثمان مطرح نیست. او به حکومت خود می اندیشد. زمانی که بقای ریاست خود را در قوام خلافت عثمان بداند، از او دفاع می کند؛ و روزی هم که تشخیص دهد از برافراشتن عَلَم خونخواهی خلیفه به مقاصد خود بهتر می رسد، مقدماتش را فراهم می سازد. چنان که وقتی استمداد او را شنید، با آن که یکصدهزار مرد جنگی در اختیار داشت، التفاتی به کمک خواهی وی نکرد. چون خبر قتل عثمان رسید، او که منتظر چنان لحظه ای بود، به تحریک مردم پرداخت؛ چه این که انگیزه های نفسانی و سودجویانه اش، وی را به تأخیر در کمک به عثمان و هدف های وسیع تر و سودمندتری راهنمایی کرد.»(1)

مغیره بن شعبه _ که ابن اثیر در جلد دوم تاریخ معروف خود، وی را در شمار چند مرد باهوش عرب قرار داده است. _ مردی فریبکار و نیرنگ باز بود. جرجی زیدان مسیحی می نویسد: «و اما مغیره، اگر شهر هفت دروازه ای باشد و از هیچ دروازه آن کسی بدون فریب و فسون بیرون آمدن نتواند، مغیره از تمام آن هفت دروازه بیرون می جهد.»(2)

این بار عقل تجارت گر آن پیر تبهکار سود ظاهری اش را در پیروی از تمایلات پسر ابوسفیان دید و فرمان حاکم شام را اطاعت کرد. حقوق پیروان مکتب علوی را به تأخیر می انداخت و گاه از اصل پرداخت آن نیز خودداری می ورزید. او چون دیگر فرمانروایان دستگاه اموی، به مسجد و منبر به عنوان ابزار مصالح شخصی و حب و بغض های فردی می نگریست. روزی در خطبه نماز جمعه

۱- . عبدالفتاح عبدالمقصود، الامام علی علیه السلام ، ص۳۹۳ _ ۱۷۴.

۲- . تاریخ تمدن اسلام، ص ۶۴۰.

به امیرمؤمنان علیه السلام و خاندان وحی ناسزا گفت. ناگاه صدای حجربن عدی کلامش را برید. هرچند جملات حجر کوتاه بود، ولی بسیار پرمحتوا و شورانگیز می نمود: «تو حق نداری حقوق ما را به تأخیر اندازی و در اموال مردم بدون اجازه آنان تصرف کنی. تو نمی توانی به امیرمؤمنان علیه السلام یعنی به بهترین مخلوق خداوند اهانت روا داری.»

آنگاه بر روان علی علیه السلام درود فرستاد و معاویه و حاکم بی شرمش را لعن و نفرین کرد.(۱)چون مغیره به مرکز فرمانروایی اش رسید، هواخواهان بنی امیه و نیز فرومایگانی _ که هر روز در پی موقعیت های ویژه به مدح قدرت های تازه مشغولند. _ نزدش شتافتند؛ بر کشتن حجر و یارانش تأکید کردند و گفتند: «چنان چه حجر و شیعیان مخالف را تنبیه نکنی، سبب شورش دیگران می شوند و امیر شام از تو دلگیر خواهد شد.»

مغیره در آخرین روزهای زندگی، مانند بیشتر جنایتکاران جهان که خود را در آخر خط مشاهده می کنند، حقایقی را به زبان آورد که عمری به خاطر سودجویی بیشتر به جنگ آنان رفته بود؛ ولی افسوس که حقایق پس از ناتوانی جنایتکاران آشکار می گردد. در حالی که سران قبایل گرد بسترش حلقه زده بودند، گفت: «اجل من فرا رسیده، نمی خواهم نیکان این شهر را بکشم تا آنها خوشبخت و من بدبخت باشم؛ معاویه در این دنیا عزیز و مغیره در آخرت ذلیل گردد.»

او، که به گفته مسعودی و طبری به دلیل شیوع بیماری طاعون از آن شهر گریخته بود و سرانجام پس از بازگشت به سبب همان بلای عمومی از دنیا رفت،(۲)

۱- . کامل، ص۴۸۷.

۲- . مسعودی، مروج الذهب، ج۲، ص۲۹ _ ۲۸.

سیاست بازی ماهر بود که به هر چیز از دید سود شخصی می نگریست و در این راه از هیچ کردار پستی کوتاهی نمی کرد.

معاویه حکومت کوفه را به زیادبن ابیه داد. او نخستین کسی بود که حکومت «عراقین» یعنی بصره و کوفه و بخشی از ایران را به عهده گرفت. او مردی ناپاک بود و چون پدرش مشخص نبود، وی را زیاد ابن ابیه (زیاد فرزند پدرش) می خواندند. معاویه بر به کار گرفتن افراد ناپاک و بی رحم و به ویژه فرومایه و بی اصل، اصرار می ورزید؛ چنان که اکثر پست های مهم در زمان وی به همین گونه افراد سپرده شده بود. زیاد، که چون معاویه در راه رسیدن به مقاصد خویش از هیچ جنایتی دریغ نمی ورزید، چنان مورد توجه امیر شام قرار گرفت که وی را فرزند ابوسفیان خواند و نسبش را به بنی امیه ملحق ساخت.(۱)

گروهی زیاد بن ابیه را از افراد باهوش و خطبای زبردست عرب شمرده اند. بی تردید انسان بی نسبی که از دامن کنیزی هرزه و بی آبرو به نام «سمیه» قدم به زمین نهاده، با تحقیر و ریشخند عمومی خو گرفته است و همزمان عقده حقارت و هوش بسیار دارد، در راه قدرت و موفقیت از هیچ جنایتی خودداری نمی ورزد. زیاد به کوفه آمد. عمروبن حریث، معاون سابق مغیره را جانشین خود ساخت و خود روانه بصره شد.(۲) فرزند ابیه، به علت تفاوت دمای هوای این دو شهر، زمستان در بصره و تابستان در کوفه زندگی می کرد.(۳)

۱- . ابن اعثم کوفی، الفتوح، فصل ۵، ص۷۷۴.

۲- . کامل، ج۲، ص۴۷۴.

۳- . شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص۲۸.

عمروبن حریث نیز، در خطبه نماز، سخنان تحقیر آمیز حاکم قبل را تکرار کرد. حجر و گروهی از مؤمنان، وی را سنگ باران کرده از مسجد بیرون انداختند.(۱) او به وسیله پیکی زیاد را از ماجرا آگاه ساخت. والی جدید، که از سیاست بازان ماهر به شمار می رفت، بی درنگ عازم کوفه شد. بعد از تشکیل آن مجلس معروف در شام و نسبت دادن فرزند ابیه به قریش، انتظار زیاد آن بود که دیگر او را زیاد بن ابوسفیان بخوانند، ولی فریاد گروهی از مردم که او را زیادبن ابیه خطاب می کردند، بر ملالت خاطرش افزود. در حالی که خشمش دو چندان گشته بود، وارد دارالاماره شد و بر اریکه قدرت تکیه زد. به گفته طبری، چون زیاد وارد کوفه گردید، مردم را در مسجد گرد آورد؛ در یک سخنرانی تهدیدآمیز به شیعیان توهین کرد و مورد اعتراض حجر و همراهانش قرار گرفت.(۲) او که از شخصیت والا و نفوذ معنوی حجر در میان مردم به خوبی آگاه بود، ابتدا از راه تزویر وارد شد تا حجر را با خود همراه سازد یا دست کم به سکوت وادارد.

وی حجر را نز خود خواند و گفت: ای حجر! تو نیک می دانی که من تو را خوب می شناسم، زیرا پیش از این، هر دو در صف یاران علی علیه السلام بوده و دل بر مهر او سپرده بودیم؛ ولی امروز زمانه دگرگون گشته و دشمنی معاویه به دوستی تبدیل شده؛(۳) پس مراقب رفتارت باش، قبر خویش را با دست خود حفر نکن، زبانت را نگهدار و در خانه بنشین.(۴)

۱- . کامل، ج۲، ص۴۵۷ _ ۴۸۶.

۲- . طبری، ج۲، ص۱۳۵.

۳- . تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۲۳.

۴- . طبقات، ج۶، ص۲۱۸.

او برای این که نیّات خود را، دور از شورش های مردمی، بهتر عملی سازد، در شورای شـهر نیز مقامی را به حجر پیشنهاد کرد. حجر، که تنها انگیزه اش ایمان به رهبری اهل بیت علیهم السلام بود، از پـذیرش مقام خودداری ورزید(۱) و بر تلاش خویش جهت احقاق حقوق مردم و نشـر فضایل امیرمؤمنان علیه السـلام افزود. زیاد که خود را در مقابل ایمان نفوذناپـذیر حجر ناتوان دیـد، کشـتار فجیع و سـرکوب عمومی را پیشه کرد. ابن اعثم کوفی، مورّخ قرن سوم هجری، دربـاره رفتـار زیـاد با شـیعیان می گویـد: زیاد هر کجا یکی از دوسـتداران امیرمؤمنان علیه السـلام را می یافت، می کشت؛ پاهایشان را می برید و چشـمانشان را بیرون می کشید. معاویه نیز بر حسب مصلحتِ او می رفت.(۲)

این جملات بیانگر بی رحمی زیاد است. آخر عبارت نشان می دهـد معاویه نیز خود را با رفتار زیاد هماهنگ ساخته بود. زیاد که در مقابل ایمان اسـتوار حجر ناکامی را لمس کرده بود، با عصـبانیت وارد مسجد شد و بر فراز منبر فریاد زد: اگر نتوانم این شهر را از شر تحریکات حجر آرام سازم، مرد نیستم. بلایی سرش بیاورم که عبرت دیگران گردد. شما زبانتان با من است و دل هایتان با حجر.(۳) با یک دست سر می شکنید و با دست دیگر مرهم می نهیـد. به زودی قومی را خواهم آورد که شـما را با خواری در هم کوبد و ذلیل سازد.

۱- . محمد امانی، سیری در تاریخ تشیع، ص۱۰۲.

۲- . الفتوح، ص۷۸۸.

۳- . طبقات، ج۶، ص۲۱۸.

چون سخن به اینجا رسید، مردم آمادگی خود را برای اطاعت اعلام کردند.(۱) آنگاه گفت: هر یک از شما برخیزید، دست اطرافیان خود را گرفته، از گرد حجر متفرق سازید. حاضران، به طمع مقام و منزلت جدید و نیز تثبیت و ترفیع موقعیت خویش، فرمانش را اجرا کردند.

زیاد به یکی از فرماندهانش دستور داد: برخیز و حجر را نزد من آور. اگر سرپیچی کرد، با شمشیر احضارش کن.

چون مأمور زیاد برای اجرای فرمان وی دست به اقدام زد، یاران حجر مقاومت کردند. «ابوعمرطه کندی» به حجربن عدی که در شبستان مسجد بود، گفت: بهتر است برخیزی و به یارانت ملحق گردی تا شاید در حمایت آنان از شر دشمنان مصون باشی.سربازان زیاد، یاران حجر را در میان گرفتند. مردی از «بنی حمرء» عمودی بر فرق عمرو بن حمق کوفت. عمرو که از صحابه بزرگ رسول خدا صلی الله علیه وآله محسوب می شد، به زمین افتاد. یارانش بی درنگ وی را از معرکه بیرون برده، پنهان ساختند. چون محاصره قدری شکست، حجر خود را به استرش رساند و همراه عمرطه به خانه خود رفت. خانه حجر، که از اماکن سیاسی شهر به شمار می رفت، به زودی مورد توجه مأموران قرارگرفت. بسیاری از مردم کوفه برای یاری اش گرد آمدند. در میان یاری دهندگان، قبیله کنده از کمترین تعداد برخوردار بود؛ زیرا حاکم کوفه، به منظور کاستن از قدرت این قبیله، ریاست آن را به طور یک جانبه به محمد بن اشعث کندی سپرده بود. تعدادی از افراد قبیله به منظور رسیدن به قدرت و ثروت، سنگ هواداری از محمد را به سینه زده، در مقابل افکار واقع گرای متدینین

۱- . طبری، ج۶، ص۱۴۲.

ایستادند و در نتیجه، آتش اختلاف در قبیله شعله ور شد. وضعیت چنان می نمود که جان حامیان قیام، در اثر بسیاری دشمنان، در خطر جدی است. حجر که از نیات معاویه و دست نشانده وی به خوبی آگاه بود، یارانش را به پراکندگی و مخفی شدن فراخواند و خود به منزل مردی از قبیله بنی حوت یا حریث به نام سلیم بن یزید رفت. سلیم تعهد کرد که در مقابل فشار دشمن از وی حمایت کند. حجر با شنیدن صدای گریه دختر میزبان ـ که به سبب ترس، وجود مهمان را ناخوش می داشت.ـ تصمیم به ترک منزل گرفت و چون سماجت سلیم را مانع آن دید، بدون اطلاع وی از پنجره بیرون جسته، به سمت خانه عبدالله بن حارث (برادر مالک اشتر) رهسپار شد. کنیز سیاه پوستی که او را دیده بود، به سربازانی که در جستجوی حجر بودند، گفت: اینک حجر در میان قبیله نخعی به سر می برد، من ساعتی قبل وی را در آنجا دیده ام.

مردی خبر جستجوی مأموران در میان قبیله نخع را به گوش حجر رساند، او با آنکه عبدالله برای حمایتش شمشیر بسته بود و بر ماندنش اصرار می ورزید، از آنجا خارج شد.(۱)

حجر آن مسلمان بیداردل، که درس دوراندیشی را از مولایش امام حسین علیه السلام به خوبی آموخته بود، بر حفظ جان شیعیان اهتمامی خاص داشت. لذا پافشاری و آمادگی عبدالله مانع رفتن وی نشد.

وی سرانجام به خانه ربیع بن ناجد ازدی رفت. زیاد، که از سیاستمداران کهنه کار به شمار می رفت، این بار شعار معروف «تفرقه بینداز

۱- . کامل، ج۲، ص۴۵۹.

و حکومت کن» را عملی ساخت. دو گروه بزرگ «نزاری» و «یمنی» عمده ترین قبایل عرب ساکن کوفه بودند. او برای آن که از یک سو از برخورد دو تیره مذکور و تشنّج عمومی و خارج شدن شهر از سیطره خود جلوگیری کرده؛ از طرف دیگر، یکپارچگی و همدلی اعراب جنوبی را که خطری آشکار برای حکومت شام به شمار می آمدند، از میان ببرد، قبیله یمنی را مسئول دستگیری حجر بن عدی ساخت. بیشتر افراد این قبیله شیعه بودند؛(۱) بنابراین دستور زیاد عملی نشد و مراد فرزند ابیه تحقق نیافت. آری عدم دستگیری حجر، او را به ستوه آورده بود؛ لذا محمد بن اشعث را طلبید و در نهایت خشم تهدید کرد چنانچه حجر را در کمترین فرصت حاضر نسازد، اموالش را مصادره کرده، خودش را می کشد و بدنش را ریز ریز خواهد ساخت. او، که از نحوه بیان زیاد به شدّت ترسیده بود، سه روز مهلت خواست و سپس به جستجوی انقلابیان پرداخت.

حجر نیز یک شبانه روز در منزل ربیعه اقامت کرد. از آنجا پیام فرستاد تا از زیاد برایش امان بگیرند. پسر اشعث نزد بزرگان شیعه همانند عبدالله بن حارث رفت و از آنان خواست برای حجر از زیاد امان بگیرند و از او بخواهند تا حجر و یارانش را برای حکم نهایی به شام بفرستد.(۲)

پسر ابیه پذیرفت. حجر در محاصره چند تن از مأموران وارد قصر شد. ده روز در زندان بود تا برخی از یاران دیگرش به وی پیوستند؛ آنگاه زیاد طوماری آورد و در آن علیه حجر و یاران فداکارش بدین مضمون اقامه جرم کرد:

۱- . همان، ص۵۰۲.

۲- . طبری، ج۵، ص۲۶۲.

۱. حجر بن عدی گروهی را دور خود جمع کرده، بر عثمان ناسزا می گوید.

۲. مردم را به جنگ با معاویه تحریک می کند.

۳. تصمیم دارد خلافت را به خاندان علی بر گرداند.

۴. او به اتفاق یارانش فرماندار خلیفه را از شهر بیرون کرده است.

۵. به علی بن ابی طالب محبت می ورزد.

۶. علاوه بر دوستی با ابوالحسن، از دشمنان او نیز بیزاری می جوید.

۷. همراهانش نیز در افکار و رفتار، همانند اویند.(۱)

بعد از تنظیم گزارش، تعدادی از رؤسای خود فروخته شهر، آن را امضا کردند و بی درنگ به دمشق فرستادند. سپس حجر و همراهانش را که نه تن کوفی و چهارتن غیر کوفی بودند، به همراه دو تن از مزدوران زیاد به نام های وائل بن حجر خضرمی و کثیربن شهاب ــ که در بی ادبی معروف بود.ــ نزد معاویه فرستادند. چون به چند میلی کوفه رسیدند، دخترش در شعر غم انگیزی، که بدرقه راه پدر کرد، مظلومیت وی و بی رحمی روحی حاکم شام را به این مضمون تبیین کرد:

ای ماه نورانی! بالا برو،

شاید حجر را هنگام رفتن، ببینی.

او به سوی معاویه پسر حرب رهسپار است؛

تا فردی که خود را امیر می داند، او را بکشد

و بدنش را بر دروازه دمشق بیاویزد

و کرکس ها از صورت «زیبایش» بخورند.

۱- . همان، ص۲۶۹؛ کامل، ج۲، ص۴۸۸ و ابوالفرج اصفهانی، آغانی، ج۱۷، ص۳۲۲.

سلاطین بعد از شهادت حجر بر ستم خود خواهند افزود

و ظلم در کاخ های خَوَرنَق و سَدیر گوارا و رایج می گردد.

ای حجر بن عدی، سلام و شادمانی بر تو باد.

ولی می ترسم که تو چون مولایت امیرمؤمنان علیه السلام

از جام شهادت بهره مند گردی

و پیر حیله گر شام در بیشه خالی غرّش کند.

ای کاش حجر نیز چون دیگران به مرگ طبیعی می مرد؛

تا مانند شتران ذبحش نمی کردند.

اما او، «مرد و مردانه» چون هر رئیس «دلیر» قبیله

کشته می شود و سربلند و باوقار از این دنیا هجرت می کند.(۱)

حجر و یارانش را در محلی به نام «مرج عذرا» _ که ظاهراً در دو فرسنگی شهر دمشق آن روز واقع بود._ در زندانی که معاویه آن را جهت زندانی کردن مخالفان غیر شامی و به رخ کشیدن قدرت و شوکت خویش ساخته بود، به بند کشیدند.

یکی از نزدیکان دستگاه معاویه خواست برای رهایی حجر، معاویه را نرم سازد، ولی او به این بهانه که وی رئیس قیام کنندگان است، نپذیرفت. آنگاه چند مأمور خویش را تحت فرماندهی مردی یک چشم نزد آنان فرستاد و به وی دستور داد: اگر از ما اطاعت کرده، از ابوالحسن بیزاری جستند؛ در امانند و گرنه، طعم مرگ را در مقابل قبرهای کنده شده به بدترین حالت به آنان بچشان.

۱- . مروج الذهب، ج۲، ص۷.

چون پیک معاویه نزد آنان رسید، یکی از یاران حجر گفت: اگر حدسم درست باشد، او نیمی از ما را می کشد و باقی نجات می یابند.

بدو گفتند: از کجا دریافتی؟ پاسخ داد: چون یک چشم دارد.

مرد یک چشم، پس از جملاتی توهین آمیز دستور زاده هند را بیان داشت.

حجر و شش نفر از یارانش گفتند: شمشیر تیز نزد ما بهتر از آن چیزی است که ما را بدان می خوانی. برای ما به پیشگاه خدا و پیغمبر صلی الله علیه وآله و جانشین او شتافتن، از دوزخ بهتر است.(۱)

آنگاه نیمی از افرادی که با حجر بودند، به صورت ظاهر، از علی علیه السلام برائت جستند. حجر و یاران پایدارش تمام شب را عبادت کردند. پس از طلوع آفتاب، آن جوانمردان نیک سیرت را جهت قربانی کردن در راه اعتقادات پاکشان جلوی تیغ راندند. حجر که برق وصال دل آرای دوست را دید، از آنان خواست اجازه دهند دو رکعت نماز گزارد. نماز را در کمال خضوع و خشوع خواند، بدو گفتند: از ترس مرگ نماز را چنین منقلب خواندی؟!

پاسخ داد: نه، هرگز برای نماز شستشو نکرده ام، مگر آنکه آن را به بهترین وجه ممکن به جای آورده ام. و تا امروز نمازی بدین راحتی نگزارده بودم؛ در حالی که تیغ برهنه و قبر کنده را در مقابل خویش می بینم.

هدبه بن فیاض قضاعی شمشیر تیزش را بر گردن حجر نهاد. او گمان کرد آن مجاهد راستین در چنان لحظه حساسی به خاطر ترس از مرگ، از محبت امیرمؤمنان علیه السلام دست می کشد. از وی خواست با اهانت به

۱- . همان، ص۸.

علی علیه السلام، آزادی و زیستن در نعم دنیوی را برگزینند. حجر سوگند یاد کرد: هرگز از بیم شمشیر سخنی بر خلاف رضای خالق نخواهم گفت و خشنودی او را بر هر حادثه ناگواری ترجیح می دهم.(۱)

سرانجام گلویش را بریدند؛(۲) حلقومی که جز سخن حق از آن خارج نشده بود. شش تن از یارانش نیز، که چون وی در اعتقاد راسخ ماندند؛ پس از اندکی به اوپیوستند.

(إِنَّ الَّذِینَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمْ الْمَلَائِكَهُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَاتَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّهِ الَّتِی كُنْتُمْ تُوعَدُونَ).(۳)

* * *

در قسمت آغازین این بحث، برخی ویژگی های فردی و نیز شروع حرکت حجر، مورد اشاره قرار گرفت. در دومین بخش، گوشه ای از پایداری و فداکاری آن افسر ولایت و نیز شهادت او و هفت تن از یارانش بررسی شد. مطلب حاضر که بخش سوم و پایانی این نوشتار است، به زندگی پربار حجر کندی و آثار قیام وی می پردازد. امید آنکه بیان زندگی ارزشمند مردان بزرگ، جوانان این مرز و بوم را در پاک زیستن یاری دهد.

زندگی سیاسی و نظامی حجر بن عدی

چنان که در نخستین قسمت این گفتار اشاره شد، حجر همراه برادرش هانی بن عدی نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید و آزادانه اسلام را پذیرفتند. او در

۱- . طبری، ج۶، ص۱۵۶.

۲- . مروج الذهب، ص۸.

۳- . سوره فصلت.

راه کمال و قرب به رسول خدا صلی الله علیه وآله چنان کوشید که در همان دوران، با سن اندکش، در شمار اصحاب جوان آن حضرت جای گرفت.

حجر در زمان خلفا

در حکومت ابوبکر نامی از حجر بن عدی نیست. اما در زمان حکمرانی عمر، بویژه در جنگ های سرنوشت ساز «جلولا» و «حلوان»، نقشی کلیدی داشت. جلولا نزدیک «خانقین» امروز واقع بود که پس از پیروزی اسلام بر «مدائن» فتح شد و راه را برای پیروزی بزرگ «نهاوند»، که مسلمانان آن را «فتح الفتوح» نامیدند، گشود. حجر در آنجا با ده هزار نیرو از شام به کمک سعد بن ابی وقّاص شتافت و در مقام فرماندهی ۲۵ هزار رزمنده به نبرد پرداخت.(۱)

«مرج عذراء» که در آن روزگار از سرزمین های روم شرقی به شمار می رفت، به دست حجر بن عدی فتح گردید.(۲)

حجر در زمان عثمان

در زمان عثمان بیشتر پست های دولتی در دست بنی امیه بود. علاوه بر این، مروان بن حکم و ابوسفیان بن حرب، دو تن از سران آن قبیله، راهنمای سیاسی عثمان بودند. چنان معروف است که ابوسفیان نزد چند تن از بنی امیه به عثمان گفت: حال که حکومت در دستان شماست، آن را نگه دارید و چون توپی به یکدیگر پاس دهید.

۱- . یاقوت حموی، معجم البلدان، ج۴، ص۹۱.

۲- . الفتوح، ص ۳۴۰.

بی تردیـد حاکمـان چنین جامعه ای به آرمان مردم نمی اندیشـند. ابن اعثم کوفی می نویسـد: مردم شـهرها از سـتم فرمانروایان خویش به تنگ آمـده بودنـد. برخی از سـران بصـره، کوفه و مصـر هنگام حـج نزد عثمان شـکایت بردنـد. او به حکمرانان آن شهرها تـذکر داد؛ ولی وقتی به محل کار خود بازگشـتند، بیدادگری را از سـر گرفتند. بزرگان دیندار کوفه، که حجر بن عدی یکی از آنها بود، به کارهای خلاف شرع سعد بن عاص ـ حاکم کوفه ـ اعتراض کردند.(۱)

حجر در حکومت امیرمؤمنان علیه السلام

چنان که مورخان نوشـته اند: بعد از کشـته شدن عثمان، مردم برای بیعت به سوی علی علیه السـلام شـتافتند. حضـرت علی علیه السـلام که تا آن زمان برای جلوگیری از پراکنده شدن اجتماع نوپای مسلمانان شکیبایی پیشه کرده بود، به سبب اقبال گسترده مرم و ترس از بروز پدیـده های ناخوشاینـد دیگر، حکومت را پـذیرفت. او در نخستین فرصت، دست نشاندگان عثمان را که با بهره گیری از اموال دولتی سـرمایه های بسیار اندوخته بودند، عزل کرد. معاویه ـ که از سال ها پیش، بر شام حکمرانی داشت و قـدرت شـگفت انگیزی فراهم آورده بود. ـ به مخـالفت بـا حضـرت روی آورد. امـام علیه السـلام به منظور بر طرف ساختن مشـکلات مسـلمانان و دفع شـرّ معاویه فرزند ابوسفیان، سران قبایل و افراد با نفوذ خود را به یاری طلبید. حجر بن عدی و عمرو بن حمق خزاعی، نخستین کسانی بودنـد که به کمک حضـرت شـتافتند و اعلام آمادگی کردنـد. آنان ضـمن جلوه گر ساختن عزم خود،

۱- . همان، ص۱۵۵ ـ ۱۵۲

آشکارا به نفرین معاویه پرداختند و او را کوچک شمردند. حضرت اراده آنان را ستود، اما از نفرین بازشان داشت و فرمود: هر چند معاویه بر این کار، سزاوار است، ولی دوست ندارم زبان پاک شما به بدگویی او آلوده شود.(۱) برای امیرمؤمنان علیه السلام سرنگونی معاویه، که بیش از صدهزار مرد جنگی زیر فرمان داشت، جز با جنگ ممکن نبود. بدین سبب، از بزرگان و سران سپاه خود خواست تا لشکری نیرومند گرد آورند. سرانجام با تلاش و سخنرانی حجر بن عدی و چند پاکدل دیگر، نُه هزار تن در بیرون شهر کوفه آماده کارزار شدند. حجر بن عدی در گروه پیش قراولان سپاه علی علیه السلام جای گرفت و با قلبی آکنده از حماسه، آهنگ دمشق کرد. حجر بن عدی را «حجر الخیر» هم می خواندند؛ زیرا پسر عمویش که با وی همنام بود، به «حجر الشّرّ» شهرت داشت و در صف معاویه می جنگید. او روزی آهنگ کارزار کرد و از یاران علی علیه السلام هماورد خواست. حجر بن عدی به مصاف وی شتافت و با نیزه از اسب بر زمینش افکند. در همان حال، مردی از بنی اسد در رسید و ضربه ای به حجر نواخت. حجر با چالاکی، حمله وی را دفع کرد و سینه اش را با نیزه درید. سپاه حضرت بر لشکر شام هجوم برد و حجر الشّر گریخت.(۲) در روزهای دیگر، اَدهم، که در شمار لشکر معاویه جای داشت، به میدان آمد و از سپاه امیرمؤمنان علیه السلام مبارز خواست. حجر بن عدی به سوی میدان تاخت و در نبردی دلاورانه حریف را از پای درآورد. بی درنگ مردی دیگر به نام حَکَم هماورد طلبید.

۱- . همان، ص۴۹۹.

۲- . شرح نهج البلاغه، ج۵، ص۱۹۵.

حجر شجاعانه به زندگی او نیز پایان داد. پس از وی، سومین جنگجو پای به عرصه پیکار نهاد؛ اما پیش از آنکه به حجر برسد، با تیغ سپهسالار سپاه علی علیه السلام، مالک اشتر نخعی به هلاکت رسید.(۱)

در یکی از روزهای «صفین»، نیروهای علی علیه السلام بر لشکر معاویه حمله بردند و آتش پیکار بالا گرفت و مردان معاویه هراسان گریختند. شجاعت حجر بن عدی و معقل بن قیس ریاحی، دو یار فداکار امام علیه السلام، در آن گیرودار، لشکر شام را به حیرت واداشت.(۲) در آغاز این جنگ، ریاست قبیله کنده، که در اختیار اشعث بن قیس بود، از جانب امیرمؤمنان علیه السلام به حجر پیشنهاد شد. حجر، که از علاقه اشعث به مقام یاد شده، آگاه بود و می دانست علی علیه السلام در آن موقعیت به جنگجویانی چون او نیازمند است، از پذیرش آن مقام، چشم پوشید. حجر در «نهروان» فرماندهی چپ سپاه اسلام را به عهده داشت.(۳)

پس از جنگ صفین، امام علی علیه السلام دیگر بار به گردآوری سپاه پرداخت. اما جز گروهی اندک، کسی دعوتش را اجابت نکرد. این رخداد، پس از شهادت مالک اشتر در آخرین روزهای زندگی امام علیه السلام تحقق یافت. مردی فریاد بر آورد: آثار مرگ مالک در میان مردم عراق احساس می شود. شهادت می دهم اگر او زنده بود، تمام مردم آماده رزم می شدند. حضرت ناراحت شد و به کنایه چنین فرمود: من به این حق از او سزاوارترم. مالک، که خدایش رحمت کند، پیرو من بود.

۱- . الفتوح، ص۵۲۲.

۲- . همان، ص ۶۳۰.

۳- . اسدالغابه، ج۱، ص۳۸۹ و الاستیعاب، ج۱، ص۵۲۷.

در این هنگام، حجر بن عدی و سعید بن قیس همدانی از جای برخاسته، گفتند: ای امیرمؤمنان! ما فرمانبردار تو هستیم. گفتارت را می پذیریم و در راه تو، از جان خود و نزدیکان خویش، چشم می پوشیم.

سپس معقل بن قیس ریاحی به پاخاست و سخنانی همانند آنان گفت. آنگاه امام آن سه یاور با وفا را، به جمع آوری نیرو گماشت.(۱)

در سال چهلم هجری، معاویه به قلمرو امیرمؤمنان علیه السلام تجاوز کرد. او، پس از کشتن مردم و غارت اموال آنان به کارهای بسیار فجیع دست یازید. وقتی علی علیه السلام از پیشروی و جنایات لشکر شام به سرپرستی ضحاک بن قیس فهری، آگاه شد، سخنرانی پرشوری کرد و حجر بن عدی را به فرماندهی چهار هزار نفر به مصاف وی فرستاد. حجر در یکی از مناطق شام با آنها درگیر شد. مردان معاویه به سوی شام گریختند. حجر بن عدی آنان را تا محلی به نام «سماوه» نزدیک شام دنبال کرد. پس از آن نزد امیرمؤمنان علیه السلام بازگشت و خبر مسرّت بخش پیروزی را به امام علیه السلام عرضه داشت.(۲) او همواره سرباز فداکار رهبرش بود و آرمانی جز خشنودی وی نداشت. شبی که ابن ملجم با هدف به شهادت رساندن مولای متّقیان در مسجد خفته بود، حجر بن عدی نیز برای عبادت پروردگار در مسجد به سر می برد. او اشعث بن قیس را دید که بر ابن ملجم گذشت و به وی گفت: برای کاری که آمده ای، برخیز که اکنون روشنی صبح، رسوایت می سازد.

حجر، با توجه به شناختی که از اشعث داشت، به رمز کلامش پی برد و از وجود توطئه، آگاه شد. بنابراین، به اشعث گفت: خدایت تو را بکشد ای

۱- . ابراهیم بن هلال ثقفی، الغارات، ص۳۳۲.

۲- . الفتوح، ص۷۴۴ و شرح نهج البلاغه، ج۲، ص۱۱۷.

یک چشم! می خواهی امیرمؤمنان علیه السلام را به شهادت رسانی؟ پس به ابن ملجم اشاره کرد و ادامه داد: اکنون، این نامرد را نیز به کشتن دادی.

آنگاه به سوی خانه علی علیه السلام حرکت کرد، ولی وقتی به آنجا رسید، حضرت از مسیری دیگر به مسجد رفته بود. شتابان برگشت و نزدیک مسجد، خبر شهادت امیرمؤمنان علیه السلام را شنید.(۱)

حجر در حکومت امام حسن علیه السلام

حجر در حکومت امام حسن علیه السلام نقشی کلیدی داشت و در پیروی از امامش پایدار بود. پس از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام، معاویه که از خطر سوء قصد رهایی یافته بود، گستاخ شد و برای درهم کوفتن حکومت نوپای امام حسن علیه السلام با صدهزار مرد جنگی راه عراق پیش گرفت. وقتی امام علیه السلام از حرکت لشکر شام آگاه شد، مردم را در مسجد گردآورد و به جنگ فراخواند. مردم خاموش ماندند و از پاسخ به حضرت خودداری کردند. در میان گفتار شورانگیز امام علیه السلام، صدای رعدآسای حجر سکوت مجلس را شکست و چهره حاضران را سمت خویش جلب کرد. او گفت: ای مردم نادان! شرمتان باد، این جگر گوشه رسول خدا صلی الله علیه وآله و جانشین شایسته آن بزرگوار است که شما را به یاری دین می خواند...

سخنان آتشین حجر بن عدی و تنی چند از یاران امام علیه السلام، غیرت زودگذر مردم را تحریک کرد و آنان را برای نبرد آماده ساخت.(۲)

ص:۹۳

۱- . مروج الذهب، ج۲، ص۷۷۲؛ علی بن عیسی بن اربلی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج۱، ص۴۳۷.

۲- . دینوری، اخبار الطوال، ص۱۴۵ و شیخ مفید، الجمل، ص۲۵۵.

شمار سربازان امام علیه السلام از سپاه معاویه، بسیار کمتر بود. حضرت برای گردآوری مردان بیشتر، به افراد با نفوذ نیاز داشت؛ کسانی که بتوانند با کاردانی و نفوذ کلامشان، مردم اطراف کوفه را به میدان مسؤولیت پذیری بکشند. حضرت این شایستگی را در چهره حجر بن عدی دید و به او فرمان داد در بیرون شهر به گردآوری سپاه پردازد. او بسیاری از مردم را در «نخیله» گردآورد.(۱)

آخرین مأموریت حجر بن عدی در لشکر امام حسن علیه السلام، بردن پیام ویژه آن حضرت بود. او، به منظور جلوگیری از تأثیر نقشه های فریبکارانه معاویه بر فرماندهان سپاه امام،(۲) پیام ویژه حضرت را به خط مقدّم رساند.

قیام و سیمای حجر در نگاه معصومین علیهم السلام

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

معاویه، در یکی از سفرهایش، در مدینه با عایشه ملاقات کرد. عایشه از شهادت حجر و یارانش سخن راند و به سرزنش معاویه پرداخت. سرانجام معاویه چهره درهم کشید، خود را ناراحت نمایاند و گفت: مرا با حجر تنها بگذار تا خداوند بین من و آنها داوری کند.

عایشه لختی مکث کرد و گفت: انّی سمعتُ رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: «یقتلُ بمرج عذراء نفر یغضب لهم اهل السّموات»؛(۳) از رسول خدا ۹

۱- . کشف الغمه، ج۱، ص۵۳۹ و ابن شهرآشوب، المناقب، ج۴، ص۳۲.

۲- . شرح نهج البلاغه، ج۱۶، ص۳۸.

۳- . تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۲۳۱؛ الاستیعاب، ج۱، ص۵۲۶.

شنیـدم که فرمود: «بعـد از من در محلی به نام «مرج عذراء» کسانی کشـته خواهند شد که فرشـتگان الهی به سـبب کشـته شدن آنها، به خشم می آیند.»

۲. امیرمؤمنان علیه السلام

علی علیه السـلام بامـداد بیسـتم مـاه رمضـان، مردم را به حضور پـذیرفت و از آنهـا خواست دربـاره هر چیزی که می خواهنـد، بپرسند؛ ولی پرسش ها را کوتاه سازند. مرم گریستند. حجر بن عدی برخاست و شعر زیبایی را که خود درباره حضرت سروده بود، خواند. حضرت پرسید: حجر! وقتی از تو بخواهند از من بیزاری جویی، چه خواهی کرد؟

پاسخ داد، ای امیرمؤمنان! اگر با شمشیر ریز ریزم کنند و در آتشم بسوزانند، هرگز از شما دوری نخواهم جست.

امـام علیه السـلام دربـاره اش چنین دعـا کرد: «وفّقت لکـل خیر یا حجر جزاک الله خیراً عن اهل بیت نبیّک»؛ ای حجر! همواره توفیق الهی رفیق راهت بـاد. خداونـد از سوی اهـل بیت پیـامبرت صـلی الله علیه وآله (به پـاس یـاری ایشـان) به تو پـاداش خیر دهد.(۱)

عبـدالله بن رزین می گویـد: شـنیدم امیرمؤمنان علیه السـلام به مردم فرمود: «یا اهل العراق سـیقتل سـبعه نفر بعذراء مثلهم کمثل اصحاب الاخدود»؛ ای اهل عراق! به زودی هفت تن در سرزمین «عذراء» کشته خواهند شد که چون اصحاب اخدودند.

چیزی نگذشت که حجر بن عدی و شش تن از یارانش به شهادت رسیدند.(۲)

ص:۹۵

۱- . ماهنامه کوثر، شماره۲۲، ص۲۴.

۲- . طبرسی، اعلام الوری، ص۳۳.

۳. امام حسن علیه السلام

چون امام حسن علیه السلام خبر شهادت حجر بن عدی را شنید، بر زیاد بن ابیه چنین نفرین کرد: خدایا! بلایی بر زیاد نازل ساز که چاره ای از آن نیابد، تو بر همه چیز توانایی.

به نوشته برخی از تاریخ نگاران، دعای آن حضرت مستجاب شد. نخست برجستگی سفتی در انگشت زیاد، آشکار گشت و سرانجام با همان زخم به هلاکت رسید.(۱)

۴. امام حسین علیه السلام

چون خبر شهادت حجر بن عدی به امام حسین علیه السلام رسید، اندوهگین شد. نامه ای به معاویه نوشت و او را سرزنش کرد. امام علیه السلام شهادت حجر را سند سیه روزی و جنایت پیشگی معاویه برشمرد و افزود: «مگر تو قاتل حجر بن عدی و یارانش نیستی؟!

آن مردان عبادت پیشه و فروتنی که بدعت را گناهی بزرگ می شمردند و امر به معروف و نهی از منکر می کردند. با آنکه پیمان های مستحکم و عهدهای مؤکّد بسته بودی، از روی دشمنی و ستمگری، آنان را به قتل رساندی، پیمان خدا شکستی و بر فرمانش بی اعتنا شدی!»(۲)

مطالب یاد شده از زبان مبارک رسول خدا صلی الله علیه وآله و سه معصوم زمان حجر، علاوه بر بیان جایگاه والای او نزد آن رهبران راه نور، نشان دهنده خشنودی آنان از «قیام سرخ حجر بن عدی» است.

۱- . الفتوح، ص۷۸۸.

۲- . مجلسی، بحارالانوار، ج۱۰، ص ۴۹۰.

چون عایشه از دستگیری حجر و همراهانش آگاه شد، عبدالرحمن بن حارث بن هشام را همراه با نامه ای نزد معاویه فرستاد. او، ضمن تأکید جدی بر آزادی حجر و یارانش، نوشت: «الله الله فی الحجر و اصحابه»(۱) او با این جمله در حقیقت، مقام بلند حجر و اهمیت زنده ماندنش را به فرزند هند، گوشزد کرد؛ ولی چه سود که پیک بعد از شهادت جانسوز حجر و همراهانش به شام رسید و سودمند واقع نشد.

وقتی شریح بن هانی، صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله و افسر سرشناس سپاه امام علی علیه السلام از گرفتاری حجر و شهادت دادن عدّه ای از سران خود فروخته کوفه، علیه او آگاه شد، نامه ای نزد معاویه فرستاد و ضمن بر شمردن فضایل حجر، چنین نوشت: شهادت می دهم، حجر نماز می خواند، زکات می دهد، حج به جای می آورد و از امر به معروف و نهی از منکر نیز غفلت نمی ورزد.(۲)

تأثیر شهادت حجر

اولین اثر شهادت حجر بن عدی و یارانش، رسوایی معاویه و شکل گرفتن اعتراض ها و سرزنش های گسترده علیه او بود. او، که خویشتن را منادی حلم و آزادی می دانست، دیگر حرفی برای گفتن نداشت. «فاجعه عذراء» مرم را به هیجان آورد. خشم و اندوه، جهان اسلام را فراگرفت. در نگاه شخصیت های آگاه مسلمان، شهادت حجر بن عدی، صحابی نامدار رسول خدا صلی الله علیه وآله، با آن وضع رقّت بار، حرمت اسلام را درهم شکسته بود.

۱- . الاستیعاب، ج۱، ص ۳۹۰ و اسدالغابه، ج۱، ص۵۲۶.

۲- . طبری، ج۴، ص۲۰۸.

برخی از سرشناسان مسلمان، که دل به گوشه گیری و دوری از رخدادهای سیاسی روز سپرده بودند، با شنیدن فاجعه شهادت حجر ناخشنودی خویش را آشکار ساختند. عبدالله بن عمر زنبیل در دست از بازار مدینه می گذشت که خبر شهادت حجر را شنید. از حرکت باز ایستاد و از فرط ناراحتی زنبیل از دستش افتاد. گوشه ای نشست و در حالی که زانوان خویش را به نشانه اندوه در آغوش گرفته بود، ناخشنودی خود را از ناتوانی و گرفتار آمدن مسلمانان به فرمانروایی چون معاویه ابراز داشت.(۱) حسن بصری، از دانشمندان معروف اهل سنت و معاصر حجر بن عدی، پس از شنیدن خبر شهادت حجر همواره غمگین می نمود و مکرر می گفت: معاویه در زندگی چهار گناه مرتکب شد که هر یک به تنهایی برای اعلام گمراهی و رسیدن او به عذاب الهی کافی است:

۱. شمشیر کشید و با مکر و نیرنگ حکومت را به چنگ آورد.

۲. زیاد بن ابیه را برادر خویش و پسر ابوسفیان خواند؛ با آن که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده بود: فرزند از آنِ بستر (زن و شوهر) است و پاداش زناکار، سنگسار شدن است.

۳. خلافت مسلمانان را به فرزند مِی خواره اش، که طنبور می نواخت و حریر می پوشید، سپرد.

۴. حجر بن عدی را به شهادت رساند.

سپس سه بار با چهره و صدای اندوهگین، می گفت: «فیا ویلاً له من حجر»؛ پس وای بر معاویه از حجر!(۲)

ص:۹۸

۱- . الکامل، ج۳، ص۱۹۵ و الاصابه، ج۱، ص۳۱۴.

۲- . طبری، ج۶، ص۱۵۷ و اسدالغابه، ج۱، ص۵۲۶.

ربیع بن زیاد بصری از سوی معاویه فرمانروای خراسان بود. چون خبر شـهادت حجر به عدی و یارانش را شنید، بسیار عصبانی شـد، انـدوه فراوان قلبش را آزرد و به انتظـار روز جمعه نشـست. سـرانجام جمعه فرا رسـید. خطبه های نماز را به پایان برد و از مردم خواست از دل بر دعاهایش، آمین گویند. آنگاه دست به دعا برداشت و گفت:

«خدایا! اگر ربیع را در پیشگاه تو خیری است، جانش را بگیر.» هنوز نماز تمام نشده بود، که به سرای جاودانگی پر کشید.(۱)

معاویه در بستر مرگ، وحشت زده می گریست و می گفت: روز محاکمه من درباره حجر بن عـدی بس دراز خواهـد بود.(۲) مرا با حق تو، چه افتاد ای پسر ابوطالب؟! مرا با تو، چه افتاد ای حجر بن عدی؟(۳)

حجر وصیّت کرد: زنجیر آهنین از من برنداریـد و خونم را نشوییـد، زیرا می خواهم در صـراط با همین حال معاویه را ملاقات کنم.(۴)

مرحوم صدوق حدیث زیر را با شش واسطه از عمر بن بشر همدانی نقل می کند:

عمر بن بشـر از ابی اسـحاق، که در جـامعه شناسـی آن روزگـار از نگرش خـوبی برخوردار بود، چنین پرسـید: «خواری و ذلّت مردم از چه زمانی آغاز شد و چه وقت مردم به این بدبختی افتادند؟»

۱- . طبقات، ج۶، ص۲۱۷ و الکامل، ج۳، ص۱۹۶.

۲- . طبری، ج۶، ص۱۵۶.

۳- . الفتوح، ص۸۰۹.

۴- . الاستیعاب، ج۱، ص۲۵۶.

ابی اسحاق پاسخ داد: «از زمان شهادت حسین بن علی علیه السلام و ملحق ساختن زیاد به ابوسفیان از سوی معاویه و کشته شدن حجر بن عدی.»(۱)

این گفتگوی آن هم سال ها پس از «واقعه عذراء» نشان دهنده تأثیر گسترده شهادت حجر بر جامعه آن روز است.

فرزندان حجر

حجر دو پسر و یک دختر داشت. فرزند بزرگش را عبدالرحمان و فرزند کوچکترش را همام می خواندند. عبدالرحمان سال ها پس از شهادت پدر زیست، اما همام با وی به شهادت رسید. به نوشته گروهی از محقّقان: چون حجر آماده ملاقات با خدا شد، از جلّاد خواست اگر فرزندش نیز در گروه شهید شوندگان است، او را پیش از پدر بکشند. آنگاه به پسرش گفت: نزد جلادّ برو تا با شکیبایی بر مرگت، در پیشگاه پروردگار، اجر بیشتر یابم. وقتی سر فرزند را بریدند، به حجر گفتند: در مرگ پسرت، شتاب کردی؟

پاسخ داد: بیم داشتم چون لبه شمشیر را بر گردنم ببیند، ترس از مرگ، او را از دوستی علی علیه السلام باز دارد. خواستم در سرای جاوید، که خداوند برای شکیبایان، شهیدان و محبان اهل بیت علیهم السلام مهیّا کرده است، گرد هم باشیم.(۲)

دختر حجر از پسرانش کوچک تر بود. او شبی که حجر را در زنجیر اسارت رهسپار شام دید، شعر زیبایی بدرقه راه پدر کرد و مظلومیت حجر

۱- . شیخ صدوق، الخصال، ص۱۸۱.

۲- . سید امین، اعیان الشیعه، ج۲، ص۱۹۹.

و نـاجوانمردی دشـمن را بـا بهترین مضـامین، بر سـینه سـتبر تاریـخ نگاشت.(۱) بـه نظر می رسـد نسـل حجر از پسـر بزرگ و دخترش، تدوام یافته باشد.

حجر پیرو راستین ولایـت بود و خون پـاکش را به پـای شـجره طیبه امـامت ریخت. او از معـارف اسـلام، درکی عمیق داشت و جویندگان حقیقت از سرچشـمه زلال دانشـش بهره می بردند. او همچنین سـخنان حضـرت علی علیه السلام را در مجموعه ای گرد آورده بود؛ هنگام نیاز، از آن بهره می جست و از کسی جز علی علیه السلام حدیث نقل نمی کرد. روزی غلامش گفت: فرزندت عبدالرحمان را دیدم، از دستشویی بیرون آمد، ولی دستانش را نشست.

حجر گفت: بگذار ببینم آقایم در این باره، چه فرموده است: به اتاق رفت، چیزی مانند کتاب ـ که گفتار علی علیه السـلام در آن نگاشته بود. ـ بیرون آورد. در آن نگریست و گفت: «الطّهرُ نصفُ الایمان»؛ پاکیزگی نیمی از ایمان است.(۲)

آرامگاه حجر

مقـبره حجر در ۴۰ کیلومتری شـهر دمشق، در روسـتایی به نام «مرج عـذراء»، واقع شـده است. روی قبر، گنبـد بزرگی به رنگ خاکستری برّاق وجود دارد. در اطراف مرقد، مساحت وسیعی برای نشستن زوّار دیده می شود. روی دیوارها و سقف، چراغ ها و هدایای گران بهای اهدایی از سوی مؤمنان جهان، قابل مشاهده است. بر بالای قبر، ضریح زیبایی قرار

ص:۱۰۱

۱- . مروج الذهب، ج۲، ص۸.

۲- . طبقات الکبیر، ج۶، ص ۲۴۱.

دارد و اطراف آن با قالب های گران بها مفروش شـده است. هر روز بسـیاری از مردم ایران، عراق، افغانسـتان، پاکسـتان و سایر کشورهای اسـلامی به زیارت آن مرقـد شـریف می شـتابند. بر یکی از دیوارهای حرم وی، تابلو زیبایی از حریر وجود دارد که شعری از «محمـدجواد سـهلانی» بر آن گلـدوزی شـده است. در کنار مرقـد، مسـجد بزرگی به نام «حجر بن عدی» ساخته شده است که هر روز در آن نماز جماعت برگزار می شود. محوطه وسیع اطراف آن پر از زوّار بوده و در آنجا وسایل مختلف برای راحتی زائران مهیاست. چنان که پیـداست، این روسـتا به زودی شـهری بزرگ خواهـد شـد؛ زیرا در آنجا ساختمان ها و اماکن تجاری در دست ساخت است.

کتابنامه حجر بن عدی

کتاب هایی نیز در رابطه با حجر بن عدی نوشته شده که نام برخی از آنان چنین است:

۱. پیمان جوانمردان، سید غلامرضا سعیدی، دارالفکر.

۲. حجر بن عدی، واحد آموزش سپاه، سپاه پاسداران.

۳. حجر بن عدی، اللهیاری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۴. حجر بن عدی، علی مقدم منش، آزادی.

۵. حجر بن عدی، محمد محمدی اشتهاردی، علامه.

۶. حجر بن عدی، ناصر کمره ای.

۷. حجر بن عدی، انقلابی شهید، محمد فوزی، مؤسسه انجام کتاب.

۸. حجر بن عدی، درخشش در تاریکی، حسن اکبری مرزناک، امت.

ص:۱۰۲

۴.عبدالله بن جعفرهمسر زینب سلام الله علیها

آغاز

۴.عبدالله بن جعفرهمسر زینب سلام الله علیها

محمدجواد طبسی

ص:۱۰۳

آغاز

از میلیاردها انسانی که در طول قرن ها پا به عرصه وجود گذاشتند و پس از مدتی از این جهان رخت بربستند، جز عده بسیار اندکی از آن ها، هیچ نام و نشانی بر جای نمانده است.

شماری اندک از انسان ها در طول زندگی، افتخار جامعه خود بوده اند، زیرا لحظه ای از تلاش برای سربلندی و اعتلای دین و ملت خود باز نایستادند؛ لذا نام آن ها و افتخاراتشان در ذهن آیندگان نقش بسته و جاویدان مانده است.

عبدالله بن جعفر بن ابی طالب از چهره های درخشانی است که یاد و نامش در تاریخ ثبت گردیده است. عبدالله از دوران طفولیت، با شهادت پدر پا در صحنه های گوناگون اجتماعی و سیاسی گذاشت و با درک صحیح، بینش سیاسی و هوش و استعدادی که داشت، از جایگاه بسیار خوبی برخوردار شد. جود و بخشش، رابطه صمیمی با اهل بیت علیهم السلام، اطاعت از رهبری، همراهی با علی علیه السلام در صحنه های مختلف زندگی و ده ها نقطه مثبت دیگر، نشانگر روح بلند اوست. این نوشتار کوتاه به گوشه ای از افتخارات او می پردازد.

ص:۱۰۵

پدر و مادر

عبدالله از نظر اصالت خانوادگی جایگاه بسیار ویژه ای دارد؛ پدرش جعفر بن ابی طالب ــ پسر عموی پیامبر صلی الله علیه وآله و برادر حضرت علی علیه السلام ــ در جنگ موته(۱) به شهادت رسید و مادرش اسماء بنت عمیس(۲) می باشد؛ مادر فداکاری که سالیان دراز در سرزمین حبشه برای رضای خدا و به دور از وطن، رنج فراوان کشید و با شهادت همسر خود در موته، نشان دیگری از صبر و استقامت برای خود کسب کرد. عبدالله بن جعفر در دامان این پدر و مادر پرورش یافت.

ولایت و زادگاه

به گفته تمام مورخان، عبدالله اولین نوزاد مسلمانان مهاجر است که در سرزمین حبشه چشم به جهان گشود.(۳)

از سال تولد عبدالله، تاریخ دقیقی در دست نیست. عبدالله در روز رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله ده ساله بود. بنابراین می توان حدس زد که وی در سال های نخستین هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله به دنیا آمده است.

در دائره المعارف آمده است: عبدالله سه سال بعد از بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله در حبشه متولد شد.(۴) این نظر، صحیح نیست؛ زیرا دعوت پیامبر صلی الله علیه وآله در سه سال اول بعد از

ص:۱۰۶

۱- . مغازی، واقدی، ج۲، ص۵۷۶.
۲- . تهذیب التهذیب، ج۵، ص۱۴۹.
۳- . الاصابه، ج۲، ص۲۸۹؛ سیره ابن اسحاق، ص۲۲۶ و تذکره الخواص، ص۱۷۲.
۴- . دائره المعارف، اعلمی، ج۱۲، ص۲۸۲.

بعثت، علنی نبود تا مقابله ای از طرف کفار قریش صورت گرفته و در نتیجه، هجرتی به حبشه رخ داده باشد. شاید مراد مرحوم اعلمی سه سال پس از هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله است، نه پس از بعثت. در این صورت، نظر فوق تقریباً با سنّ عبدالله در موقع رحلت پیـامبر صـلی الله علیه وآله همخـوانی دارد. در غیر این صـورت، نظر مرحوم اعلمی بـا سن عبـدالله در موقع رحلت پیامبر صـلی الله علیه وآله تناسب نـدارد، علاوه بر آن که جعفر بن ابی طالب در ماه رجب سال پنجم بعثت،(۱) به دستور پیامبر صلی الله علیـه وآله به حبشه هجرت کرد. بنـابراین اگر نظر مرحـوم اعلمی را بپـذیریم، بایـد عبـدالله دو سـال پیش از هجرت به حبشه، به دنیا آمده باشد؛ که کسی چنین سخنی را نگفته است.

ویژگی ها

۱. جایگاه رفیع

عبـدالله بن جعفر از آغـاز جوانی به داشـتن اخلاـق نیـک و ایمـان شـهرت یافته بود، به گونه ای که در بین مسـلمانان از احترام خاصـی برخوردار بود. مسـلمانان به پاس خـدمات شایسـته ای که پـدر او تقدیم داشـته بود (هجرت به حبشه که چشـیدن طعم سختی هـا و تلخی هـا غربت و دوری از وطن را به همراه داشت، دفـاع از اسـلام و پیـامبر صـلی الله علیه وآله و شـهادت در راه خـدا)، وی را مورد اکرام قرار می دادنـد. عبـدالله بن عمر هر وقت عبـدالله را می دید، وی را مخاطب قرار می داد و می گفت: السلام علیک یابن ذی الجناحین.(۲)

ص:۱۰۷

۱- . فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص۱۲۹.

۲- . تذکره الخواص، ص۱۷۴.

در کتاب معجم رجال الحدیث، درباره جایگاه عبدالله بن جعفر آمده است: جلالت قدر و شأن و منزلت عبدالله بن جعفر طیّار به قدری روشن است که هرگز نیازی به توضیح ندارد؛ زیرا از جمله مواردی که دلالت بر شأن و علوّ مقام وی دارد، این است که امیرمؤمنان علیه السلام همیشه تلاش می کرد تا از کشته شدن عبدالله جلوگیری کند، همان گونه از حسنین علیهما السلام و محمد حنفیه محافظت می نمود.(۱)

۲. چهره محبوب

از زمانی که پدر عبدالله در جنگ موته به شهادت رسید، عبدالله پیوسته مورد تفقّد و دلجویی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله قرار گرفت. اسماء می گوید: من در روز کشته شدن جعفر و یاران او، حدود چهل کیلو آرد خمیر کردم و خورشی درست کردم، پسرانم را شستشو دادم و روغن و بوی خوشی به آن ها زدم. ناگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله به خانه ام آمد و فرمود: ای اسماء! پسران جعفر کجایند؟ من پسرها را حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله آوردم. پیامبر صلی الله علیه وآله آن ها را به سینه خود چسبانید و بویید. سپس پیامبر صلی الله علیه وآله گریست. گفتم: ای رسول خدا! مثل این که خبری از جعفر به شما رسیده است. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: آری، امروز کشته شد.(۲)

عبدالله بن جعفر می گوید: به خاطر دارم که رسول خدا صلی الله علیه وآله نزد من آمد و خبر مرگ پدرم را آورد. من به آن حضرت نگاه می کردم و ایشان بر سر من و برادرم دست می کشید و از چشمانش اشک سرازیر می شد و از

۱- . معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۱۴۳.

۲- . مغازی، ج ۲، ص ۵۸۴ و کامل، ج ۲، ص ۱۱۵.

محاسن مبارکش می چکید. سپس عرضه داشت: پروردگارا! جعفر برای رسیدن به بهترین ثواب ها پیشگام شد. پروردگارا! خودت بهترین جانشین برای فرزندان او باش؛ به بهترین نحوی که در مورد یکی از بندگان خود اعمال می فرمایی.

سپس به مادرم فرمود: ای اسماء! به تو مژده ای بدهم؟ گفت: آری، پدر و مادرم فدای تو باد! فرمود: خداوند ـ عزّوجلّ ـ برای جعفر دو بال قرار داده است که در بهشت پرواز می کند. مادرم گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! این مطلب را به مردم بگو. پیامبر صلی الله علیه وآله برخاست و دست مرا گرفت و در حالی که دست به سرم می کشید و نوازش می فرمود، به منبر رفت و مرا بر پله پایین، جلوی خود نشاند و با چهره ای اندوهگین فرمود: مرد با داشتن برادر و پسرعمو احساس افزونی و قدرت می کند. همانا جعفر کشته شد و خداوند برای او دو بال قرار داده است که در بهشت پرواز می کند. رسول خدا صلی الله علیه وآله از منبر فرود آمد و به خانه خود رفت و مرا همراه خود برد و دستور فرمود غذایی برای خانواده ما درست کنند. آن حضرت برادرم را نیز نزد ما آورد و ما با رسول خدا صلی الله علیه وآله غذا خوردیم. غذایی بسیار خوب و فرخنده... سه روز با آن حضرت بودیم. آن حضرت به هر یک از حجره های خود که می رفت، ما همراه او بودیم. سپس به خانه خود برگشتیم.(1)

همچنین عبدالله می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله پس از گذشت سه روز از شهادت پدرم، به خانه ما آمد و فرمود: فرزندان برادرم را نزد من بیاورید. ما را که کودکانی بودیم، نزد او آوردند. در همان وقت فرمان داد تا سلمانی موی

ص:۱۰۹

۱- . مغازی، ج۲، ص۵۸۴ و تذکره الخواص، ص۱۷۳.

سرهای ما را بتراشد. آن گاه فرمود: محمد شبیه عموی ما، ابوطالب است و اخلاق عبدالله، شبیه خلق و خوی من است. سپس دست مرا گرفت و بلند کرد و گفت: خدایا! جانشین جعفر در اهل و عیالش باش و خرید و فروش عبدالله را نیز مبارک گردان. در این هنگام مادرمان آمد و از یتیمی ما شکوه کرد. آن حضرت فرمود: از چه می ترسی؟ آیا از سرپرستی آن ها وحشت داری، در حالیکه من در دنیا و آخرت ولیّ و سرپرست آن ها می باشم؟(۱)

۳. دعای خیر پیامبر صلی الله علیه و آله

عبدالله بن جعفر از دوران کودکی سرشار از استعداد و خلاقیت بود. او در کودکی از گِل، برای کودکان اسباب بازی می ساخت و آن ها را می فروخت. همچنین به خرید و فروش گوسفند می پرداخت.

روزی عبدالله مشغول ساختن وسایل بازی کودکان بود که پیامبر صلی الله علیه وآله به وی فرمود: چرا این ها را می سازی؟

او پاسخ داد: آن ها را می فروشم.

آن حضرت فرمود: با پولش چه می کنی؟

عبدالله گفت: رطب می خرم و می خورم.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: بار خدایا! به کاری که عبدالله انجام می دهد، برکت ده!

بر اثر دعای پیامبر صلی الله علیه وآله، عبدالله چیزی خرید و فروش نمی کرد مگر آن که سود می برد.(۲)

۱- . سیراعلام النبلاء، ج۳، ص۴۵۸.

۲- . سفینه البحار، ج۲، ص۱۲۶.

عبدالله می گوید: روزی پیامبر صلی الله علیه وآله نزد ما آمد، در حالی که من مشغول فروش گوسفند برادرم بودم. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: خدایا! به خرید و فروش عبدالله برکت ده.

عبـدالله می گویـد: پس از دعـای خیر پیـامبر صـلی الله علیه وآله، هر چه را که خریـدم یا فروختم، خداونـد آن را برایم مبارک گردانید.(۱)

۴. بیعت با پیامبر صلی الله علیه و آله در دوران کودکی

چنـد نفر انگشت شـمار در کودکی با پیامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله بیعت کردنـد، اولین کودکی که با پیامبر صـلی الله علیه وآله بیعت کرد، حضـرت علی علیه السـلام بود. سـپس امـام حسن و امـام حسـین علیهمـا السـلام بـا پیـامبر خـدا بیعت کردنـد. چهارمین کودکی که با پیامبر صـلی الله علیه وآله بیعت کرد، عبدالله بن جعفر طیّار است. در همه موارد فوق، بیعت ها از طرف پیامبر صلی الله علیه وآله مورد قبول قرار می گرفت. این چند نمونه فقط در خاندان ابی طالب بود.

امام صادق علیه السـلام به نقل از پـدرش فرمود: امام حسن و امام حسـین علیهما السـلام و عبدالله بن جعفر در کودکی با پیامبر صلی الله علیه وآله بیعت کردند. هیچ کودکی جز آن ها، با پیامبر بیعت نکرد.(۲)

عبدالله ۱۰ سال بیش نداشت که پیامبر صلی الله علیه وآله فوت کرد.(۳) بنابراین، بیعت او با پیامبر صلی الله علیه وآله در دوران کودکی محرز است.

ص:۱۱۱

۱- . همان.

۲- . العقد الفرید، ج۵، ص۱۳۳.

۳- . تهذیب التهذیب، ج۵، ص۱۵۰.

۵. یار پیامبر و پنج امام علیهم السلام

یکی از امتیازات عبدالله بن جعفر این است که او را جزو صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله شمرده اند. ابن اثیر جزری پس از این که نامش را در شمار صحابه می آورد، می گوید: «له صحبته... و روی عن النبی صلی الله علیه وآله احادیث»؛ او از اصحاب بود... و روایاتی از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده است.(۱)

شیخ طوسی علاوه بر این که عبدالله را جزو یاران پیامبر ۹ (۲) شمرده، او را در ردیف یاران حضرت علی علیه السلام (۳) و امام حسن علیه السلام نیز شمرده است.(۴) جای تعجب است که شیخ طوسی نام او را در شمار یاران امام حسین علیه السلام، امام سجاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام نیاورده است!

علامه مامقانی در این باره می نویسد: هنوز پی نبرده ام که چرا شیخ طوسی از آوردن نام عبدالله جزو یاران امام حسین، خودداری کرده است؛ زیرا شکی نیست که او از یاران امام حسین علیه السلام به شمار می رود. وی با فرستادن فرزندانش، عون و محمد _ که در کربلا به شهادت رسیدند. _ با امام حسین علیه السلام مواسات کرد، زیرا به خاطر عذری که داشت، خود نتوانست در کربلا شرکت کند.(۵)

عبدالله تا سال ۸۰هـ.ق زنده بود.(۶) بنابراین نقل های متفاوت، او در سال ۸۴

۱- . اسدالغابه، ج۳، ص۱۳۵.

۲- . رجال شیخ طوسی، ص۲۳ و معجم رجال الحدیث، ج۱۰، ص۱۴۲.

۳- . رجال شیخ طوسی، ص۴۶.

۴- . همان، ص۶۹.

۵- . تنقیح المقال، ج۲، ص۱۷۳.

۶- . تهذیب التهذیب، ج۵، ص۱۴۹.

یا ۸۵ یا ۹۰ه_.ق از دنیا رفته است.(۱) بنابراین عبدالله در عصر امام باقر علیه السلام زنده بود؛ جای تعجب است که در کتب رجال نام وی جزو یاران امام حسین، امام سجاد و امام باقر علیهم السلام نیامده است.

۶. راوی نور

عبدالله با این که ده سال بیشتر نداشت، احادیثی را، اگر چه اندک از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده، که نشانگر هوش و استعداد اوست. احمد، از رؤسای مذاهب چهارگانه اهل سنت در مسند خود علاوه بر نقل ماجرای برخورد پیامبر با عبدالله پس از کشته شدن جعفر، سیزده حدیث از پیامبر صلی الله علیه وآله را از وی نقل کرده است.(۲)

محب طبری نیز درباره او می نویسد: و حفظ عن النبی صلی الله علیه وآله و روی عنه؛(۳) سخنان پیامبر صلی الله علیه وآله را به خاطر سپرد و نقل کرد.

ابن حجر عسقلانی علاوه بر این که عبدالله را جزو راویان حدیث از پیامبر صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام و برخی از صحابه می شمارد، نام کسانی را که از او روایت کرده اند، برشمرده و چنین می نویسد: وی از پیامبر و از مادرش، اسماء و عمویش، علی بن ابی طالب، و عثمان و عمار بن یاسر روایت کرده است.

همچنین افراد زیر از او روایت کرده اند:

فرزندانش: معاویه، اسحاق، اسماعیل و ام ابیها (دختر عبدالله) و پسر خاله اش، عبدالله بن شداد و برادرزاده مادری اش، قاسم بن محمد بن ابی بکر

ص:۱۱۳

۱- . همان.

۲- . مسند احمد، ج۱، ص۲۰۵.

۳- . ذخائر العقبی، ص۲۱۹ و عقد الفرید، ج۲، ص۲۱۲.

و حسن بن حسن بن علی علیه السلام و فرزند وی، عبدالله بن حسن و عبدالله بن محمد بن عقیل و محمد بن علی بن الحسین علیه السلام و حسن سعد و خالد بن ساره مخزومی و سعد بن ابراهیم زهری و عبدالله بن ملیکه و عروه بن زبیر و عمر بن عبدالعزیز و مورق عجلی و...(۱)

۷. از خاندان شهیدان

عبدالله این افتخار را دارد که در بین بنی هاشم از چند جهت به خانواده محترم شهدا نسبت دارد.

وی فرزند شهید است؛ پدرش جعفر بن ابی طالب در جنگ موته به شهادت رسید.

برادرش در کربلا به شهادت رسید.(۲) وی پدر شهید است که سه نفر از آن ها، به نام های عون، محمد(۳) و عبدالله(۴) در کربلا به شهادت رسیدند و دو نفر دیگر، به نام های ابوبکر و عونِ اصغر در واقعه «حرّه»، در مدینه شهید شدند.(۵)

به گفته مورّخان مادر عون بن عبدالله، حضرت زینب سلام الله علیها است(۶) و مادر محمد بن عبدالله، خوصاء _ دختر حفصه بن ثقیف _ است.(۷)

ص:۱۱۴

۱- . تهذیب التهذیب، ج۵، ص۱۴۹.

۲- . پیامبر و یاران، ج۴، ص۱۳۷. عون بن جعفر از کسانی بود که با حضرت از مدینه خارج شد و در کربلا شهید شد. (ر.ک: ذخیره الدارین، ص۱۶۸)

۳- . ابصار العین، ص۷۵.

۴- . تنقیح المقال، ج۲، ص۱۷۳.

۵- . قاموس الرجال ،ج۵، ص۴۱۲.

۶- . ابصار العین، ص۷۵.

۷- . همان، ص۷۷.

۸. همسر حضرت زینب سلام الله علیها

عبدالله داماد عموی خود، حضرت علی علیه السلام است. عبدالله از جمله خواستگارانی بود که به خانه علی علیه السلام رفت و آمد می کرد و آرزو داشت با حضرت زینب سلام الله علیها دختر عموی خود ازدواج کند. اما شرم و حیا می کرد که خواسته خود را با عمویش مطرح کند. طولی نکشید که عبدالله قاصدی را به قصد خواستگاری به خانه علی علیه السلام فرستاد. قاصد به عرض رسانید: علی جان! شما خوب می دانید که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به فرزندان جعفر علاقه فراوانی داشت، حتی یک روز خطاب به آنان فرمود: «بناتنا لبنینا و بنونا لبناتنا»؛ دختران ما، متعلق به پسران ما و پسران ما، متعلق به دختران ما می باشند.

پیشنهاد می کنم و شایسته خواهد بود که دختر گرامی خود، زینب سلام الله علیها را به ازدواج عبدالله، فرزند برادر خویش درآوری و مهریه را هم مانند مهریه مادرش، فاطمه سلام الله علیها قرار دهی.

حضرت علی علیه السلام هم که غیر از جهت خویشاوندی و اصالت خانوادگی، در وجود عبدالله اخلاق و فضیلت و ارزش های انسانی و معنوی زیادی سراغ داشت، خواستگاری را پذیرفت و حضرت زینب سلام الله علیها، دختر والاگهر خویش را در حالی که سن او ده سال از عبدالله کم تر بود، به ازدواج وی درآورد.(۱) ثمره این ازدواج، سه پسر و یک دختر بود.(۲)

ص:۱۱۵

۱- . زینب قهرمان دختر علی علیه السلام ، ص۳۴.

۲- . الکوکب الدری، ج۲، ص۲۱۳.

۹. همراه با علی علیه السلام

اشاره

عبـدالله بن جعفر نه فقط برادرزاده و داماد حضرت علی علیه السـلام بود، بلکه عاشـقی دلـداده و با اخلاص، کارگزاری فعّال، نیرویی مجرّب و کـارآزموده در میـدان هـای نـبرد و پشتیبـانی محکـم و قـوی برای آن حضـرت بـه شـمار می آمـد. حضـرت امیرمؤمنان علیه السلام نیز به او عنایت ویژه ای داشت.

الف. کارگزار کاردان

عبدالله بن جعفر در ایام خلافت حضرت علی علیه السلام یکی از کارگزاران آن حضرت بود. و از طرف وی پست کتابت را پذیرفته بود،(۱) همـان گونه که حضـرت علی علیه السـلام در زمـان رسول خـدا صـلی الله علیه وآله پست کتابت را عهـده دار بود.(۲)

شعل کتابت بسیاری از موارد را شامل می شـد، از جمله کتابت وحی که حضـرت علی علیه السلام متصـدی آن بود و پس از رحلت رسول اکرم صـلی الله علیه وآله این پست حـذف گردیـد. امـا بقیه موارد، که شامـل نـامه نگاری های حکومتی، نامه به شخصیت های داخلی و خارجی و... بود، وجود داشت.

ب. فرماندهی در جنگ جمل

عبدالله بن جعفر بنا به وظیفه ای که احساس می کرد، همراه دیگر یاران رسول خدا صـلی الله علیه وآله به حمایت و پشتیبانی از امیرمؤمنان علی علیه السلام، برای خاموش ساختن فتنه و آشوب، در رکاب آن حضـرت به بصـره شتافت و به فرماندهی لشکر ده هزار نفری در جنگ جمل منصوب گردید.(۳)

۱- . عقدالفرید، ج۴، ص۲۴۶.

۲- . همان، ص۲۴۳.

۳- . دائره المعارف، ج۱۲، ص۲۸۲.

پ. فرماندهی در جنگ صفّین

عشق و ایمانی که عبدالله به نظام اسلامی و حاکم مقتدر آن، حضرت علی علیه السلام داشت، او را وادار ساخت تا به دعوت رهبر لبیک گفته، در جبهه نبرد حق علیه باطل شرکت جسته، به دفاع از آرمان های اسلام بپردازد. حضور عبدالله در جنگ صفین بسیار چشمگیر بود. وی از فرماندهان سپاه حضرت علی علیه السلام در جنگ صفین بود.(۱) عبدالله فرمانده طایفه های قریش، اسد و کنانه بود.(۲) عبدالله در جنگ صفین رشادت های فراوانی از خود نشان داد.(۳)

د. امضاکننده پیمان حکمین

با خیانت آشکار معاویه و فریب خوردن سپاهیان حضرت علی علیه السلام و فروکش کردن جنگ صفین، رأی تحمیلی بر این شد که یک نفر به نمایندگی از مردم عراق و یک نفر به نمایندگی از مردم شام براساس کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه وآله به ختم غائله بپردازند.

پیمانی مشروح و مفصل نوشته شد و ۲۷ نفر از یاران حضرت علی علیه السلام، از جمله عبدالله آن را امضا کردند.(۴)

هـ. موضع گیری در برابر خیانت حکمین

پس از پایان گرفتن سرنوشت حکمیت و خیانت حکمین به اسلام

۱- . الاصابه، ج۲، ص۲۸۹ و لغت نامه دهخدا، ج۷۶، ص۷۰.

۲- . سیراعلام النبلاء، ج۳، ص۶۰و تهذیب التهذیب، ج۵، ص۱۵۰.

۳- . ر.ك: واقعه الصفین، ص۳۷۳.

۴- . ر.ك: همان، ص۵۰۶.

و مسلمانان، یاران حضرت علی علیه السلام لب به اعتراض گشودند. آن ها از این که حضرت علی علیه السلام فردی ساده لوح را برای گفت و گو با عمرو بن عاص فرستاده بود، ناراحت بودند.

روزی امام علی علیه السلام بر فراز منبر از امام حسین علیه السلام خواست تا درباره حکمین سخن گوید. سپس از عبدالله بن عباس چنین درخواستی کرد. بار دیگر، به عبدالله بن جعفر دستور داد تا درباره حکمین سخن بگوید. عبدالله بن جعفر پس از حمد و ثنای الهی، گفت: ای مردم! این امر، چیزی بود که نظر خواهی اش با علی و پذیرفتنش از دیگری بود، اما شما آمدید و عبدالله بن قیس (ابوموسی اشعری کلاهی) را پیشنهاد داده، گفتید: به غیر از او رضایت نمی دهیم.

به خدا سوگند نه علمی از او آموختیم و نه امیدی به او داشته و نه از پیش، یار خود می دانستیم. این کار نه تباهی مردم عراق را در پی داشت و نه کار شامیان را سر و سامان داد و نه حق علی علیه السلام را به پا داشتند و نه باطل معاویه را سرنگون ساختند.

چنین نیست که حق به وسیله طلسم جادوگران و یا به دمیدن شیطان از بین برود. ما امروز بر همان نظری هستیم که دیروز از آن دفاع می کردیم.(۱)

منظور عبدالله از این سخن، این بود که به اعتراض کنندگان بفهماند که ایرادشان نابجاست، زیرا این خیانت آشکار نتیجه کار نادرست خودشان بود.

دفاع از حریم ولایت و رهبری

عبدالله بن جعفر در ملاقاتی که با معاویه و چند نفر از بنی هاشم در

مدینه داشت، از اهانت معاویه به حضرت علی علیه السلام برآشفت و به دفاع از ولایت

۱- . عقد الفرید، ج۵، ص۹۸.

و رهبری آن حضرت پرداخت.(۱)

ابان از سلیم نقل می کند: عبدالله بن جعفر بن ابی طالب برای من نقل کرد: با حسن و حسین علیهما السلام نزد معاویه بودم. عبدالله بن عباس نیز آن جا بود. معاویه رو به من کرد و گفت: ای عبدالله! چقدر تعظیم و احترام به حسن و حسین می کنی؟ در حالیکه اینان بهتر از تو نیستند و پدرشان بهتر از پدر تو نیست و اگر فاطمه دختر رسول الله نبود، می توانستم بگویم مادرت «اسماء» کم تر از او نیست. به معاویه گفتم: قسم به خدا! فهم و معلومات تو نسبت به اینان و به پدر و مادرشان کم است. قسم به خدا! اینان بهتر از من هستند و پدرشان بهتر از پدرم و مادرشان بهتر از مادر من است. ای معاویه! تو از آنچه که من از رسول الله درباره اینان و پدرانشان شنیده ام و حفظ کرده ام و نگهداشته ام و نقل کرده ام، غافل هستی.

معاویه گفت: ای پسر جعفر! بگو؛ به خدا قسم! تو دروغگو و متهم نیستی. گفتم: مطلب بزرگ تر از آن است که تومی دانی. معاویه گفت: بگو، اگر چه از تمام کوه احد و حرا بزرگتر باشد! وقتی که خداوند رفیق تو را(۲) کشت و اجتماع شما را پراکنده ساخت و این امر در خانواده اش قرار گرفت، بنابراین ما باکی نداریم از آنچه شما گفتید و ضرری به ما نمی رسد، آنچه که از شما نابود شد. گفتم: از رسول الله صلی الله علیه وآله درباره این آیه سؤال شد: آن خوابی را که به تو نشان

۱- . مرحوم نمازی، عبدالله بن جعفر را یکی از راویان حدیث غدیر می شمارد. ر.ک: مستدرک علم رجال الحدیث، ج۵، ص ۵۰۰.

۲- . مقصود معاویه از رفیق عبدالله بن جعفر همانا امیرالمؤمنین علیه السلام است.

دادیم و درخت ملعونه را که در قرآن هست، قرار ندادیم مگر گرفتاری و آزمایش برای مردم.![(۱)]

آن حضرت فرمود: من دوازده نفر از پیشوایان گمراه را در خواب دیدم که بر منبرم بالاـ و پایین می روند و امتم را به عقب برمی گردانند. در میان آنان دو نفرشان از دو طایفه مختلف قریش و سه نفرشان از بنی امیه و هفت نفرشان از فرزندان حکم بن ابی العاص هستند. فرزندان ابی العاص وقتی که عده شان به پانزده نفر رسید، قرآن را سرمایه سودجویی و بندگان را غلام و کنیز قرار می دهند و مال خدا را میان قوم و خویشان خود تقسیم می کنند.

ای معاویه! من از رسول الله صلی الله علیه وآله شنیدم که بالای منبر فرمود: آیا زنان من مادران شما نیستند؟ گفتیم: بلی، یا رسول الله! فرمود: کسی که من مولای او هستم، علی مولای اوست. بعد دست به شانه علی علیه السلام زد و گفت: پروردگارا! دوست بدار کسی که علی علیه السلام را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که علی علیه السلام را دشمن بدارد.

ای مردم! من اولی به مؤمنین از خودشان هستم. با بودن من، آن ها حق هیچ امری را ندارند. علی علیه السلام نیز بعد از من، اولی به مؤمنین از خودشان است. با بودن وی، آنان حق هیچ امری را ندارند. بعد پسرم، حسن اولی به مؤمنین از خودشان است. با بودن او، آنان حق امری را ندارند. سپس تکرار کرد و فرمود: ای مردم! وقتی که از دنیا رفتم، علی علیه السلام اولی به مؤمنین است از خودشان، وقتی علی علیه السلام از دنیا رفت، حسن اولی به مؤمنین است از خودشان. وقتی حسن از دنیا رفت، پسرم حسین اولی به مؤمنین است از خودشان. وقتی حسین از دنیا رفت، پسرم علی بن الحسین اولی به مؤمنین است از خود آنان که با بودن وی، حق هیچ امری را ندارند. بعد رو کرد به

۱- . سوره اسراء، آیه ۶۰.

علی علیه السلام و فرمود: یاعلی! تو او را درک خواهی کرد، سلام مرا به او برسان. وقتی که علی ابن الحسین علیه السلام از دنیا رفت، پسرم، محمد اولی به مؤمنین است از خودشان. یا حسین! تو او را درک خواهی کرد، سلام مرا به او برسان. بعد در نسل محمد مردانی یکی پس از دیگری است. هیچ یک از آنان نیست، مگر اولی به مؤمنین است از خودشان که با بودن آنان، مردم حق هیچ امری را ندارند. همه آن ها راهنما و هدایت شده هستند... . معاویه گفت: ای پسر جعفر! با مطالب بزرگ سخن گفتی. اگر آنچه که گفتی حق و صحیح باشد، امت محمد صلی الله علیه وآله مهاجرین و انصار غیر از شما، اهل بیت و دوستان ویاران شما، همه در هلاک اند. گفتم: قسم به خدا! آنچه گفتم حق بود، از رسول الله صلی الله علیه وآله شنیدم. معاویه گفت: ای حسن! ای حسین! ای ابن عباس! پسر جعفر چه می گوید؟

ابن عباس گفت: اگر به آنچه که او گفت، ایمان نداری، کسانی را که اسم برد، از آنان سؤال کن. معاویه دستور داد عمربن ابی سلمه و اسامه بن زید را نزد او آوردند و از آنان سؤال کرد. آنان گواهی دادند که: آنچه پسر جعفر می گوید، همان طور که او شنیده بود، نیز از رسول الله صلی الله علیه وآله شنیدیم... .(۱)

رابطه صمیمی با امام حسن و امام حسین علیهما سلام

عبدالله بن جعفر از دوران کودکی ارادت خاص به امام حسن و امام حسین علیهما السلام داشت و هیچ گاه خود را بالاتر از آنها نمی دانست. حتی در وقت عطا و بخشش اگر آنان مبلغی را به نیازمند می دادند، عبدالله به احترام

۱- . اسرار آل محمد، ص۲۲۱ و احتجاج، ج۲، ص۳.

آنها مبلغ کمتری را به نیازمند عطا می کرد.

معاویه توسط مروان، حاکم مـدینه دختر عبدالله را جهت فرزندش یزید خواستگاری نمود. عبدالله در جواب گفت: اختیار زنان ما با حسن بن علی علیهما السلام می باشد، از او خواستگاری کن. چون امام حسن علیه السلام جریان خواستگاری را شنید، فوراً دختر عبدالله را به عقد پسر عمویش، قاسم بن محمد بن جعفر درآورد.(۱)

عبدالله در دفاع از امام حسن وامام حسین علیهما السلام به معاویه گفت: سید بنی هاشم فقط حسن و حسین علیهما السلام هستند و هیچ کس با آنها برابری نمی کند.

محور سخاوت

جود و بخشش عبدالله بن جعفر داستان شگفتی دارد که هر شنونده ای را حیرت زده می کند. اگر می خوانیم که عبدالله به خاطر عرض حاجتی و یا سروده ای هر آنچه داشت را در راه خدا می داد، عجیب نیست؛ زیرا او فرزند جعفر طیار است. آن پدری که نه تنها اموال خود را در راه خدا داد، بلکه سه فرزندش را در راه خدا، در کربلا هدیه کرد که نشانگر عالی ترین مراتب و درجات گذشت و ایثار اوست.

درباره جود و بخشش عبدالله سخنان فراوان گفته و اشعار زیادی سروده شده است که به بخشی از آنها می پردازیم:

ابن حبان می گوید: به عبدالله بن جعفر «قطب السخاء» گفته می شد.(۲)

۱- . معارف و معاریف، ج۴، ص۱۵۰۸ و سیره ابن اسحاق، ص۲۵۱.

۲- . تهذیب التهذیب، ج۵، ص۱۵۰.

همچنین می گویند: سخی ترین افراد بین مسلمانان ده نفر هستند و سخی ترین فرد اهل حجاز عبدالله بن جعفر است.(۱)

محدث قمی می نویسد: مرم مدینه که تهی دست می شدند، از یکدیگر قرض می گرفتند و وعده پرداخت عطا و تقسیمی عبدالله بن جعفر را می دادند.(۲)

مبادا این شمشیر را از دست بدهی

مرد عربی به مروان بن حکم روی آورد. مروان گفت: چیزی در نزد ما نیست، بر تو باد به عبدالله بن جعفر، که نیازت را برآورده خواهد کرد. مرد عرب نزد عبدالله رفت و گفت: ای ابوجعفر! تو از اهل بیت نبوتی هستی که در دوستی آنان برای مسلمانان طهارت و پاکی است. ای ابوجعفر! امیر مدینه بر مالی که نزد او بود، بر من بخل ورزید ولی تو بر آنچه که در دست داری، ایمن می باشی. ای ابوجعفر! ای فرزند شهیدی که دو بال دارد و با آن، در بهشت پرواز می کند! ای ابوجعفر! امروز همانند تو کسی نیست که دیگری به او امید داشته باشد؛ پس مرا رها مکن که در صحرا و بیابان برای به دست آوردن مالی، سرگردان و حیران باشم. عبدالله گفت: ای اعرابی! مرکبی که زاد و توشه را حمل می کرد، رفته است. بر تو باد به این مرکب و آنچه که بر آن است، ولی مواظب باش که فریب نخوری و این شمشیری که به هزار دینار آن را خریداری کرده ام، به مفت از دست ندهی.(۳)

ص:۱۲۳

۱- . الاصابه، ج۲، ص۲۷۶.

۲- . سفینه البحار، ج۲، ص۱۲۶.

۳- . سیراعلام النبلاء، ج۳، ص۴۵۸.

هدیه فراوان به شاعر سیاه پوست

روزی نصیب بن ریاح، عبدالله بن جعفر را به قطعه شعری مدح و ثنا کرد. عبدالله دستور داد تا پول بسیاری به همراه لباس های فراوان و مرکب های متعددی به او بدهند. به وی گفته شد: این همه اموال را به این غلام سیاه واگذار نکن! پاسخ داد: به خدا سوگند! اگر چه او غلام است، سروده اش آزاد می باشد. اگر چه سیاه است، مدح و ثنایش سفید می باشد. او اموالی را گرفته است که فنا پذیرند و لباس هایی که پوشیده خواهند شد و مرکب هایی که از بین خواهند رفت اما مدحی گفت که قابل روایت برای دیگران و ثنایی است جاودانه.(۱)

در استیعاب آمده است: عبدالله گفت: او سیاه است ولی موی او سفید است. او استحقاق بیش تر از این را دارد؛ چون چیزی گفته که ماندنی است و چیزی که دریافت داشته، فانی است. من شتری را که نابود خواهد شد، به او دادم و او مدح و ثنای ماندگار به من داد.(۲)

اتهام رابطه با معاویه و یزید

برخی مورّخان که با خلفای جور در ارتباط بودند، مطالب فراوانی درباره عبدالله بن جعفر و رابطه اش با خلفای جور نوشته اند که کذب بودن برخی از آن ها آن قدر واضح و روشن است که هیچ نیازی به توضیح ندارد. چگونه می توان باور کرد که شخصیتی مانند عبدالله بن جعفر در کنار امیرمؤمنان علیه السلام به جنگ با معاویه بپردازد ولی با گذشت چند سال از

۱- . العقد الفرید، ج۶، ص۱۴۳ و ج۱، ص۲۶۹.

۲- . زینب قهرمان دختر علی علیه السلام ، ص۴۵. (در حاشیه الاصابه، ج۲، ص۲۷۷).

شهادت حضرت علی علیه السلام کاملاً رنگ عوض کند و در سر سفره معاویه بنشیند و فرزند خود را به افتخار معاویه، معاویه نام گذاری کند و یا پس از شهادت امام حسین علیه السلام و دو یا سه فرزندش (عون و محمد و عبدالله) نزد یزید برود؟!

اگر عبدالله با یزید رابطه داشت، چرا و چگونه دو فرزندش در واقعه «حرّه»(۱) به شهادت رسیدند؟!

در خصوص واقعه «حرّه» می توان به اختصار چنین گفت که پس از شهادت امام حسین علیه السلام در سال ۶۱ه_.ق و بالا گرفتن کفر و طغیان یزید، مردم مدینه فرماندار شهر را به همراه مروان و سایر اموی ها از مدینه بیرون کردند و با عبدالله بن حنظله بیعت کردند. چون این خبر به گوش یزید رسید، مسلم بن عقبه را با لشکری فراوان برای سرکوب کردن مردم مدینه به آنجا گسیل داشت. جنگ عظیمی رخ داد و بسیاری از مرم مدینه کشته شدند. مردم مدینه چون تاب مقاومت را از دست دادند، به قبر پیامبر صلی الله علیه وآله پناه بردند. لشکر یزید به قتل عام مردم پرداختند.(۲)

آیا فکر نمی کنید دشمن در صدد مخدوش کردن چهره این مدافع حریم ولایت و یار باوفای امام حسن و امام حسین علیهما السلام بوده است، تا بتواند با خدشه دار کردن این چهره مقدس، روایت و سخنش را از اثر بیندازد؟ چگونه می توان باور کرد که عبدالله که از دوارن کودکی در دامان رسول الله صلی الله علیه وآله تربیت یافته و با سه امام معصوم علیهم السلام خو گرفته و هیچ گاه خلاف از او سرنزده بود، ناگهان رنگ عوض کند و به دربار یزید روی آورد؟!

ص:۱۲۵

۱- . منتهی الآمال، ج۲، ص۳۴.

۲- . پیامبر و یاران، ج۴، ص۱۳۳.

آیـا می توان پـذیرفت که عبـدالله بـا داشـتن آن همه سوابق درخشان در عالم اسـلام، که از او به عنوان محور سـخاوت یاد می شود، به خاطر گرفتن پول از خلیفه، آن همه عزت و شرف و روح بلند و طبع عالی خود را زیر پا بگذارد؟!

ابن ابی الحدیـد نقل می کنـد: روزی معاویه و عمروبن عاص با هم نشسـته بودنـد، دربان گفت: عبدالله، پسـر جعفر طیار اجازه ورود می طلبد. عمروبن عاص گفت: در حضور او به علی علیه السـلام ناسـزا می گویم و او را عصبانی می کنم. معاویه گفت: چنین مکن که می ترسم نتوانی از عهده آن برآیی و سـبب گردی فضائلی را اظهار کند که دوست نداریم بشنویم. عبدالله وارد شـد. معـاویه از روی سـیاست اظهـار خوشوقتی کرد و او را نزدیـک خوانـد و بـا وی گرم گرفت ولی عمروبن عاص نتوانسـت خودداری کند. به عبدالله چیزی نگفت اما با دیگران سـر صـحبت را گشود و ضمناً از امیرمؤمنان علیه السلام بدگویی کرد و با صدای بلند ناسزا گفت و بی شرمی را از حد گذراند.

رنگ عبدالله متغیر گردید، از خشم لرزه بر اندامش افتاد و ناگهان مانند شـیر از تخت فرود آمد. عمروعاص که او را خشمناک دید، گفت: هان! عبدالله!چه خبر است؟! عبدالله گفت: مرگت باد! خاموش باش! سپس این شعر را خواند:

اظن الحلم دلّ عليَّ حلمی

وقد يتجهل الرجل الحليم

حلم و بردباری، زبان مردم را به رویم گشوده است و خیال می کنند نمی فهمم.

پس آستین هـا را بالاـ زد و خطـاب به معـاویه گفت: معاویه! تا کی خشم تو را در دل نگه داریم و بر بـدی ها و زشتی ها صبر کنیم، گفتار زشتت را

بشنویم و جسارتت را ببینیم و اخلاق ناستوده ات را مشاهده کنیم؟! گریه کنندگان بگریند! مثل اینکه از فحش و ناسزای به همنشینانت ناراحت نمی شوی. اگر چنین است، معلوم می شود دین در نظرت موقعیتی ندارد، تا تو را از کردار زشت باز دارد. به خدا قسم! اگر عاطفه خویشاوندی در تو بود، یا به سهم خود از اسلام حمایت می کردی، نباید فرزندان کنیزان بی اصل و بردگان پست طبع را در ردیف افراد فامیل خود جای دهی. مردمان ستم پیشه به موقعیت افراد برگزیده، جاهلند. معاویه! این که کارهای خطای تو را تأیید می کنند و ریختن خون مسلمانان و جنگیدن با امیرمؤمنان علیه السلام را صحیح می دانند، تو را مغرور نکند تا به هرچه فساد و تباهی اش بر تو روشن است، اقدام کنی؛ چسم سر و چشم دلت از تشخیص راهت کور شده است. اگر از خطای خود بر نمی گردی، به ما اجازه بده تا هرچه می خواهیم از زشتی هایت بگوییم.

مجلس در بهت و حیرت فرورفته بود و همگی غرق سخنان او شده بودند. معاویه صدا زد: عبدالله! ما از خطا و اشتباهمان بر می گردیم. تو را به خدا! بنشین! خدا لعنت کند آن که آتش درونی تو را افروخت. هر چه بگویی، انجام می دهم و هر حاجتی داری، بر می آورم. اگر مقام و موقعیت نبود، همان روش و اخلاقت کافی بود که خواسته هایت برآورده شود. آخر تو پسر ذوالجناحین و سید و بزرگ بنی هاشمی.

عبدالله فریاد زد: ... نه، نه، چنین نیست. سید و آقای بنی هاشم، حسن و حسین علیهما السلام هستند. کسی را نرسد که در مقام با ایشان برابری کند. معاویه گفت: تو را قسم می دهم! هرچه می خواهی بگو. هر حاجتی داری برآورده است، گرچه با تمام هستی ام برابری کند.

عبـدالله گفت: در این مجلس چیزی نمی خواهم و حـاجتی نـدارم. این جمله را گفت و از مجلس خـارج شـد. معاویه هم او را بـدرقه کرد و گفت: به خـدا قسم! تمام حرکات و اخلاق و رفتار و راه رفتنش به پیامبر صـلی الله علیه وآله می ماند. پس از آن که عبـدالله رفت، معـاویه رو به عمروعاص کرد و گفت: چرا با تو حرف نزد و جوابت را نـداد؟ عمرو عاص گفت: بر تو معلوم است و می دانی چرا؟ معاویه گفت: خیال می کنی از جواب هایت ترسـید؟ خیر، چنین نیست بلکه تو را قابل و لایق ندانست تا جوابت را بگوید یا با تو طرف شود.(۱)

آری، از مجموع این قضایا می توان نتیجه گرفت که اتّهام «رابطه با معاویه و یزید»، کاملاً بی اساس است.

چرا عبدالله بن جعفر در کربلا شرکت نکرد؟

یکی از فرازهای پیچیده زندگانی عبدالله، حضور وی در کربلاست. وی با معرفتی که نسبت به امام حسین علیه السلام داشت و با این که از حضور همسر و فرزنـدانش در کاروان امام حسـین علیه السـلام جلوگیری ننمود، چرا خودش به یاری امام حسـین علیه السلام نشتافت؟

بیشتر بزرگان عقیده دارند که عبدالله بن جعفر معذور بود، چنان چه مرحوم مامقانی(۲)و دیگران بدان اشاره کرده اند.

برخی دیگر بر این عقیـده هسـتند که او در آن زمـان، نابینا بود؛ بـدین خاطر نتوانست به کاروان امام حسـین علیه السـلام ملحق شود. بنابراین آنچه که

۱- . تنقیح المقال، ج۲، ص۱۷۳.

۲- . دائره المعارف، ج۱۲، ص۲۸۲.

درباره اش گفته می شود، عاری از هرگونه حقیقت است.(۱)

ممکن است به دلایلی مانند پیری، امام حسین علیه السلام از عبدالله نخواسته تا در کاروانش حضور یابد. با این وجود، عبدالله بعد از حادثه کربلا، از همراهی نکردن امام حسین علیه السلام اظهار تأسف می کرد.

آخرین تلاش عبدالله

عبدالله از آن جا که کشته شدن امام حسین علیه السلام را ضایعه ای بزرگ برای عالم اسلام می دانست، سخت در تلاش بود تا امام را از سفر به کوفه بازدارد. اما همین که در بین راه از زبان امام شنید که آن حضرت در انجام مأموریتی است، عبدالله دیگر هیچ سخنی نگفت وفرزندان خود را به همراه امام علیه السلام فرستاد.

نامه عبدالله به امام حسین علیه السلام

عبدالله در نامه ای که به وسیله فرزندانش برای امام حسین علیه السلام فرستاد، عرض داشت: تو را به خدا سوگند می دهم که از این راه برگرد؛ زیرا می ترسم تو را بکشند و خاندانت را اسیر کنند. اگر شما کشته شوید، نور زمین خاموش می گردد؛ زیرا شما چراغ و نشانه هدایت یافتگانید. امید مؤمنان به توست، در رفتن شتاب مکن. خود نیز پشت سر نامه به شما ملحق خواهم شد.(۲)

عبدالله بی درنگ نزد عمرو بن سعید رفت و از او خواست که امان نامه ای برای حضرت سیدالشهدا علیه السلام بنویسد و از او بخواهد که از این

۱- . معارف و معاریف، ج۲، ص۱۵۰۸.

۲- . ارشاد مفید، ص۲۰۲.

سفر منصرف شود. عمرو امان نامه ای به خط خود نوشت و از آن حضرت خواست که برگردد. او نامه را به وسیله برادر خود، یحیی بن سعید به امام داد. عبدالله نیز همراه یحیی نزد امام رفت. آن ها از امام خواستند تا از ادامه راه منصرف شود. حضرت در پاسخ فرمود: من پیامبر صلی الله علیه وآله را درخواب دیدم. آن حضرت به من دستوری داد که اینک در پی انجام آن امر، روانه ام. آن ها گفتند: آن خواب چیست؟ امام فرمود: تا به حال برای احدی نگفته ام و بعد از این هم نخواهم گفت، تا خدای خود را ملاقات کنم. عبدالله که از برگرداندن امام مأیوس شده بود، فرزندان خود عون و محمد را نزد آن حضرت فرستاد.(۱)

اظهار تأثّر شدید از شهادت امام حسین علیه السلام

یکی از دلایل محکمی که تأیید می کند عبدالله بسیار مایل بود همراه امام حسین علیه السلام باشد، اما به دلایلی نتوانسته بود در کربلا حضور یابد، همانا اظهار تأثّر و تألّم شدید وی از شهادت امام حسین علیه السلام و یاران باوفایش است.

هنگامی که خبر شهادت فرزندانش به وی رسید، کلمه استرجاع «إِنَّا لِلهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را بر زبان راند. یکی از غلامان عبدالله به نام «ابوسلاسل» در مقام تأسف برآمد و گفت: این مصیبت از ناحیه حسین به ما رسیده است، عبدالله از سخن گلایه آمیز ابوسلاسل ناراحت شد و برآشفت و با کفش خود بر سر او کوفت و گفت: آیا درباره حسین علیه السلام چنین می گویی؟ به خدا سوگند! خودم نیز دوست می داشتم هرگز از او جدا نشوم و اگر در

۱- . منتهی الآمال، ج۱، ص۳۲۳؛ ارشاد مفید، ص۲۰۲ و الکامل، ج۳، ص۴۰۲.

کربلا حضور داشتم، در رکاب او می جنگیدم تا شهید شوم؛ زیرا او شایسته است که جان ها فدایش شود. فرزندان من همراه برادم و پسر عمویم کشته شدند و مواسات نمودند و به پاداش صابران هم دست خواهند یافت. آن گاه عبدالله متوجه اهل مجلس شد و گفت: راستی شهادت حسین علیه السلام بر من سخت و دشوار است؛ اما خدای را سپاس می گویم که شهادت حسین علیه السلام به ما عزت بخشید و اگر خود نتوانستم در رکاب حسین علیه السلام فداکاری کنم، فرزندانم با جانبازی خود، حسین علیه السلام را خوب یاری کردند.(۱)

روزی عبدالله بن جعفر یکی از دوستان همنشین خود را در مجلس ندید، روز دیگر که ملاقاتش کرد، از او پرسید: دیروز کجا بودی؟ چرا غیبت داشتی؟ او گفت: با یکی از دوستان به حومه مدینه رفته بودم.

عبدالله زبان به نصیحت او گشود و گفت: «اگر چاره ای جز همراهی و رفاقت با مروان را نداری، بر تو باد به همراهی و رفاقت با کسی که چون با او دوست شدی، موجب خوبی و صلاح تو شود و اگر ترسیدی، تو را نگه دارد و اگر به او نیاز پیدا کردی، کمکت کند و اگر کاستی در تو دید، پر کند و اگر یک خوبی دید، بر شمرد و اگر وعده ای به تو داد، محرومت نسازد و اگر زیاد رفت و آمد کردی، رهایت نکند و اگر چیزی از او خواستی، به تو بدهد و اگر دست نگه داری و چیزی به او ندهی، او شروع کننده باشد.»(۲)

۱- . زینب قهرمان دختر علی علیه السلام ، ص۹۳؛ پیامبر و یاران، ج۴، ص۱۳۷؛ قاموس الرجال، ج۵، ص۴۱۳ و منتهی الآمال، ج۱، ص۴۱۶.

۲- . سفینه البحار، ج۲، ص۱۲۶.

رحلت و محل دفن

سرانجام عبدالله بن جعفر پس از یک عمر طولانی و با برکت، در سال ۸۰ه_.ق یا ۸۵ه_.ق و یا ۹۰ه_.ق(۱) در مدینه دار فانی را وداع گفت. ابان بن عثمان که از سوی عبدالملک بن مروان فرماندار مدینه بود، او را غسل داد و کفن کرد و بر او نماز خواند و در قبرستان بقیع، نزدیک قبر امام حسن مجتبی علیه السلام به خاک سپرد. ابان بن عثمان در حالی که قطرات اشک بر صورتش سرازیر بود، گفت: به خدا سوگند! تو مرد خوبی بودی! تو مرد شریف و نیکوکار و بخشنده ای بودی!(۲)

۱- . سیراعلام النبلاء، ج۳، ص۴۶۲.

۲- . زینب قهرمان، ص۹۶ و اسدالغابه، ج۳، ص۱۳۵.

۵.ابو عبدالله جدلی رازدار علی علیه السلام

سپیده

۵.ابو عبدالله جدلی رازدار علی علیه السلام

علی اکبر رضایی

ص:۱۳۳

سپیده

یکی از شیفتگان اهل بیت علیهم السلام «ابو عبدالله جدلی» است. ابو عبدالله عبد(1) بن عبد جدلی بجلی از یاران نزدیک و با وفا و اصحاب سرّ امام علی علیه السلام بود. او کوفی شمرده می شد و چون به خاندان جُدیله منسوب بود، جَدلی (جُدلی) شهرت یافت.(2)

از زندگی خصوصی وی گزارشی در دست نیست؛ ولی رجال شناسان و مورخان در گزارش های کوتاه خود جدلی را ستوده اند. شیخ طوسی در کتاب رجال خود چنین می نویسد:

«ابو عبدالله جدلی، محدثی شیعی، دوستدار و از خواص اصحاب امام علی علیه السلام بود.»(3)

ذهبی در کتاب خود جدلی را پرچمدار سپاه مختار و شیعه ای تندرو معرفی کرده است.(4)

ص:۱۳۵

۱- . عبدالرحمن، عبید، عبده .

۲- . اللباب فی تهذیب الانساب، ج۱، ص۲۶۳.

۳- . رجال طوسی، ص۴۷.

۴- . میزان الاعتدال، ج۴، ص۵۴۴.

رجـال نویسان دیگر چون برقی،(۱) ابن داود،(۲) علامه حلی،(۳) ابن حیان(۴) و دیگران هر یـک در کتـاب های رجالی خود جدلی را روایتگری مورد اعتماد و از اصحاب سرّ علی علیه السلام دانسته اند.

در این میان، گروهی از رجال نویسان اهل سـنت بر جدلی، بدان سـبب که شیعه و از یاران نزدیک امیرمؤمنان علی علیه السلام به شـمار می رفته، خرده گرفته انـد و او را از محـدثان ضـعیف شـمرده انـد. ابن سـعد درباره او می گوید: «حدیثش ضـعیف و غیرقاب_ل پذی_رش است و تشیع وی قوی و نیرومند بود.»(۵)

ابن قتیبه نیز او را در شمار به اصطلاح غالیان شیعی چون مختار، زراره بن اعین و جابر جعفی ذکر کرده است.(۶)

به نظر می رسد بهترین روش برای شناخت وی، بررسی روایات گرانبهایی است که او نقل کرده و خوشبختانه اندکی از آنها تا امروز باقی مانده است.

گواه دیگر سعادتمندی جدلی، استناد امام رضا علیه السلام به حدیث اوست. در روایتی می خوانیم:

«حضرت رضا علیه السلام سخن خویش را به حدیثی که وی از امیرمؤمنان علیه السلام شنیده، نسبت داده است.(۷)

ص:۱۳۶

۱- . رجال برقی، ص۴.

۲- . رجال ابن داود، ص۲۳۱ و ۴۰۲.

۳- . الخلاصه، ص۱۹۲.

۴- . کتاب الثقات، ج۵، ص۱۰۲.

۵- . طبقات الکبری، ج۶، ص۲۲۸.

۶- . المعارف، ص۶۲۴.

۷- . بحارالانوار، ج۳۹، ص۲۴۴.

به هر حال، جایگاه ارجمند جدلی نزد امامان معصوم علیهم السلام و اخلاص و علاقه فراوان او به اهل بیت علیهم السلام بر کسی پوشیده نیست.

جدلی در مکتب اهل بیت علیهم السلام

ابو عبدالله جدلی از معدود افرادی است که در فضای غم انگیز عصر علی علیه السلام به ریسمان الهی چنگ زد و در محضر پر فیض نخستین امام علیه السلام به فراگیری معارف دین پرداخت. نزدیکی و دوستی او به امام چنان بود که حضرت، جدلی را صاحب اسرار خود می دانست و حقایقی را با او در میان می گذاشت. تفسیر آیاتی که درباره اهل بیت علیهم السلام فرو فرستاده شده، سخنانی در مورد حضرت مهدی۴ و چگونگی ظهور آن حضرت و معرفی زوایایی از شخصیت خود، بخشی از مسائلی است که حضرت با وی در میان نهاده است.

عشق به اهل بیت علیهم السلام و ولایت

یکی از صفات برجسته جدلی، دلبستگی او به اهل بیت علیهم السلام است. او از سر این دلدادگی در وادی بحث های قرآنی و روایی پیرامون اهل بیت علیهم السلام قدم گذارده که هر یک از آنها گنجینه ای گرانبهاست.

جدلی می گوید: روزی نزد امیرمؤمنان علی علیه السلام رفتم. حضرت فرمود: آیا می خواهی تفسیر آیه ای از آیات خدا را برایت روشن سازم؟

عرض کردم: آری.

فرمود: خداوند می فرماید: (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ * وَمَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَهِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).(1)

۱- . سوره نمل، آیه ۸۹ و ۹۰.

هر کس نیکی به جای آورد، پاداشی بهتر از آن خواهد داشت و آنان از هراس آن روز ایمن اند، و هر که بدی به جای آورد، به رو در آتش (دوزخ) سرنگون شوند. آیا جز آنچه می کردید، سزا داده می شوید؟

«حسنه» یعنی شناخت ولایت و دوستی با اهل بیت و «سیّئه» به معنای انکار ولایت و دشمنی با ماست. هر که این حسنه را با خود داشته باشد، به بهشت می رود؛ و هر که سیئه به همراه آورد، جایگاهش دوزخ خواهد بود و هیچ عملی از او پذیرفته نیست.(۱)

اهل بیت و آیه تطهیر

اشاره

از دیگر موضوع های مورد توجه جدلی، مسأله اهل بیت علیهم السلام و شأن نزول آیه تطهیر است. او می گوید: روزی(۲) نزد ام سلمه، همسر گرامی رسول خدا صلی الله علیه وآله رفتم و از وی خواستم درباره ماجرای آیه تطهیر برایم سخن بگوید. وی گفت: پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله روزی به من فرمود: کسی را بفرست تا علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را به اینجا فراخواند.

عرض کردم: جز من کسی در خانه نیست.

پس حرکت کردم و آن بزرگواران را از خواست پیامبر صلی الله علیه وآله آگاه ساختم. هنگامی که وارد منزل شدیم، علی علیه السلام در برابر آن حضرت نشست. پیامبر صلی الله علیه وآله امام حسن و امام حسین علیهما السلام را سمت راست و چپ خود

۱- . بحارالانوار، ج۳۶، ص۱۰۱.

۲- . همان، ج۳۵، ص۲۱۵ و ۲۲۶.

نشاند و فاطمه سلام الله علیها نیز پشت سر آنان جای گرفت. سپس پیامبر صلی الله علیه وآله پارچه ای خیبری بر روی خود و آن بزرگواران کشید و گفت: خدایا! خودم و عترتم به سوی توایم نه به سوی آتش؛ و اهل بیت من از گوشت و خون من هستند.

ام سلمه می گوید: به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله عرضه داشتم: یا رسول الله! مرا نیز در جمع آنان جای ده.

حضرت فرمود: ام سلمه! تو از همسران نیک منی.

سپس از سوی خدای تعالی این آیه نازل گردید: (إِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا).(۱)

خداوند فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان پیامبر بزداید و شما را پاک و پاکیزه سازد.

معنای «دابَّهُ الاَرض»

ابو عبدالله جدلی می گوید: روزی حضور علی علیه السلام رفتم. حضرت فرمود: آیا می خواهی پیش از آنکه کسی وارد (خانه) شود، تو را از سه چیز آگاه سازم؟ گفتم: آری.

فرمود: «انا عبدالله و انا دابّه الارض صدقها و عدلها و اخونبیها. اَلا اخبرک بانف المهدی و عینه؟»

من بنده خدا و مصداق حقیقی و درست دابّه الارض (جنبنده زمین) و برادر پیامبر روی زمین هستم. آیا بینی و چشم مهدی را به تو معرفی کنم؟

عرض کردم: آری.

۱- . سوره احزاب، آیه ۳۳.

پس با دست مبارکش به سینه خود زد و فرمود: من هستم.(۱)

مضـمون روایت آشکارا نشان می دهد که جدلی از یاران نزدیک و گنجینه اسرار امیرمؤمنان علی علیه السلام بوده است. کلمه انف در لغت به چند معنی آمده که مناسب ترین و مشهـورترین آن، بینی است.(۲) و کلمه عین به معنای چشم است. امام علیه السلام در این روایت خود را بینی و چشم حضرت مهدی۴ معرفی کرده است.

از آنجـا که بینی و چشم اصـلی ترین عامـل شـباهت افراد به شـمار می رود، منظور آن حضـرت از این تشبیه، بیان ویژگی های ظاهری حضرت مهدی۴ و شباهت چهره خود با سیمای حضرت مهدی۴ است. افزون بر این، بینی و چشم از اعضای بسیار دقیق و حساس و عامل درک و بینایی است؛ مراد علی علیه السـلام بیان این نکته است که چنان که من (امور غیبی و آشـکار را) می دانم و می بینم، حضرت مهدی علیه السلام نیز به همین میزان در تشخیص و درک امور تواناست.

جدلی، پیام آور قدرت علوی

یکی دیگر از روایت هایی که جدلی به نقل آن همت گمارده، حدیث خیبر است. او می گوید: از امیرمؤمنان علی علیه السلام شنیدم که فرمود: هنگامی که درب خیبر را از جا کندم، از آن به عنوان سپر استفاده کردم و با کفار به نبرد پرداختم، زمانی که خداونـد سـپاه کفر را شـکست داد، آن را بر روی حصـار آنهـا گذاشـتم تا سـپاهیان اسـلام از آن عبور کننـد. پس، برای عبور مسلمانان،

۱- . بحارالانوار، ج۳۹، ص۲۴۳.

۲- . لسان العرب، ج۱، ص۲۳۶.

آن را بر روی خندقی که کفار برای دفاع از خود کنده بودند، گذاردم. در این هنگام، مردی به حضرت گفت: دری چنین سنگین را به تنهایی بلند کردید؟!

فرمود: سنگینی در خیبر برای من مانند سنگینی سپرم بود که در جنگ های دیگر همراه داشتم.(۱)

در گزارشی آمده است که پس از پیروزی مسلمانان در جنگ خیبر، هفتاد تن به یاری یکدیگر درِ خیبر را جابه جا کردند.(۲)

حدیث وصیّت

یکی دیگر از روایت هایی که جدلی نقل کرده، حدیث وصیّت علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام است.

پس از آن که سر مبارک علی علیه السلام با شمشیر زهرآلود دشمنان دین شکافته شد، آن حضرت در بستر بیماری به فرزند برومندش امام حسن علیه السلام چنین وصیت کرد:

«فرزندم! من در این شب از دنیا خواهم رفت. پس از مرگم، مرا غسل بده و کفن کن و با حنوط جدّت رسول خدا صلی الله علیه وآله خوشبوی ساز. وقتی مرا تشییع کردید، جلو بایست؛ بر من نماز بگزار و در نماز هفت تکبیر بگو؛ زیرا تنها برای نماز بر من و فرزندم مهدی علیه السلام هفت تکبیر گفتن جایز است؛ او که در آخرالزمان ظهور می کند و حق را در زمین می گستراند. پس از آنکه بر من نماز خواندی، قبری برایم آماده ساز. وقتی لحد را شکافتی،

۱- . بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۴.

۲- . همان.

تخته ای حکاکی شده، که پدرم، «نوح» برایم بر جای نهاده، خواهی یافت. بدنم را بر آن چوب بگذار، هفت خشت بزرگ بر آن قرار بده و اندکی درنگ کن، سپس نگاه کن، دیگر مرا در لحد نخواهی یافت.»(۱)

جدلی و نهضت کربلا

دوران زندگی جدلی که از روزگار امامت علی علیه السلام آغاز و گویا تا سال ۶۷ هجری ادامه یافت، دوران سراسر حماسه و شور و تلاش بود. چنان که برخی از روایات بیان می کند، جدلی به دلایلی نتوانست در حماسه عاشورا شرکت کند و فرزندان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را مورد حمایت قرار دهد. جدلی می گوید: نزد امیرمؤمنان علیه السلام رفتم؛ حضرت فرمود: ابو عبدالله! می خواهی پیش از آنکه کسی وارد شود، هفت موضوع را با تو در میان نهم؟

عرض کردم: بفرمایید، فدایت شوم.

حضرت ضمن سخنانی، فرمود: این امام حسین کشته می شود، در حالی که تو زنده ای و او را یاری نمی کنی. سپس با دستان مبارکش به شانه امام حسین علیه السلام زد. من عرض کردم: به خدا سوگند! در این صورت، زندگی پلیدی خواهم داشت.(۲)

جدلی در روایت دیگری می گوید: علی علیه السلام با دست به شانه امام حسین علیه السلام که کنارش نشسته بود، زد و فرمود: این کشته می شود و کسی او را یاری نمی دهد.

۱- . همان، ج۴۲، ص۲۱۵.

۲- . همان، ج۳۵، ص۱۰۹ و رجال کشی، ص۹۳.

عرض کردم: ای امیرمؤمنان! به خدا سوگند، آن روزگار زمانه بدی خواهد بود.

فرمود: آری، چنین است.(۱)

مرحوم آیت الله خویی در کتاب «معجم رجال الحدیث» می نویسد: برخلاف نظر گروهی، این روایت بیان کننده نگرانی و نفرت جدلی از مردمی است که فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله را یاری نمی کنند؛ و نشان می دهد که او از این که خود براساس پیش بینی حضرت، نمی تواند در کربلا حضور داشته باشد، ناراحت و غمگین است؛ به همین دلیل، جدلی زندگی در آن روزگار را پست و پلید می داند.(۲)

هر چند گزارش مشخص و مطمئنی درباره سبب عدم حضور جدلی در رخداد عاشورا در دست نیست؛ اما گویا پیش از حادثه کربلا همراه مختار و چند هزار تن از شیعیان کوفه، در زندان عبیدالله بن زیاد بوده است.

نقش جدلی در قیام مختار

براساس گزارش های موجود، پس از آنکه جدلی موفق نشد در حماسه عاشورا به دفاع از حریم ولایت بپردازد، تصمیم گرفت در کنار مختار، به خونخواهی شهیدان کربلا، بر ستمگران کینه توز تیغ بکشد و رسالت خویش را در این عرصه به انجام برساند.

او با این هدف، در سمت فرماندهی سپاه مختار برای انتقام از قاتلان فرزندان پیامبر صلی الله علیه وآله نقشی جدی ایفا کرد.

۱- . کامل الزیارات، ص ۷۱.

۲- . معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۵۴.

اندکی از تلاش های او در تاریخ ثبت شده که به ذکر یک نمونه از آن بسنده می کنیم:

پس از مرگ یزید، عبدالله بن زبیر مردم را در مکه به بیعت با خود فراخواند و از بنی هاشم خواست تا با او بیعت کنند. هنگامی که از بیعت بنی هاشم با خود مأیوس شد، محمد بن حنفیه فرزند امیرمؤمنان علیه السلام و خانواده او و هفده تن از شخصیت های برجسته کوفه را در محل زمزم به بند کشید و تهدید کرد اگر با او بیعت نکنند، آنها را در آتش خواهد سوزاند.

محمد بن حنفیه نامه ای به مختار نوشت و برای آزادی خود و یارانش از او کمک خواست. وقتی مختار و سپاهیانش نامه محمد را دریافت کردند، بر آن شدند تا سپاهی روانه مسجد الحرام سازند. به همین منظور، ابوعبدالله جدلی هفتاد تن از سپاهیان کار آمد خود را بسیج کرد و همراه جمعی از سپاهیان عمیر بن طارق و یونس بن عمران رهسپار مسجدالحرام شد. آنها در حالی که فریاد «یالثارات الحسین علیه السلام» سر می دادند، وارد مسجد الحرام و محل زمزم شدند، حلقه محاصره را شکافتند و خود را به محمد بن حنفیه رساندند. جدلی به ابن زبیر گفت: راه آنها را باز کن تا بروند. ابن زبیر گفت: تا با من بیعت نکنند، هرگز آزادشان نمی سازم. جدلی گفت: به خدای رکن و مقام و پروردگار حلال و حرام سوگند! اگر آنها را آزاد نکنی، شمشیرهای خود را بر شما فرود خواهیم آورد.

ابن زبیر گفت: به خدا سوگند! اگر به یارانم فرمان دهم، هنوز ساعتی نگذشته سرهای شما را قطع خواهند کرد. ابوعبدالله جدلی از محمد حنفیه اجازه خواست تا عبدالله بن زبیر را به قتل برساند. اما محمد اجازه نداد. در

این هنگام، سپاهیان ابوالمعتمد، هانی بن قیس و ظبیان بن عمار با فریادهای «یالثارات الحسین علیه السلام» وارد مسجد الحرام شدند. ابن زبیر، که از هجوم سپاهیان بی شمار مختار به وحشت افتاده بود، محمد بن حنفیه و یارانش را آزاد کرد و آنها همراه سپاه مختار به سوی شعب ابی طالب علیه السلام حرکت کردند.(۱)

خزان عمر

چنان که از تاریخ طبری استفاده می شود، وی تا سال ۶۷ هجری زنده بود.(۲) بر اساس برخی از منابع، او در این سال در فتنه ابن زبیر کشته شد؛(۳) ولی به نوشته ذهبی، در کتاب «تاریخ الاسلام» او از درگذشتگان سال های ۱۰۰ _ ۹۰ هجری شمرده می شود.(۴)

۱- . تاریخ طبری، ج۶، ص۷۷.

۲- . همان، ص۱۰۳.

۳- . لغتنامه دهخدا، ج۱، ص۵۲۰.

۴- . تاریخ الاسلام، ج۶، ص۵۳۳.

۶.سُلیم بن قیس هلالی زلال روایت

اشاره

۶.سُلیم بن قیس هلالی

زلال روایت

سید سیف الله نحوی

ص:۱۴۷

اشاره

... و او را اولین تاریخ نگار شیعه نامیده اند.

در حالی که بیش از دو سال به هجرت آخرین فرستاده الهی نمانده بود، نوزادی پا به عرصه گیتی نهاد.

این کودک از خاندان هلال بن عامر بود که از نوادگان حضرت اسماعیل بن ابراهیم علیهما السلام شمرده می شدند. از این رو، نسب سلیم به پیامبر بزرگ الهی حضرت اسماعیل علیه السلام می رسد. پدرش «قیس» نام داشت.(۱) اگر چه از نام و مشخصات مادر و اوصاف پدرش اطلاعی در دست نیست، اما بدیهی است که آن دو در تربیت نور دیده خویش تلاشی در خور سپاس داشته اند.

پدر و مادرش وی را «سُلَیْم» نامیدند و «ابوصادق» کنیه دادند. آری، «سلیم بن قیس هلالی عامری کوفی» در زمره مردان بزرگی است که نامش با تشیّع و تاریخ پر مخاطره آن، عجین شده است. اینک به تماشای سیمای پرفروغ آن فرزانه می نشینیم.

ص:۱۴۹

۱- . کتاب سلیم بن قیس، تحقیق شیخ محمدباقر انصاری زنجانی، ج۱، ص۲۵۸.

تنها منبع اصیل و معتبری که ما را در شناخت زندگی «سلیم بن قیس» راهنمایی می کند، کتاب مشهور و قابل اعتمادی است که خود نگاشته است. هر چند مطالب اصلی آن کتاب، درباره حوادث پرمخاطره پس از وفات رسول الله صلی الله علیه وآله است؛ اما از خلال آن می توان به اوراقی از زندگانی وی دست یافت. به نظر می رسد دوران کودکی و نوجوانی سلیم در زادگاهش کوفه سپری شد. کوفه آن زمان زادگاه و خاستگاه بندگانی پاک طینت بود که همواره به عشق اسلام بسان پروانه های عاشق، گرد شمع جهان افروز رسول الله صلی الله علیه وآله می گردیدند.

هنوز بیش از دوازده سال از تولد «ابوصادق کوفی» نگذشته بود که جهان اسلام در سوگ رسول بزرگ اسلام حضرت محمد امین صلی الله علیه وآله جامه عزا پوشید. ساعاتی چند پس از آن حادثه دلخراش، شهر مدینه شاهد حوادثی تلخ بود. کودتای سیاسی، نظامی و فرهنگی سقیفه، علی علیه السلام و علویان را از ادامه سیره و سنت واقعی پیامبر اسلام باز داشت و جامعه آن روز مدینه، با نادیده انگاشتن ماجرای غدیرخم، از علی علیه السلام روی برگرداند و از علوّ باز ماند.

گرچه «سلیم» در این دوران بحرانی در مدینه حضور نداشت، اما جزئیات اخبار و اطلاعات آن کودتا را از زبان رادمردانی چون علی علیه السلام، سلمان فارسی، ابوذر و مقداد شنید و ثبت کرد.

عاشق مدینه

سلیم در حالی وارد مدینه شد که تنها دو سال از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله گذشته بود و مردم با علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام رفتاری ناپسند

و زجرآور داشتند. دورانی که غاصبان خلافت با توسل به انواع شیوه های ارعاب، تهدید و تطمیع، مردم را از گرایش به مولای متقیان باز می داشتند. دورانی که نام «علی علیه السلام» را بردن یا با او نشستن، جرمی نابخشودنی شمرده می شد.

در چنین دوران دهشتناک و خفقان آوری، نوجوان چهارده ساله(۱) کوفی به مدینه آمد و با قبول همه بلاها و گرفتاری های ویژه مدینه، نور هدایت و امامت را در کوچه های بنی هاشم یافته و با علی علیه السلام که مورد کینه حاکمان و زورمداران بود، اُنسی ویژه یافت.

شجاعت و جسارت نوجوان ۱۴ ساله کوفی و رفتار وی با کنار نهادگان سیاسی مدینه، نشان دهنده روح متعالی و اراده آهنین اوست.

با علی علیه السلام و علویان

سلیم پس از ورود به مدینه، در محضر امام بزرگ شیعیان حضرت علی علیه السلام به فعالیت های فرهنگی و دینی پرداخت. او چنان به مولایش عشق می ورزید که به زودی از یاران خاص و قابل اعتماد آن حضرت شد.

سیلم در کتاب خویش پنجاه روایت از علی علیه السلام نقل کرده است.(۲) او در همین دوران، با دانشمندان و صحابی بزرگی چون سلمان، ابوذر، مقداد و عبدالله بن عباس ارتباط فکری و فرهنگی برقرار ساخت و احادیث بسیاری از آنها را به خاطر سپرد.

۱- . همان، ص۲۶۳.

۲- . همان، ص۲۹۳.

هر چند صحابی بزرگ پیامبر صلی الله علیه وآله، سلمان فارسی، در همان اوایل حضور سلیم در مدینه، به استانداری مدائن (در حوالی بغداد) برگزیده شد، اما سلیم وجود گرانبهای وی را غنیمت شمرد و در همان مدت اندکی که در مدینه حضور داشت، مطالب و حوادث دوران پس از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله را از سلمان پرسید. تعداد روایاتی که او از سلمان شنید، هفده مورد است.(۱) این روایات اغلب درباره تاریخ شیعه است.

ابوذر غفاری از دیگر چهره های برجسته عصر رسول الله صلی الله علیه وآله بود که سلیم به همراهی و همگامی با وی توفیق یافت. سلیم در توصیف و بیان رخدادهای تاریخی شیعیان، از او بسیار بهره برد و دوازده حدیث از وی ثبت کرد.(۲) سلیم در سی سالگی همراه ابوذر غفاری برای اعمال حج، به مکه رفت.(۳) در آنجا ابوذر غفاری برای مردم حدیث خواند. سلیم _ که خود شاهد ماجرا بود. _ آن را چنین بیان کرده است:

«روزی ابوذر برخاست و درب خانه کعبه را گرفت و با صدای بلند گفت: ای مردم! ... من از پیامبرتان شنیدم که فرمود: مَثَلِ اهل بیتم در میان امت، چون کشتی نوح در میان قوم اوست؛ هر که بر آن سوار شود، نجات می یابد و هر که از آن تخلف کند، غرق می شود.»(۴)

سلیم بن قیس کوفی نه تنها به اولین مظلوم تاریخ عشق می ورزید، بلکه همواره شیفتگان آن امام را مورد محبت قرار می داد.

۱- . همان.

۲- . همان.

۳- . همان، ص ۳۰۰.

۴- . اسرار آل محمد صلی الله علیه وآله ، سلیم بن قیس، ص۲۵۹.

ابوذر غفـاری پس از وفـات پیـامبر صـلی الله علیه وآله به دلیـل جانبـداری از علی علیه السـلام، از سوی خلیفه سوم (عثمـان) به سرزمین خشک و بی آب و علف «ربـذه» تبعید شد. او در حالی به سوی ربذه حرکت داده شد که نگاه های اشکبار علی علیه السلام او را بدرقه می کرد.

در سال ۳۴ هجری قمری که ابوذر در ربـذه آخرین نفس های خویش را می کشـید و پاداش زحمات شبانه روزی اش در راه اسلام را از سوی عثمان دریافت می کرد، «سلیم» آرام نگرفت، به سوی وی شتافت و روایاتی(۱) از او شنید.

مرد جهاد

پس از وفـات ابـوذر، در سـال ۳۵ هجری قمری، سـلیم به بصـره رفت و در رکـاب علی علیه السـلام، در جنـگ جمـل شـرکت کرد.(۲) در این جنگ، که از سوی طلحه و زبیر علیه امام علی علیه السلام طرح ریزی شده بود، ۱۲ هزار تن از یاران علی علیه السلام و ۱۲۰ هزار تن از نـاکثین حضور داشـتند. سـلیم بن قیس، اولین تجربه رزمی اش را به دست آورد و مـاجرای آن را در جنگ جمل ثبت کرد. وی در پایان، از آن جنگ چنین گزارش می دهد: جنگ از سوی طلحه شـروع شد و به کشته شدن وی و شکست زبیر انجامید.(۳)

حـدود یـک سال پس از این نبرد، جنگ صـفین درگرفت. سـلیم نیز در این جنگ شـرکت کرد و به یاری امام خود، علی علیه السلام شتافت. او مطالبی نیز درباره این نبرد نقل کرده است.

۱- . کتاب سلیم بن قیس، ج ۱، ص۲۷۹.

۲- . اسرار آل محمد صلی الله علیه وآله ، ص۱۹۲.

۳- . همان، ص۱۹۳.

در بخشی از کتاب سلیم آمده است: از سلیم بن قیس پرسیدند: آیا در جنگ صفین شرکت داشتی؟

پاسخ داد: آری.

پرسیدند: آیا در جنگ لیله الحریر حضور داشتی؟

گفت: آری.

پرسیدند: در آن هنگام، چند ساله بودی؟

سلیم گفت: چهل ساله.

سپس خاطراتی از آن جنگ نقل کرد.(۱)

برخی از تاریخ نگاران، به یاری همین پرسش ها و جواب ها، تاریخ تولد سلیم را به دست آورده اند. سلیم پس از صفین در سال ۳۸ هجری قمری همراه امام علی علیه السلام به کوفه برگشت و بی درنگ به مدائن رفت. در سال ۳۹ هجری، برای جنگ با خوارج، عازم منطقه نهروان شد و در آن نبرد نیز شرکت کرد.(۲)

سلیم در تمامی این صحنه های سرنوشت ساز، یاور مولایش علی علیه السلام بود و دفاع از وی را وظیفه خویش می دانست. همراهی او با علی علیه السلام تا شهادت آن امام بزرگوار ادامه یافت.

روایت اشک

سلیم درباره وضعیت امام علی علیه السلام قبل از شهادت و نیز وصیت او به فرزندانش مطالبی قابل توجه نگاشته است. مطالب وی چنین آغاز می شود:

در هنگام وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام، حاضر بودم. حسین علیه السلام و

۱- . کتاب سلیم بن قیس، ج۲، ص .

۲- . همان، ج۱، ص ۳۰۰.

محمد و تمامی فرزندان و بزرگان اهل بیت علیهم السلام و شیعیانش نیز حضور داشتند. حضرت کتاب و شمشیرش را به امام حسن علیه السلام داد و فرمود: فرزندم! پیامبر صلی الله علیه وآله به من دستور داده تو را جانشین خود کنم و کتاب و شمشیرم را به تو بسپارم...؛ و همچنین پیامبر صلی الله علیه وآله به من دستور داد سفارش کنم این ودیعه ها را هنگام مرگت، به برادرت حسین بدهی؛ سپس به فرزندش حسین علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه وآله به تو نیز دستور داده آن را به فرزندت علی تحویل دهی و آنگاه به علی بن الحسین علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه وآله دستور داده آن را به فرزندت محمد بدهی. سلام پیامبر صلی الله علیه وآله و من را به او برسان.(۱)

از دیدگاه دانشوران

عشق و ارادت آن مرد اندیشمند به علی علیه السلام و نقل و ثبت روایات متعدد در فضایل و مناقب ائمه معصومین علیهم السلام، فقیهان و دانشمندان بزرگ دین را بر آن داشت تا از سلیم به نیکی یاد کرده، او را مورد ستایش قرار دهند.

شیخ مفید در «الاختصاص» پس از معرفی سلیم، می نویسد: وی از برگزیدگان و پیشمرگان پنجگانه علی علیه السلام است.(۲)

نه تنها بزرگان شیعه، بلکه اهل سنت نیز از سلیم یاد کرده و وی را ستوده اند. ابن ندیم در کتاب «الفهرست» نظر یکی از راویان شیعه را پذیرفته، سخن او را چنین نقل کرده است: سلیم انسانی متعبد به امور دینی بود و نورانیتی داشت که سبب برتری مقامش می شد.(۳)

۱- . اسرار آل محمد صلی الله علیه وآله ، ص۲۵۴.

۲- . کتاب سلیم بن قیس، ج۱، ص۲۶۵.

۳- . همان، ص ۲۷۰.

از نجف تا منا

این شخصیت برجسته میدان های علم و جهاد، پس از شهادت مولایش علی علیه السلام، پیروی از ولایت را رها نکرد و در شمار یاران امام حسن مجتبی علیه السلام قرار گرفت. سلیم می گوید: بعد از شهادت امام علی علیه السلام، امام حسن و امام حسین علیهما السلام را در مدینه ملاقات کردم. حدیثی را که از پدرشان شنیده بودم، برای آنان خواندم. آنها فرمودند: راست گفتی؛ وقتی پدرمان این حدیث را برایت می خواند، ما حاضر و شاهد بودیم.(۱)

ابن شهرآشوب در کتاب «المناقب» به معرفی ائمه علیهم السلام پرداخته، هنگام شمارش اصحاب امام حسن علیه السلام می گوید: امام حسن علیه السلام افرادی از قبیل رشید، حجر، ... و سلیم هستند.(۲)

سلیم بن قیس خدمت امام حسن علیه السلام حضور یافت و ضمن حمایت و دفاع از وی، به ثبت وقایع تاریخی آن روزگار پرداخت. او در کتابش سه روایت از آن امام نقل کرده است.(۳) پس از شهادت مظلومانه امام حسن علیه السلام، سلیم هم چنان به عهد خویش وفادار ماند و به حضور سالار شهیدان، امام حسین علیه السلام رسید. پشت پازدن به نام و نان معاویه و اعتنا

۱- . همان، ج۲، حدیث ۷۴ و ۷۶.

۲- . کتاب سلیم بن قیس، ج۱، ص۲۶۶.

۳- . همان، ص۲۹۳.

نکردن به دشنه و دشنام او، کاری نبود که ناخالصان و افراد سست عنصر از عهده آن برآیند. گرایش به امام حسن و امام حسین علیهما السلام در دوران حکومت استبدادی معاویه، به جسارتی ویژه و اراده ای خلل ناپذیر نیاز داشت. سلیم، با وجود همه مشکلات و خطرات، گام عزت پیش نهاد و در شمار اصحاب آن دو امام بزرگوار واقع شد. ارتباط عاطفی سلیم با امام حسین علیه السلام به حدی بود که با شنیدن خبر مسافرت وی، از کوفه به مدینه آمد و با وی همسفر شد.

در سال ۵۸ قمری، که امام حسین علیه السلام برای زیارت خانه خدا به مکه شتافت، سلیم کوفی خود را به وی رساند و در جلسه بسیار مهم آن حضرت در منا شرکت کرد.

امام حسین علیه السلام، در این جلسه تاریخی با ذکر مطالبی درباره معاویه و اعمال او، اولین جرقه های قیام و انقلاب خویش را در دل شیعیان فروزان کرد. سلیم بن قیس جزئیات مطالب مطح شده در آن جلسه را در کتاب خویش نگاشت.(۱) او علاوه بر ماجرای فوق، روایتی دیگر نیز از امام بزرگوار نقل کرده است.(۲) از این تاریخ تا پس از شهادت امام حسین علیه السلام در سال ۶۱ هجری قمری، خبری از سلیم ثبت نشده است. برخی از محققان احتمال می دهند او این مدت را ــ همراه جمعی از شیعیان ــ در زندان ابن زیاد به سر برد.(۳)

ص:۱۵۷

۱- . همان، ص۲۶۶.

۲- . اسرار آل محمد صلی الله علیه وآله ، ص۱۸۵.

۳- . کتاب سلیم بن قیس، ج۱، ص۲۶۶.

تاریخ نگار راستگو

پس از شهادت امام حسین علیه السلام، سلیم به محضر فرزندش امام سجاد علیه السلام رسید و در شمار اصحاب او قرار گرفت. سلیم از آن امام حدیث نقل کرده است. وی در حدیث دهم خویش می گوید: با علی بن الحسین علیه السلام ملاقات کردم و مطالبی را که از پدر و عمویش علیهما السلام شنیده بودم، برایش گفتم.(۱)

افتخار ملاقات با امام باقر علیه السلام نیز نصیب سلیم شده است. ابان بن ابی عیاش می گوید: هنگام حج، امام باقر علیه السلام را ملاقات کردم و تمامی حدیث دهم را، که سلیم نگاشته بود، بی آنکه حتی یک حرف از آن کم کنم، برای وی خواندم... امام علیه السلام فرمود: سلیم راست گفتار است.

سپس ادامه داد: پس از شهادت جدّم اباعبدالله الحسین علیه السلام، در حالی که نزد پدرم نشسته بودم، سلیم همین حدیث را برایم خواند و پدرم صحّت گفتارش را تصدیق کرد.(۲)

براساس همین اخبار و گزارش ها، شیخ طوسی و دیگر راوی شناسان شیعه نام سلیم بن قیس را در شمار اصحاب امام علی، امام حسن، امام حسین، امام سجاد و امام باقر علیهم السلام آورده اند.(۳)

در کتاب «ریحانه الادب» چنین می خوانیم:

او از اجلّای محدثان شیعه و بزرگان اصحاب امام علی علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیهما السلام و امام سجاد و امام باقر علیهما السلام و نزد همه آنان در

۱- . همان، ج۲، حدیث دهم.

۲- . همان، ج۲، مقدمه کتاب.

۳- . همان، ج۱، ص۲۷۳.

غایت محبوبیت و به منزله ارکان اربعه بود... اخبار زیادی در مدح سلیم وجود دارد.(1)

علامه امینی نیز می گوید: سلیم از کسانی است که شیعیان و اهل سنت به او و مطالب کتابش استناد جسته، بدان استدلال می کنند.(2)

برای کتابم

در سال ۷۵ هجری قمری، حکومت حجاج خون آشام بر عراق و کوفه شروع شد و قلع و قمع پیروان واقعی رسول الله صلی الله علیه وآله به اوج رسید. سلیم بن قیس، که تا این زمان با استفاده از تدابیر حکیمانه، خود و نوشته های گرانبهایش را حفظ کرده بود، مورد خشم حجاج قرار گرفت. حجاج دستور داد تا سلیم را دستگیر کنند و به قتل برسانند. سلیم از کوفه گریخت؛ به طرف ایران حرکت کرد و در منطقه «نوبندجان فارس» (نورآباد ممسنی) سکونت گزید.(3)

روایت پرواز

در اوایل سال ۷۶ هجری، در حالی که سلیم در منزل یکی از دوستانش به نام «ابان» در نوبندجان به سر می برد، بیمار شد و به سوی معبودش شتافت.(4)

«ابان بن ابی عیاش»، شیعه نوبندجانی و دوست صمیمی سلیم در مقدمه کتاب سلیم مطالبی بیان کرده است که وضعیت زندگانی سلیم در اواخر عمرش را تا اندازه ای روشن می سازد.

۱- و۲ . همان.

۲-

۳- . همان، ج۱، ص۳۰۱.

۴- . همان، ص۳۰۲.

او می گوید:

وقتی حجاج وارد عراق شد، قصد کشتن سلیم کرد. او متواری شد؛ در نوبندجان نزد من آمد و در خانه ما سکونت گزید. در آن روزگار، من چهارده سال داشتم و می توانستم قرآن بخوانم. از وی می پرسیدم و او نیز از اهل بدر به من خبر می داد. احادیث زیادی از زبان او شنیدم، ولی آنها را پنهان کردم... . دیری نپایید که مرگش نزدیک شد. در این هنگام، مرا طلبید و در خلوت با من چنین گفت: ای ابان! ... این کتاب را به شرطی به تو می سپارم که درباره آن با کسی سخن نگویی و بعد از مرگم، هیچ یک از احادیث آن را برای کسی نقل نکنی؛ مگر آنکه همانند خودت به او اطمینان داشته باشی؛ و اگر اتفاقی برایت پیش آمد، آن را به یکی از شیعیان مورد اعتماد و دیندار و آبرومند علی بن ابی طالب علیه السلام بسپاری.

من آن شرط ها را پذیرفتم. او کتاب را به من سپرد و همه احادیث آن را برایم خواند... . دیری نگذشت که روح از پیکرش گرفته شد.

ابان، پس از ذکر مطالب در این باره، ادامه می دهد:

در همان سال (۷۶ هجری) به سفر حج رفتم و خدمت امام سجاد علیه السلام حضور یافتم؛ و ابوالطفیل و عمر بن ام سلمه نیز در آنجا حضور داشتند. من سه شبانه روز کتاب را برای امام سجاد علیه السلام خواندم تا اینکه ایشان فرمود: «سلیم راست گفته است. همه اینها احادیث ماست که از آنها خبر دارم.»(۱)

از آنجا که عمر بن ام سلمه در سال ۸۳ هجری وفات کرد و بی تردید وفات سلیم قبل از این تاریخ تحقق یافت؛ بسیاری از پژوهشگران تاریخ وفات سلیم را سال ۷۶ هجری قمری دانسته اند.(۲)

۱- . همان، ج۲، مقدمه.

۲- . همان، ج۱، ص۳۰۳.

۷.قُثَم بن عباس سردار بزرگ

مطلع

۷.قُثَم بن عباس سردار بزرگ

سلمان احمدی

ص:۱۶۱

مطلع

یکی از افتخارات مکتب انسان ساز اسلام، این است که چهره های درخشان و فداکاری به جامعه تحویل داده است.

حضرت قُثَم(۱) از کسانی است که تنها مکتب جامعی چون اسلام می تواند مانند آنها پدید آورد. او، که سال ها از سرچشمه زلال معارف علوی کسب فیض کرده بود، معرفت و صداقت را درآمیخت و با دل و جان در راه گسترش «کلمه الله» کوشید.

در یکی از حساس ترین دوران های حیات اسلام در کنار رهبر قرار گرفت و با سلاح علم و عمل از حریم امامت و ولایت دفاع کرد.

به پاس احترام یاران علی علیه السلام و برای زنده نگهداشتن یاد و خاطره شهدای صدر اسلام، فرازهایی از خدمات و فداکاری های سردار گمنام آل هاشم، شهید دور از وطن، حضرت قُثم، عموزاده پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله را مرور می کنیم.

ص:۱۶۳

۱- . قُثم: به ضمّ قاف و فتح ث، از قاثم گرفته شده است. قُثَم، مرد بسیار بخشش کننده، صاحب مال، زن و فرزند زیاد. (فرهنگ دهخدا).

ولادت قُثم

گرچه در کتاب های تاریخی و رجالی تاریخ دقیق تولد وی مشخص نشده؛ ولی با دقت در زندگی او و بررسی تاریخ ولادت برادرانش، عبدالله و عبیدالله، و دیگر قراین و شواهد می توان دریافت که چند روز پیش از هجرت حضرت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله، در مکه چشم به جهان گشود.(۱)

پدر ارجمندش، جناب عباس، «ابوالفضل» کنیه داشت و فرزند عبدالمطلب و عموی بزرگوار حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وآله، بود. وی از پایگاه عظیم اجتماعی و تجربه خوب مردم داری برخوردار بود. سال ها سقایت حاجیان با آب زمزم و عمارت مسجدالحرام را به عهده داشت.(۲)

قبل از هجرت، وقتی مردم مدینه از حضرت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله دعوت کردند جهت هدایت آنها به مدینه برود، جناب عباس، با اجازه حضرت پیامبر صلی الله علیه وآله از آنان تعهد گرفت که از یاری وی دست بر ندارند. او به آنها سفارش کرد که از فرمان پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله اطاعت کنند.(۳)

ابورافع، غلام عباس، که بعدها غلام رسول خدا صلی الله علیه وآله شد و پس از آزادی در شمار یاران با وفای امیرمؤمنان علی علیه السلام جای گرفت، می گوید: بعد از هجرت رسول خدا صلی الله علیه وآله در مکه تنها ما سه تن مسلمان بودیم. عباس، همسرش ام الفضل و من. ما ایمانمان را پنهان می داشتیم.(۴)

ص:۱۶۴

۱- . گفته شده سال اول هجری در مدینه متولد شده.

۲- . تهذیب التهذیب، ابن حجر العسقلانی، ج۳، ص۸۳.

۳- . تاریخ یعقوبی، ج۱، ص۳۹۷.

۴- . السیره النبویه، ابن هشام، ج۲، ص۳۰۱.

بعد از هجرت رسول الله صلی الله علیه وآله، عمویش عباس اخبار پیمان ها و تصمیم های مشرکان مکه را به وی می رساند. او سه روز قبل از جنگ احد گزارش آن را به وسیله مردی از بنی غفار فرستاد.(۱)

جناب عباس به دستور پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از مکه هجرت کرد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به عموی بزرگوارش نوشت: «یا عم یا عم، مکانک الذی انت فیه، فان الله یختم بک الهجره کما ختم بی النبوّه»(۲)

عمو، عمو! جایگاهی که شما در آن قرار دارید، خداوند با هجرت شما هجرت را تمام می کند؛ چنانکه با نبوت من نبوت را به پایان رساند.

فضیلت و افتخارات ام الفضل

مادر جناب قثم، «لُبابه» بود و «ام الفضل» کنیه داشت. او دختر حارث هلالی و خواهر میمونه، همسر رسول الله صلی الله علیه وآله شمرده می شد.

ام الفضل، بعد از حضرت خدیجه سلام الله علیها اولین زنی بود که دین مقدس اسلام را پذیرفت.(۳) وی از حضرت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله روایات گوناگون نقل کرده و از راویان قابل اعتماد به شمار می آید.(۴)

افتخار خدمت به فرزندان حضرت زهرا سلام الله علیها

ام الفضل گفت: شبی از شب ها خوابی دیدم که به سبب آن از شدت هراس می لرزیدم. خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله شتافتم و گفتم: ای بهترین بندگان خدا! خوابی دیدم که از آن هراسانم.

۱- . فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، ص۵۱۶.

۲- . تهذیب التهذیب، ج۴، ص ۸۰_۸۴.

۳- . اسدالغابه فی معرفه الصحابه، ابن اثیر، ج۴، ص۱۹۷.

۴- . منتهی الآمال،شیخ عباس قمی، ج۱، ص۲۱۴.

حضرت فرمود: باز گو.

گفتم: در خواب دیدم از پیکر مبارک شما پاره ای گوشت بریده شد و نزد من آمد.

حضرت فرمود: نیک خواهد بود. به زودی از فاطمه من، فرزندی متولد می شود و تو آن را با شیرت پرورش می دهی. فرزندان فاطمه پاره تن من هستند.(۱)

بعد از ولادت امام حسن علیه السلام، حضرت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وی را نزد ام الفضل، همسر عموی بزرگوارش برد تا شیر دهد.(۲)

ام الفضل، روزهایی که قثم را از شیر جدا می کرد، به امام حسن علیه السلام شیر می داد.(۳)

ام الفضل امام حسین علیه السلام را نیز شیر داده است.

دعای حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله درباره قثم

عبدالله بن جعفر «طیّار» می گوید: من همراه عبیدالله و قثم، فرزندان عباس، بازی می کردم. پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله که بر مرکبی سوار بود، رسید و فرمود: این جوان (قثم) را بلند کنید. او را پشت سر و مرا جلوی خویش نشاند و درباره ما دعا کرد.(۴)

۱- . تنقیح المقال فی علم الرجال، مامقانی، ج۴.

۲- . الفتوح، ابن اعثم کوفی، ص۹۱۶.

۳- . تنقیح المقال، ج۴، ص۱۲۸.

۴- . بحارالانوار، علامه مجلسی، ج۴۳، ص۲۴۲.

دعای حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله درباره «قثم» بهترین گواه بر عظمت، سعادت و موفقیت و سربلندی وی به شمار می آید. زیرا بی تردید هر که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله درباره اش دعای خیر کرده باشد، مورد لطف خداوند قرار می گیرد و به راه راست هدایت می شود.

قثم در مراسم غسل دادن رسول الله صلی الله علیه و آله

کسانی که در مراسم غسل دادن رسول اکرم صلی الله علیه وآله شرف حضور داشتند، عبارت بودند از: علی بن ابی طالب علیه السلام، عباس بن عبدالمطلب، عموی پیامبر اسلام، فضل و قثم، فرزندان عباس، اسامه بن زید و شقران غلام رسول الله ۹.(۱)

افتخار بزرگ قثم

یکی از افتخارات بزرگ قثم این است که آخرین وداع کننده پیکر مطهر حضرت رسول صلی الله علیه وآله شمرده می شود. کسانی که وارد آرامگاه پیامبر شدند، عبارت بودند از: علی علیه السلام، فضل، قثم و شقران.

آخرین کسی که از آرامگاه حضرت بیرون آمد، قثم بود.(۲)

مغیره بن شعبه و ادعای دروغ

مغیره بن شعبه در میان مردم چنان شایع کرد که آخرین وداع کننده رسول الله صلی الله علیه وآله است و این را افتخار خودش شمرد. او می گفت: در

۱- . سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ج۲، ص۲۰۸.

۲- . تنقیح المقال فی علم الرجال، ج۲، ص۲۸.

لحظه هـای آخر که روی قبر مبـارک ایشـان را می پوشاندنـد، به عمـد انگشترم را درون قبر انـداختم و برای گرفتن آن، بـدان مکان گام نهادم.

افشای دروغ گویی مغیره

عبدالله بن حارث بن نوفل می گوید: سال بعد از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله در مراسم عمره خدمت امیرمؤمنان علی علیه السـلام بودم که گروهی از حجـاج عراق به محضـر وی مشـرف شدنـد و گفتنـد: ای ابوالحسن! دوست داریم مسأله ای را برای ما آشکار سازی.

علی علیه السـلام پیش از آن که پرسش را مطرح کنند، فرمود: گویا مغیره بن شعبه ادعا کرده آخرین کسی است که رسول الله صلی الله علیه وآله را وداع گفته است.

همه گفتند: آری، مولای ما!

حضرت علی علیه السلام فرمود: «کذب، کان احدث الناس عهداً برسول الله قثم بن العباس»(۱)؛ دروغ می گوید. آخرین کسی که با رسول الله صلی الله علیه وآله وداع کرد، قثم بن عباس است.

امام در جای دیگر فرمود: «کذب المغیره احدثنا عهداً به قثم بن العباس»(۲)؛ مغیره دروغ گفت. آخرین فرد ما قثم فرزند عباس بود که با حضرت وداع کرد.

بـا تصـدیق امام علی علیه السـلام قثم، عموزاده پیامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله این افتخار بزرگ را به دست آورد. او تا پایان عمر به این امر می بالید و عمه اش در این باره شعری سرود.(۳)

۱- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۱۶، ص ۱۴۰.

۲- . همان، ج۱۳، ص۳۷.

۳- . اسدالغابه فی معرفه الصحابه، ج ۱، ص۵۳.

راوی معتبر

خبرگـان علم رجـال، جناب قثم بن عباس را روایتگری مورد اعتماد می داننـد که از حضـرت پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله و امیرمؤمنان علیه السلام حدیث کرده است.

او از صـحابی جوان پیامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله بود.(۱) و ابواسـحاق السـبیعی از وی روایت نقـل کرده است. دو نمونه از روایت های او چنین است:

«قال قثم: قال ابوذر، قال رسول الله: انّ الملائکه صلّت علیَّ و علی علیٍّ سبع سنین قبل أن یسلم بشر.»

قثم از زبـان ابوذر از پیامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله چنین نقل کرد: هفت سال قبل از آن که فردی از انسان ها مسـلمان شود، فرشتگان بر من و علی درود می فرستادند.(۲)

«قال قثم: قال علیٌّ: بعث النبیُّ یوم الاثنین و اسلمتُ یوم الثلاثاء.»(۳)

قثـم از علی علیه السـلام چنین نقـل کرد: پیـامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله روز دوشـنبه معبـوث شـد و من روز سه شـنبه وی را همراهی کردم.

مرحوم شـیخ طوسی S در کتـاب رجـال خویش، قثم بن عبـاس را از احصاب مورد اعتماد امیرمؤمنان علی علیه السـلام شـمرده است.

دفاع از حریم امامت

دشمنان مکتب وحی و امامت همواره در پی ضربه زدن به مسلمانان و

۱- . تاریخ طبری، ج۳، ص۲۱۲و ۲۱۴.

۲- . کامل، ابن اثیر، ج۲، ص۱۵ـ۱۶.

۳- . السیره النبویه ، ج۲، ص۳۷۶.

ایجاد تفرقه میان آنها بوده اند. آنان در مسائل اساسی، به ویژه مقام ولایت، شبهه پدید می آوردند تا مردم را از برکات این مقام الهی محروم سازند. روزی عبدالرحمن بن خالد در اجتماعی به قثم گفت: علی بن ابی طالب نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله چه امتیازی داشت که عباس نداشت؛ در حالی که عباس عموی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بوده، جایگاهی والا دارد و از تجارب خوب مردم داری برخوردار است؟!(۱)

سردار فداکار اسلام جناب قثم در پاسخ فرمود: امیرمؤمنان علی علیه السلام اولین فرد ماست که به ندای ملکوتی خاتم الانبیا صلی الله علیه وآله لبیک گفت. از نخستین روز نزول وحی تا آخرین لحظه زندگی پیامبر صلی الله علیه وآله برای وی گرفتاری و مشکلی پیش نیامده، مگر این که علی علیه السلام او را همراهی کرد. بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله علی علیه السلام در نشر و گسترش دین مقدس اسلام از همه پیشگام تر و ثابت قدم تر بود و علم و فضیت وی از همه ما بیشتر است. بر فرض که فضایل و مناقب علی علیه السلام را نادیده بگیریم، آیا این مقام امامت وی، انتخابی است یا انتصابی تا دیگران در برابرش مدعی فضیلت شوند؟ نخیر، «ولایت و رهبری»، الهی است.

بدین ترتیب، به دشمنان ولایت پاسخی منطقی و مأیوس کننده داد و اخلاص خویش را به رهبری اعلام داشت.

ابواسحاق می گوید: از قثم درباره علی علیه السلام پرسیدم، پاسخ داد: «کان اوّلنا برسول الله لحوقاً و اشدّنا به لصوقاً»(۲)

۱- . تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، ج۲، ص۲۸.

۲- . بحارالانوار، ج۸۲، ص۲۴.

او، اولین کس از ما بنی هاشم بود که به رسول الله صلی الله علیه وآله پیوست و ایمان آورد و ثابت قدم ترین فرد ما بود که به پیامبر اسلام وفادار ماند و وی را همراهی کرد.

قثم با این سخن، سرمشق خوبی برای رهروان طریق امامت و ولایت شد تا همیشه هشیار باشند و توطئه های پنهان و آشکار دشمنان را از یاد نبرند؛ از مقام ولایت دفاع کنند و پشتوانه رهبری باشند.

افشاگر توطئه ناکثان

وقتی طلحه و زبیر با عایشه در مکه همداستان شدند، ام الفضل (مادر قثم) به علی علیه السلام چنین نوشت:

اما بعد، به محضر امیرالمؤمنین علی علیه السلام می رساند که طلحه و زبیر همراه عایشه قصد بصره دارند. مردم را به بهانه خونخواهی عثمان علیه شما تحریک می کنند تا شورش و فتنه پدید آورند. خداوند با شماست، پیروزی شما را آرزومندم.

این نامه به وسیله فردی به نام ظفر از جهینه(۱) به خدمت علی علیه السلام در مدینه رسید.(۲) امام علیه السلام، بعد از مطالعه نامه، محمد بن ابی بکر را خواست، ماجرا را برایش بیان کرد؛ سپس مردم مدینه را به مسجد فراخواند و اهداف شورشیان را شرح داد.

روزی که علی علیه السلام یارانش را از مدینه به سوی «ربذه»، برای حضور در جنگ جمل، حرکت داد، پرچم سواره نظام سپاه را به محمد حنفیه سپرد.

۱- . جهینه: قبیله ای بسیار بزرگ از قضاعه است. نسبت به آن جهینی می شود. (فرهنگ دهخدا)

۲- . منتخب التواریخ، هاشم خراسانی، ص۲۱۵.

عبدالله بن عباس را، سمت راست سپاه، عمر بن ابی سلمه را سمت چپ و ابولیلی بن جرّاح را در جلو قرار داد. همچنین قثم بن عباس، عموزاده اش را جانشین و نماینده خویش در مدینه ساخت.

سپاه امیرمؤمنان علی علیه السلام مدتی در «ربذه» ماند. امام از همان جا قثم بن عباس را به استانداری مکه منصوب کرد.

جناب قثم برادرش تمّام بن عباس را به طور موقت به فرمانداری مدینه نصب کرد و خود رهسپار مکه شد.

تمّام بن عباس، تندخو و سختگیر بود. براساس برخی از روایات، وقتی «کعب بن سور» به مدینه آمد تا تحقیق کند طلحه و زبیر با رضایت بیعت کردند یا اکراه، اسامه بن زید مزاح کرد و گفت: با اکراه.

تمّام خشمگین شد و دستور تنبیه او را صادر کرد. هر چند بعضی از تاریخ نویسان نوشته اند: تمیم بن عمرو در زمان جنگ جمل والی مدینه بود؛ ولی شواهدی که تمّام بن عباس را والی مدینه می شمارد، قوی و بیشتر است.

عهدنامه مالک اشتر و قثم بن عباس، اختیارات بسیار آنها را به خوبی نشان می دهد. البته این عهدنامه ها به نام شخص نوشته شده؛ ولی در واقع یک منشور جاوید و قانون کلی به شمار می آید و اختیارات استانداران مهم را می نمایاند. باید این را در نظر داشت که همه «استانداران» چنین اختیاراتی نداشتند؛ تنها افراد زبده ای چون مالک اشتر، قیس بن سعد، قثم بن عباس، محمد بن ابی بکر، عبدالله بن عباس و عثمان بن حنیف از شایستگی چنین اختیاراتی برخوردار بودند.

در آن روزگار، چند شهر، مهم و سرنوشت ساز شمرده می شد؛ مکه، مدینه، مصر، بصره، کوفه و شام. علی علیه السلام از مدینه و کوفه نگرانی نداشت؛ زیرا به ترتیب مرکز قدرتش بودند. او از شهرهای دیگر نگران بود، لذا یاران برجسته اش را بدان شهرها گسیل می کرد.

قثم در کنار رهبری

جناب قثم بن عباس از معدود افرادی است که تا آخرین لحظه های زندگی امیرمؤمنان علی علیه السلام با دل و جان آماده فداکاری بود. وی در طول دوران فرمانداری اش با مشکلات ناگواری روبه رو شد. ولی با کمال سربلندی و عزت نفس استوار و ثابت قدم ماند. او در کلیه امور صد در صد تسلیم فرمان امامش بود و حتی در یک مورد نیز سبب ناخشنودی امیرمؤمنان علی علیه السلام نشد. این امر بیانگر عظمت، بزرگواری، عدالت، صداقت و مدیریت او است.

منشور جاوید

در اینجا نامه امیرالمؤمنین علی علیه السلام به قثم بن علی (فرماندار مکه) را جهت تیمّن و تبرّک می آوریم تا هر کس به قدر توان خود از عمق این دریای بیکران، دانه های گران قیمت به دست آورد.

بسم الله الرّحمن الرّحیم

«اما بعدُ: فَأَقِمْ لِلنّاسِ الحَجَّ. وَ ذَكّرِهُمْ بِاَيّام اللهِ، وَ أَجْلِس لَهُمُ العَصرَيْنَ فَأفْتِ الْمُسْتَفْتِیَ، وَ عَلِّم الجاهِلَ، وَ ذاكِرِ العالِمَ، وَ لا يَكُن لَكَ اِلی الناسِ سَفيرٌ إلاّ لِسانُكَ، وَ لا حاجِبٌ الاّ وَجْهُكَ. و لا تَحْجُبَنَّ ذا حاجَةٍ عَنْ لِقائِكَ بِها، فَاِنَّها ان

ذیدَتْ عن أبْوابِکَ فی اَوّلِ وِرْدِها لَمْ تُحْمَدْ فیما بَعْدُ عَلی قَضائِها. وَ انْظُر اِلی ما اجْتَمَعَ عِنْدَکَ مِنْ مالِ اللهِ فَأَصْرِفْهُ اِلی مَنْ قِبَلَکَ مِنْ ذَوِی العیالِ و الْمجاعَهِ مُصیْباً بِهِ مَواضِعَ الْفاقَهِ و الْخَلاّتِ وَ ما فَضَلَ عَنْ ذالِکَ فَأَحْمِلْهُ اِلَیْنا لِنَقْسِمَهُ فیمَنْ قِبَلَنا، وَ مُرْأَهْلَ مَکَّهَ ألاّ یأخُذُوا مِنْ ساکِنٍ اَجْراً، فَاِنَّ اللهَ سُبْحانَهُ یَقُولُ: «سَواءً الْعَاکِفُ فِیهِ وَالْبَادِی، فالْعاکِفُ، المُقیم بِهِ، و اَلبادی، الذی یَحُجُّ اِلَیْهِ مِنْ غَیْرِ اَهْلِهِ، وَفَّقَنا اللهُ و إیّاکُمْ لِمَحابِّهِ»

اما بعد، حج را با مردم بر پادار و به آنها روزهای خدا را یاد آوری کن (تا از یاد مرگ و قیامت غافل نشوند.) صبح و عصر با آنها بنشین و فتوا بده. به پرسش کسی که حکمی از احکام الهی می پرسد، پاسخ ده. به آنان که نمی دانند، بیاموز و با دانشمندان و علما بحث و گفت و گو کن. (در مسائل مختلف، بحث و تبادل نظر داشته باشید تا شبهه ای باقی نماند.) نزد مردم نماینده ای جز زبانت و دربانی جز رویت نداشته باش.

درخواست کننده ای را از دیدارت باز مدار، زیرا اگر آن درخواست، ابتدای کار از طریق مقرّر حل نشود، برای حل آن در آخر کار مورد ستایش واقع نمی شوی (کار مردم را در اول وقت انجام دهید، اگر بعد از تأخیر و معطلی انجام دهید، جلب رضایت مقدور نیست.) آنچه از مال خدا (بیت المال) نزدت گرد آمده، به عیال مندان، گرسنگان و نیازمندان همان منطقه بده و هر چه از مصرف ایشان اضافه آمد، برای ما بفرست تا آن را میان فقرا و نیازمندان تقسیم کنیم.

به مردم مکه فرمان ده از ساکن (آنان که از مکان های دیگر برای حج به مکه آمده اند.) مزد و کرایه نگیرند؛ زیرا خداوند سبحان می فرماید:

(سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِی).(۱)

مراد از «عـاکف» مقیم مکه است و مراد از «بـادی» کسـی که به حـج می رود و اهـل آن سامان نیست. خداونـد ما و شـما را بر آنچه دوست دارد، موفق دارد.

صداقت و عدالت قثم

نامه امام علی علیه السلام بزرگواری و مقام علمی و اجتهادی جناب قثم را نشان می دهد و گواه صداقت، مدیریت و عدالت او است. امیرمؤمـان علی علیه السـلام به وی اجـازه فتوا و تصـرف در بیت المـال داد و او را نماینـده و سـفیر تـام الاختیار خود در حجاز ساخت.

توطئه عمروبن عاص

در سال ۳۹ه_.ق عمروبن عاص، معاویه را به فرسـتادن نماینـده و تعیین امیرالحاج در مراسم حـج ترغیب کرد. معاویه «یزیـدبن شجره روهـاوی» را همراه سه هزار جنگجوی کـارآزموده برای تبلیغ دیـدگاه سیاسـی خویش و شورانـدن مردم علیه امیرمؤمنان علی علیه السـلام به مکه گسیل داشت. او به یزیدبن شجره فرمان داد که والی مکه و امیرالحاجِ علی علیه السلام را برکنار کند. این تصمیم معاویه و عمروبن عاص بسیار مخفی بود.

علی علیه السلام از توطئه معاویه آگاه شد و خطاب به فرماندارش در شهر مکه چنین نوشت:

۱- . سوره حج، آیه ۲۵.

بسم الله الرّحمن الرّحیم

مِن عبدالله علیّ امیرالمؤمنین الی قثم بن عباس. سلام علیک!

امّا بعدُ فَاِنَّ عَینی کَتبَ اِلَیَّ یُعْلِمُنی اَنَّهُ وُجِّهَ اِلی الموسم اناس. مِن اَهلِ الشّام، العُمیِ القُلُوب، الصُّمِّ الأسماع، الکُمهِ الاَبصارِ، الَّذین یَلبِسُونَ الحقَّ بِالباطِلِ، وَ یُطیعُونَ المَخلُوقَ فی مَعصِیَهِ الخالِق، وَ یَحتَلِبُونَ الدُّنیا دَرَّها و یَشتَرونَ عاجِلَها بِآجِلِ الاَبرارِ المُتَّقینَ، وَ لَن یَفُوزَ بِالخَیرِ الّا عامِلُهُ، وَ لا یُجزی جَزاءَ الشَّرِ الّا فاعِلُهُ،

«وَ قَد وَجَّهتُ اِلَیکُم جَمعاً مِنَ المُسلِمینَ ذَوِی بِسالهٍ وَ نَجدَهٍ مَعَ الحَسیبِ الصَّلیبِ الوَرَعِ التَّقِیِّ مَعقَل بن قَیسٍ الرّیاحِیّ. وَ قَد اَمَرتُهُ بِاتِّباعِهِم وَ قُصِّ آثارِهِم حَتّی یَنفِیَهُم مِن اَرضِ الحِجازِ»

فَاَقِم عَلی ما فی یَدَیکَ قِیامَ الحازِمِ الصَّلیبِ، وَ النّاصِحِ اللَّبیبِ، التّابع لِسُلطانِهِ، المُطیع لِإمامِهِ، وَ ایّاکَ وَ ما یُعتَذَرُ مِنهُ، وَ لا تَکُنْ عِندَ النِّعماءِ بَطِیراً، وَ لا عِندَ البأساءِ فَشِلاً. (وَ لا یَبلُغَنی عَنکَ وَهْنٌ وَ لا خِوَرٌ، وَ ما تَعتَذِرُ مِنهُ، وَ وَطِّنْ نَفسَکَ عَلَی الصَّبرِ فِی البأساء و الضَّراءِ، وَ لا تَکُونَنَّ فَشِلاً، وَ لا طائِشاً وَ لا رِعدیداً.)(۱)(۲)

«بعد از حمد الهی، مأمور اطلاعاتی من از مغرب «شام» گزارش داده است که مردمی از شام از طرف معاویه به سوی حج گسیل شده اند. مردمانی کوردل، کر و نابینا؛ کسانی که حق را از راه باطل می جویند؛ در نافرمانی خدا، از مخلوق پیروی می کنند، به بهانه دین، شیر دنیا را می دوشند و دنیای حاضر را به جای آخرتِ نیکوکارانِ

ص:۱۷۶

۱- . نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه ۳۳، ص۹۴۲.

۲- . ناسخ التواریخ، ج۱، ص۳۴۱.

پرهیزگار می خرند؛ و هرگز به خیر و نیکی نرسد مگر نیکوکار و هرگز بدی نبیند مگر بدکردار.

جماعتی از مؤمنان و صاحبان فضل و استقامت را، به فرماندهی مرد پرهیزگار «معقل» فرزند قیس، به سوی شما فرستادم و به ایشان امر کردم که «لشکر معاویه» را از سرزمین حجاز اخراج کنند.

پس در حفظ حکومت مکه و نظام و آرامش آن چون شخصی دوراندیش، پایدار، دلسوز و خردمند، که پیروِ سلطان و فرمانبردارِ امام و پیشوایش است، استوار باش؛ نباید کاری کنی که بعداً به عذرخواهی منجر شود. هنگام خوشی ها، زیاد شادمان نشوی و در سختی ها هراسان نباشی؛ و نرسد مرا خبری از تنبلی و سستیِ تو که بعداً از آن عذرخواهی کنی؛ و خود و اطرافیان و فرمانبرداران خویش را برای صبر در مقابل سختی ها و مشکلات و پیشامدها آماده کن.»

نامه حضرت چند مطلب را روشن می کند:

الف) امام در مرکز تصمیم گیری معاویه، نیروی اطلاعاتی داشت که اخبار و پیشامدهای شام را به حضرت گزارش می داد.

ب) تربیت یافتگان معاویه صفاتی زشت داشتند.

ج) هدف معاویه و دوستانش، رسیدن به دنیا بود و دین را وسیله قرار داده بودند.

د) درواندیشی و خیرخواهی مسؤولان از عوامل مؤثر در حفظ حکومت است؛ حتی استقامت فردی نیز مفید است.

ص:۱۷۷

همزمان با رسیدن نامه حضرت علی علیه السلام به دست قثم، وی مردم را به مسجد فراخواند. بر منبر رفت، بعد از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله، ایشان را در جریان آمدن سپاه شام و اهداف آنان قرار داد و نظرشان را جویا شد. او از حاضران خواست که بگویند برای جهاد و دفاع آمادگی دارند یا خیر؟!

حاضران سکوت اختیار کردند، استاندار امیرمؤمنان علیه السلام گفت: دریافتم شما در چه اندیشه ای هستید و می دانم برای دفاع آمادگی ندارید!

وقتی جناب قثم خواست از منبر پایین آید، «شیبه بن عثمان عبدی» گفت: ای امیر! ما در بیعت و تعهدمان ثابت قدم و وفاداریم. آنچه دستور فرمایید، انجام می دهیم.

بقیه سکوت را ترجیح دادند.(۱) نماینده امیرمؤمنان علیه السلام رهسپار پایگاهش شد. «ابوسعید خُدری» صحابی بزرگ _ که تازه از مدینه رسیده بود._ خدمت نماینده علی علیه السلام رسید و گفت: چه تصمیم دارید؟

قثم جواب داد: سپاه شام به فرماندهی «یزیدبن شجره» نزدیک مکه است و مردم مکه با سکوتشان ندای یاری ام را پاسخ منفی دادند. ما ناگزیریم جهت حفظ بیت المال و جان مان به کوه های اطراف مکه برویم تا سپاه امام علی علیه السلام برسد.(۲)

ابوسعید گفت: روزی که از مدینه به طرف مکه حرکت کردم، از بازرگانان کوفی شنیدم که سپاهی از جانب علی علیه السلام به قصد مکه آماده حرکت است.

۱- . الفتوح، ص۷۰۹.

۲- . همان، ص۷۱۰.

والی مکه: آری، نـامه ای از امیرمؤمنان علی علیه السـلام برایم رسـیده، او اطمینان داده معقل را همراه جماعتی از مؤمنان جهت دفع فساد شامیان روانه کند. تا رسیدن ایشان، ما به کوه های اطراف مکه پناه می بریم.

ابوسـعید: آیا جواب پسـرعمویت را داری که قبل از رسیدن آنها شهر را ترک می کنی؟ پیشنهاد بهتر آن است در شهر باشید و صبر کنیـد تا آنها وارد شونـد. اگر قدرت بر جنگ و دفاع داشتید، وارد میدان شوید وگرنه به کوه های اطراف مکه بروید. در این صورت معذورید.(۱)

قثم این پیشـنهاد خیرخواهانه را پـذیرفت و در شـهر ماند. یزیدبن شـجره با لشـکر شام دو روز قبل از «ترویه» به عرفات رسـید و اعلام داشت برای جنگ نیامده است. یزیدبن شجره گفت: یکی از صحابی بزرگ را بیاورید. اوسعید خدری را بردند.

یزید گفت: امسال به اتفاق هم شخصی را به امامت حج انتخاب کنیم که البته نه من باشم و نه قثم.

ابوسعید پاسخ داد: باید نزد قثم بروم و نظر وی را جویا شوم.

والی مکه با گزینش فرد سوم موافقت کرد. مردم و بزرگان مکه به اتفاق، «شیبه بن عثمان العبدی» را انتخاب کردند و او همراه مردم در سال ۳۹ه_.ق مراسم حج را به پایان رسانید.(۲)

نماینده امیرمؤمنان علی علیه السلام در انتظار رسیدن سپاه امامش، لحظه شماری

۱- . همان، ص۷۱۱ و سیمای کارگزاران علی علیه السلام ، علی اکبر ذاکری، ج۱، ص۱۱۵.

۲- . الفتوح، ص۷۱۱ و ۷۱۲.

می کرد که شامیان، مکه را به قصد شام ترک کردند.

«معقل بن قیس» همراه سپاه اسلام به نزدیکی مکه رسید. حجّاجی که برگشته بودند، خبر رفتن شامیان را به ایشان دادند. معقل آنها را دنبال کرد. او وقتی به وادی القری رسید که شامیان حرکت کرده بودند. سپاه اسلام ده تن از سپاه یزیدبن شجره را دستگیر کرد و به کوفه برد.(۱)

یار وفادار علی علیه السلام

قثم بن عباس تا هنگام شهادت امیرمؤمنان علی علیه السلام نماینده و فرماندار وی در حجاز و توابع آن بود.

بعد از شهادت علی علیه السلام جناب قثم بن عباس در گسترش فرهنگ دین مقدس اسلام بسیار کوشید و در جهت جلوگیری از بدعت در سیره پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و رسانیدن پیام ناب محمدی، به مناطق مختلف سفر کرد. او در زمان حکومت معاویه بدون حکم رسمی، مدتی در یکی از شهرهای خراسان بزرگ فرماندار بود.(۲)

قثم همراه سپاه اسلام، به فرماندهی سعیدبن عثمان، سرزمین بلخ را پشت سر گذاشت و از رود جیحون یا ماوراءالنّهر عبور کرد.(۳)

خدمات قثم در ماوراءالنّهر

سردار فاتح اسلام، جناب قثم بن عباس، بعد از تسخیر سمرقند، با تعدادی از سربازان جهت تعلیم و ترویج احکام دین مقدس اسلام در آن

۱- . همان، ص۷۱۳.

۲- . الاعلاق النفسیه، ابن رسه ، ص۲۰۱ و فضایل بلخ، واعظ بلخی، ص ۳۰.

۳- . مجله حبل الله، انتشارات سیّد جمال الدین، شماره ۳۱، ص۱۱.

سرزمین ماندگار شد.(۱) او افزون بر آموزش حقایق وحی، خدمات اجتماعی بسیار به مردم آن دیار ارائه کرد که بخشی از آن چنین است:

۱. دستور داد جوی آبی حفر کردند تا «بیدمیدان» و «نوباغ» سبزی کاری شود.(۲)

۲. مصلایی بزرگ در بیرون شهر بر «دروازه شیخ زاد» بنیان نهاد.(۳)

۳. معبد و بتخانه کافران را ویران و به جای آن «مسجد جامع سمرقند» را بنیاد کرد.(۴)

درخشش خورشید اسلام در سمرقند، دشمنان اسلام را نگران ساخت و سرانجام لشکر خاقان چین به سمرقند حمله کرد.(۵)

شهادت

عموزاده رسول الله صلی الله علیه وآله پیشاپیش مردم آن سامان در چند کیلومتری شهر سمرقند با سپاه خاقان درگیر شد. در این نبرد، تیری به پیشانی مبارکش اصابت کرد و او در کنار چشمه آبی که در چند کیلومتری شرق سمرقند قرار دارد، در تابستان ۵۶ هجری قمری به دیدار حق شتافت.(۶)

آن چشمه را «مشهد» می نامند؛ زیرا حضرت قثم در آن مکان به شهادت رسیده است.

۱- . سیمای سمرقند، ص۸۸.

۲- . قندیه، ص۲.

۳- و۴ . همان، ص۲۳_۲۵.

۴-

۵- . سیمای سمرقند، ص۸۹.

۶- . همان، ص۸۹ و ۹۰.

از جمله کسانی که بسیار با رسول الله صلی الله علیه وآله شباهت داشت، قثم بن عباس بود که پدرش چنین شعری سرود:

بأبی یا قثم یا شبیه ذی الکرم

«پدرم فدای تو ای قثم، ای آنکه شبیه به پیامبرِ صاحب کرم هستی!»

قثم، خوش سیما و گشاده رو و خوش اندام بود، رنگ روشن به سرخی آمیخته داشت، دارای چشمان سیاه و گشاده و مژه هایی بلند و ریش کاملی بود. در گفتارش صراحت داشت و شیرین سخن می گفت و زبانش فصیح و کامل بود.(۱)

مرقد مطهر سرباز فداکار و گمنام اسلام، حضرت قثم بن عباس بیرون شهر سمرقند در کنار قبرستان «بنوناجیه» در قلعه معروف و تاریخی «افراسیاب» واقع شده است. تربت گلگون او، کعبه عاشقان حق و طبیب دردمندان و حلّال مشکلات درماندگان است.(۲)

حرم قثم

بارگاه حضرت قثم با طراحی دقیق هنری بنا شده است. عمارتی عالی، باصفا و زیبا دارد و رنگ لاجوردی اش مردم را به سوی خود می کشاند.(۳)

در ایّام دولت امیرتیمور گورکان آرامگاه سردار شهید آل هاشم، عمارت یافت و در سال ۷۳۵ آماده پذیرایی از زائران شد.

۱- . تاریخ یعقوبی، ج۱، ص۵۱۴؛ بحارالانوار، علامه مجلسی، ج۲۲، ص۲۵۰ و نهایه الارب، ج۷، ص۲۹.

۲- . قندیّه، ص۵۹.

۳- . همان، ص۶۰.

تاریخ بنای «مسجد کلان» مشخص نیست. در بالای دروازه آن از طرف داخل در یک سمت نام سلطان احمد و در طرف دیگرش نام سلطان ابوسعید نوشته شده است. بدین سبب، بعضی گمان می کنند سلطان ابوسعید قبل از امیر تیمور گورکانی به عمارت آن پرداخته است. تاریخ اتمام دروازه و کنده کاری آن، سال ۷۶۰ ه_.ق است.(۱)

مسجد داخل صحن و حجره هایی که در آخر پلکان ها در کنار راهرو عمومی واقع شده، در سال ۸۳۸ هجری قمری به وسیله میرزا الُغ ساخته شده است. در زمان سلطان سنجر، در بالای تل خندق سمرقند طرف غربی چشمه مشهد، مدرسه ای به نام «قثمیّه» بنا کردند که اکنون اثری از آن باقی نمانده است. در بالای پلکان های شرقی در روضه، مدرسه ای است که در ایام دولت امیر حیدر پادشاه بنا نهاده شده است. در اطراف آرامگاه قثم گنبدهای قاضی زاده رومی و همسران و خواهران امیرتیمور گورکانی با رنگ های زیبا و کاشی کاری فیروزه ای، چشمان تماشاگران را جلب می کند.

تعدادی از سربازان اسلام نیز در این مکان به خاک سپرده شده اند. نام برخی از این بزرگان عبارت است از:

۱. شیخ الاسلام ابوالحسن

۲. ابونصر قصّاب

۳. امیر خراسان

۴. محمدبن مالک اژدر، که در نزدیکی بارگاه جناب قثم مدفون است. مشهور آن است که محمد از یاران قثم بود و در همان جنگ به شهادت رسید.

۱- . همان، ص۶۳.

۵. خواجه دانیـال، که در طرف شـرقی قلعه افراسـیاب کنـار چشـمه آب مـدفون است. او نیز از یـاران قثم بن عبـاس بوده است، هرچند مردم مزارش را مقبره دانیال نبی می خوانند.(۱)

سنّت دیرینه مردم

یکی از سنّت های دیرینه مردم سـمرقند این است که همه ساله شب دوشـنبه آخر سال شمسـی در کنار چشمه مشهد جمع می شوند، با آن آب غسل می کنند، از آن می نوشند و عقیده دارند که جناب قثم در کنار همان آب شهید شده است.(۲)

جنـاب عبـاس، عموی حضـر رسول الله صـلی الله علیه وآله یـازده فرزنـد داشت. شـش تن از آن هـا به نـام های فضل، عبـدالله، عبیدالله، قثم، معبد، عبدالرحمان و ام حبیب فرزند ام الفضل بودند. نام چهار فرزند دیگر عباس چنین است:

عون، کثیر، تمّام و حارث.(۳)

عبدالله بن یزید هلالی درباره ام الفضل می گوید: هیچ زن نجیبی چون ام الفضل شـش فرزند بزرگ به دنیا نیاورده است. باید زنان و مردان، او را گرامی بدارند.(۴)

مزار آن برادران از یکدیگر دور افتاده است؛ فضل در «یرموک» سوریه مدفون است، عبدالله در مدینه، عبیدالله در یمن، معبد و عبدالرحمن در

۱- . همان، ص۶۴ و سیمای سمرقند، ص۵۹.

۲- . همان، ص۳۶_۴۲.

۳- . سیمای کارگزاران علی علیه السلام ، ج۱، ص۱۳۶.

۴- . همان.

آفریقا و قثم در سمرقند.(۱)

وقتی خبر شـهادت قثم بن عباس به برادرش عبدالله رسـید، گفت: در میان زادگاه و آرامگاهش بسیار فاصله است؛ در مدینه به دنیا آمد و در سمرقند دنیا را وداع گفت.(۲)

۱- . ناسخ التواریخ، ص۴۲۱.

۲- . تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۱۷۲.

۸.عَمرِو بنِ حَمِق خُزاعی فدایی امامت

اشاره

ص:۱۸۶

۸

عَمرِو بنِ حَمِق خُزاعی

فدایی امامت

غلامحسین تصمیمی

ص:۱۸۷

اشاره

ظرف وجودی افراد متفاوت است؛ این امر سبب شد برخی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله در پرتو تعلیمات آن حضرت بر دیگر یاران پیشی گیرند و به مقام والاتری دست یابند. عمروبن حمق خزاعی یکی از آنهاست. ویژگی های ارزشی او در این نوشتار نمی گنجد، ولی سعی بر آن است که در حد توان به چند بُعد آن اشاره شود.

عمرو و قبیله

عمروبن حمق از قبیله خزاعه و در شمار اعراب جنوبی عربستان است.(۱)

اعراب جنوبی را قحطانی، یمنی، حمیری، عاربه و اصیل می خوانند و در مقابل، اعراب شمالی را عدنانی، مضری، مِدحَری، مستعربه و ناخالص می نامند. اعراب جنوبی از پیشینه فرهنگی بارزی برخوردارند و تمدن به جای مانده از آنان نزد صاحب نظران قابل بررسی است. قبیله خزاعه از دیرینه ترین مهاجران جنوب است که به مکه آمد و حدود سیصد سال بر آن فرمان راند.(۲)

۱- . عقدالفرید، ابن عبدربه، ج۳، ص۳۳۶.

۲- .ترجمه مروج الذهب، مسعودی، ج۱.

خزاعه در پیشبرد اسلام نقش فراوان داشته، به گفته مورخان همواره دوستدار پیامبر صلی الله علیه وآله بود.(۱)

پس از جنگ احد، قریش تصمیم به بازگشت دوباره و یکسره کردن کار مسلمانان را در سر می پروراند که با سخنان مردی از قبیله خزاعه از اندیشه خود برگشت و راه مکه را پیش گرفت.(۲)

در صلح حدیبیّه نیز رسول خدا صلی الله علیه وآله از یاری خزاعه بسیار بهره برد و از تصمیم گیری قریش، با همکاری آنان خبر یافت.(۳)

وابستگان بدین قبیله، پس از پیغمبر صلی الله علیه وآله، در یاری امیرمؤمنان علیه السلام چنان پیش رفتند که معاویه به سپاهش گفت: بنی خزاعه دشمن ما است. اگر زنانشان نیز می توانستند، چون مردانشان با ما به ستیز بر می خواستند و می جنگیدند.(۴)

تولد و خردسالی

در تاریخ نامی از تولد عمروبن حمق نیست؛ ولی از آنجا که مورخان مسلمان به اتفاق، شهادت او را سال های ۵۱ و ۵۰ نگاشته اند، سال تولدش را نیز می توان در حدود سی سال پیش از هجرت دانست. در قبایل سرزمین خشک حجاز، «پرورش» در کار شبانه روزی و زندگی دشوار معنا می یافت.

۱- و۳ . المغازی، واقدی، ج۱، ص۳۳۹.

۲-

۳- . السیره النبوی، ابن هشام، ج۳، ص۳۱۲.

۴- . الفتوح، ابن اعثم کوفی، ص۶۰۴.

از این رو، شخصیت افراد همواره با دلیری و پایداری به رشد می رسید. دوران کودکی او نیز چون همسالانش با سختی و تلاش گذشت. در هفده سالگی شاهد بعثت، این شگرف ترین پیش آمد تاریخ بود.

روشن نیست چه هنگام عمروبن حمق از وجود پیغمبر صلی الله علیه وآله و دعوتش آگاه شده و او ــ که در آن روزگار در گروه جوانان نورس قبیله خزاعه جای داشت.ــ تا چه اندازه در انتخاب مسیر زندگی اش آزاد بوده است. به هر حال آنچه در بستر تاریخ می یابیم، دوستی و همکاری عمروبن حمق و دیگر مردان خزاعه با رسول خدا صلی الله علیه وآله از نخستین روزهای ظهور اسلام در مدینه است.(۱)

اسلام عمرو

جان پیغمبر صلی الله علیه وآله به شوق خانه دوست قرار نداشت. تلاش بی سکونش قلب های زیادی را به نور خدا پیوند می داد. همه جا سخن از حماسه بزرگ اسلام بود. هر روز فرد یا گروهی از سرزمین های دور و نزدیک به مدینه وارد می شد و با سخن پیامبر صلی الله علیه وآله هدایت می یافت. به تدریج ذی قعده سال ششم هجرت فرارسید و همه چیز برای یک حرکت بزرگ مهیا شد. رسول خدا صلی الله علیه وآله همراه هزار و ششصد تن از یارانش به سوی مکه حرکت کرد(۲) و در سرزمین حدیبیّه با قریش پیمان صلحِ ده ساله بست.(۳)

همزمان با این رخداد، عمروبن حمق با بسیاری از جنگجویان خزاعه به دین اسلام داخل شد. هرچند در گذشته نیز عمروبن حمق و دیگر مردان

ص:۱۹۱

۱- . المغازی، ج۲، ص۵۹۲.

۲- . طبقات، ابن سعد، ج۲، ص۹۶ و سیره ابن هشام، ج۳، ص۳۲۴.

۳- . سیره ابن هشام، ج۴، ص۲۹۱ و طبقات، ج۳، ص۹۳.

خزاعه در پیشبرد اسلام نقش زیادی داشتند(۱)؛ اما در این تاریخ، آن را در فکر و عمل به عنوان آخرین و کامل ترین دین الهی پذیرفتند.(۲)

عمرو پس از «صلح حدیبیّه» به مدینه آمد و یار و همراه پیامبر صلی الله علیه وآله شد.(۳)

او حدود پنج سال در مدینه همراه پیامبر صلی الله علیه وآله بود. در جنگ هایی که از آن پس رخ داد، شرکت جست. پیوسته نزد حضرت می رسید و عاشقانه از چشمه زلال و بی پایان فضلش فیض می برد. روزی در چهره پیغمبر صلی الله علیه وآله اثر تشنگی دید، بی درنگ کاسه شیری آورد و به دست مبارک آن بزرگوار داد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله شیر را نوشید و تشنگی اش فرونشست. ادب و دوستی عمروبن حمق در نظرش نیکو آمد و درباره اش چنین دعا کرد: «اللهم امتعه بشبابه»؛ «خدایا! به جوانی اش برکت ده.»

در پرتو این دعا، حتی پس از هشتاد سالگی نیز هیچ موی سفیدی در سر و چهره عمرو دیده نمی شد.(۴)

عمروبن حمق پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه وآله، مدتی کوتاه در مدینه به سر برد. مدینه دیگر شهر رسول خدا صلی الله علیه وآله نبود. شهری بود که نوای مظلومیت خاندان وحی از آن به گوش می رسید. از این رو، برای زندگی به شام رفت.(۵) بیشتر مهاجران شام

۱- . سیره ابن هشام، ج۳، ص۳۲۶؛ طبقات، ج۲، ص۹۶ و تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۵۴.

۲- . الاصابه فی تمییز الصحابه، ابن حجر عسقلانی، ج۴، ص۶۲۴؛ المعارف، ابن قتیبه، ص۲۹۱ و الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ابن عبدالبر، ج۳، ص۲۵۷.

۳- . طبقات، ج۴، ص۳۰۴ و المعارف، ص۲۹۱.

۴- . الاصابه، ج۴، ص۶۲۴ و اسدالغابه، ابن اثیر، ج۴، ص۲۱۸.

۵- . الاستیعاب، ج۳، ص۲۵۷.

از افرادی بودنـد کـه برای پیکـار بـا روم و فتـح آن دیـار بـدانجا رفته، پس از پیروزی مانـدگار شـده بودنـد. به نظر می رسـد، عمروبن حمق نیز در نبرد بـا روم و گشودن سرزمین شـام شـرکت داشت. دلش از سـکونت در شام آرام نگرفت. زخم تنهاییِ ولایت ژرف تر از آن بود که با دوری از مدینه آرام گیرد. دردِ مدینه، بی کسی عترت بود. اما زیستن در شام، درد فرمانروایی بنی امیه را نیز برآن می افزود. سـر به فرمان فرزند ابوسـفیان و رانده شده پیامبر صـلی الله علیه وآله نهادن، با مرام صحابی بودن نمی سـاخت. از این رو، راهی عراق شـد و در شـهر کوفه ـ که در آن روزگـار یـک اردوگـاه نظامی شـمرده می شـد. ـ قرار گرفت.(۱)

ساکنان کوفه همگی مردمی بودنـد که برای جنگ با ایران به عراق آمـده، در آنجا ماندگار شده بودند. پس شـرکت عمرو بن حمق در فتوحات عراق نیز دور از ذهن نیست. پس از چندی، به مصر رفت و تا سال ۳۵ هجری در آنجا اقامت کرد.

بُعد اجتماعی

در سال یاد شده، انحراف عثمان و دست نشاندگانش به اوج رسـید. گرایش شدید عثمان به نزدیکان، سـبب پنجه افکندن بنی امیه بر بیشتر پست های بلاد اسـلام شد. او حکم بن ابی العاص را ـ که از بدترین دشـمنان اسـلام و رانده شده پیامبر صلی الله علیه وآله بود. ـ به مدینه خواند و با دادن جایزه گرامی داشت. عبدالله بن ابی سرح، رانده شده دیگر رسول خدا صلی الله علیه وآله را نیز به حکومت مصر گمارد.(۲)

۱- . اسدالغابه، ج۴، ص۱۱۷.

۲- . مناقب آل ابی طالب، ابن شـهرآشوب، ج۱، ص۱۱۸؛ دائره المعارف، محمدحسـین حائری، ج۱۳، ص۴۸۹و الغدیر، علامه امینی، ج۱، ص۵۹.

حکم بن ابی العاص ـ که از اسلام و مسلمانان ناخرسندی بسیار داشت ـ به بدرفتاری با مسلمانان و مبارزه علنی با دین پرداخت. سرانجام صبر مردم مصر از رفتار کارگزار عثمان پایان یافت و برای چاره جویی به سوی صحابه برجسته رسول خدا صلی الله علیه وآله رفتند. عمرو بن حمق خزاعی، عمار بن یاسر و محمد بن ابی بکر در نیکی و گره گشایی، معروف ترین صحابه مصر بودند و با علاقه، گره از مشکلات مسلمانان می گشودند. مردم به رهبری عمرو بن حمق، عمار بن یاسر و محمد بن ابی بکر پیش عثمان شکایت بردند. در همان هنگام، مردم کوفه و بصره نیز به اتفاق بزرگان خود برای رفع مشکلات به مدینه آمده بودند. عثمان با راهنمایی امیرمؤمنان علیه السلام ـ که آبرومندترین بزرگ مدینه نزد مردم بود. ـ پیمان عدالت بست و ستمدیدگان به شهرهای خود بازگشتند. آنها در میان راه پیک عثمان را دیدند که از بیراهه سوی مصر می رفت. او ـ که فرمان کشتار و دستگیری رهبران معترض مصر را نزد فرماندار مصر می برد. ـ به دست مردم افتاد. شاکیان با دیدن آن فرمان بی درنگ به مدینه آمدند و مردم را از نقض عهد خلیفه آگاه کردند. عمرو بن حمق خزاعی از افرادی بود که نامش در نامه عثمان به عنوان یکی از رهبران مردم به چشم می خورد. وعده های فراوان و تهی عثمان، راه میانجیگری و اعتماد عمومی را بسته بود. علی علیه السلام نیز ـ که روزهای پیش با گرو نهادن آبروی خود به پیمان های عثمان اعتبار می بخشید. ـ شرمنده از پیمان شکنی های پیاپی خلیفه، توان بیرون آمدن از خانه نداشت. تصمیم بر آن شد تنی چند از بزرگان و خردمندان گروه به نمایندگی از مبارزان شهرها نزد عثمان رفته، او را به کناره گیری از قدرت راضی سازند. عمرو بن حمق خزاعی و عمار بن یاسر سرشناس ترین

شخصیت هایی بودند که به پیشنهاد مردم برای راهنمایی عثمان نزد او رفتند.(۱)

نصایح آنان در دل عثمان _ که سخت دربند هوای نزدیکانش بود. _ سودمند واقع نشد. سرانجام با خستگی و ناامیدی بازگشتند و مردم را از نتیجه کار، آگاه کردند. مردم _ که از ستم فرمانروایان و بی اعتنایی آنان به قرآن بسیار ناراحت بوده، از طولانی شدن سفر و دوری از خانواده خسته و ناتوان بودند. _ با کشته شدن یکی از مصریان به دست نگهبانان عثمان به درون کاخ یورش بردند. عمرو بن حمق خزاعی یکی از چهار صحابه معروفی بود که پیشاپیش انقلابیان بر عثمان وارد شد.(۲)

ابوهریره و ابودرداء (دو تن از صحابه) برای میانجیگری بین دو سپاه پیش معاویه رفتند و دلیل مخالفتش را پرسیدند. او نیز بهانه دوری خود از دیگر مسلمانان را، ناشناخته بودن قاتلان عثمان شمرد. چون علی علیه السلام از سخن معاویه آگاه شد، فرمود: همه می دانید که من در آن گیرودار حضور نداشته، قاتلانش را نیز نمی شناسم. هر کس از آنا خبر دارد، بازگوید.

برخی، چند تن از جمله عمرو بن حمق را نام بردند. علی علیه السلام در پی آنان فرستاد. چون این خبر در سپاه پیچید، بیست هزار جنگجو گردآمدند و خطاب به ابوهریره و ابودردا گفتند: روز قتل عثمان همه صحابه و بزرگان مسلمان حاضر بودند و او از تمام کارگزارانش کمک خواست. همگی از یاری اش سرپیچیدند، در حالی که عایشه و سران جنگ جمل از برانگیزانندگان اصلی مردم علیه او

ص:۱۹۵

۱- . تاریخ گزیده، مستوفی، ص۱۸۷.

۲- . الفتوح، ص۳۸۳؛ المعارف، ص۲۹۱ و طبقات الکبیر، ج۴، ص۳۰۴.

بودند. هیچ مسلمانی از او خرسند نبود. نه بر قانون شریعت می رفت و نه از ستم پرهیز داشت. کارگزاران او نیز هر روز بر ستم خود می افزودند. ابوهریره و ابودردا با شنیدن آن گفتار از جواب ناتوان ماندند؛ خجل و سربه زیر در حالی که از نفوذ معنوی عمرو بن حمق خزاعی و امثال او سخت در شگفت بودند، به شهرهای خود رفتند.(۱)

عمرو از بزرگان سپاه امام و از کسانی بود که به پیشنهاد یاران آن حضرت «قرار داد حکمیت» را امضا کرد. آنگاه همراه مالک اشتر نزدیک قرارگاه شام رفت و با صدای بلند به معاویه چنین گفت: ای معاویه! چون خود را ناتوان یافتی، به حیله دست یازیدی. آگاه باش، اگر به راه راست نیایی، ما همان جنگجویان دیروزیم و تا یکی از ما زنده باشد، در یاری حقیقت با تو پیکار خواهد کرد.(۲)

عمرو در حکومت امیرمؤمنان علیه السلام

وی در بیعت با علی علیه السلام پیشگام بود و در همه مراحل یار و همراهش شمرده می شد. یکی از عرصه های حضور عمرو در رکاب علی علیه السلام نبرد جمل بود.

وقتی نصایح حکیمانه علی علیه السلام در دل رهبران جمل جای نگرفت و جنگ قطعی شد، حضرت علی علیه السلام خطبه ای شورانگیز ایراد کرد و به مناجات پروردگار پرداخت؛ آنگاه به آراستن سپاه دست یازید و عمرو بن حمق را بر سواران کمین ـ که حساسیتی ویژه داشتند. ـ فرماندهی داد.(۳)

۱- و ۲ . الفتوح، ص۳۸۳.

۲-

۳- . اخبار الطوال، ابوحنیفه دینوری، ص۱۴۵.

دو سپاه در مقابل هم صف کشیدند و اندکی بعد، جنگ با هجوم تیراندازان سپاه جمل آغاز شد. یاران امام یورش آنان را سرکوب کردند و دوباره هر دو نیرو در جای خود ایستادند. صدای شیپور رزم از نبرد تن به تن خبر می داد. اولین جنگجوی سپاه جمل به نام «اسوب بن بختری» از مردم بصره به میدان آمد و از سپاه امیرمؤمنان علیه السلام مبارز خواست. عمرو بن حمق خزاعی اولین مبارز سپاه علی علیه السلام بود که به میدان گام نهاد و دلاورانه سر حریف را به یکسو پراند. آنگاه جلو سپاه دشمن ایستاد و هماورد خواست. چون کسی به جنگش نرفت، اسب را برانگیخت و در مقابل سپاه به تاخت و تاز پرداخت و فضایل علی علیه السلام را بدین گونه بازگفت:

هذا علیّ قائدٌ نرضی به

اخو رسول الله فی اصحابه(۱)

این علی، رهبر شایسته ای است که از او خرسندیم و برادر رسول الله صلی الله علیه وآله در میان یاران اوست.

عمرو از پارسایان نامی اسلام بود. از این رو، زاهدان کوفه همواره حمایتش می کردند. پس از اندکی گروه زیادی از آنان پیرامونش گرد آمدند و او با یاری عابدان بر صف دشمن حمله برد. پیشروی او و پراکندگی دشمن هم چنان ادامه داشت، تا اینکه شمشیرش شکست. نزد برادرش ریاح بن حمق آمد. ریاح به عمرو گفت: «ای برادر! چه نیکو نبرد کردیم، اگر ان شاءالله پیروزی از آن ما باشد.»

۱- . اخبار الطوال، ص ۱۵۰؛ الفتوح، ص۴۲۵ و المناقب، ابن شهرآشوب، ج۳، ص ۱۸۱.

سپاه جمل سخت پایداری می کرد و به هر رفتاری دست می زد. علی علیه السلام _ که بی باکی دشمن را دید. _ خطاب به یارانش فرمود: «اینان سخت خشمگین هستند و از هیچ کرداری پرهیز ندارند. پس شما نیز با دلیری بجنگید تا آنان را به یاری خداوند درهم شکنید.»

در آن هنگام مالک اشتر نخعی، عمار بن یاسر و عمرو بن حمق خزاعی _ که پیشاپیش سپاه امام قرار داشتند. _ بر دشمن حمله بردند.(۱) جنگ با دلاوری آنان به پایان رسید و سپاه امام پیروز گردید.

عمرو بن حمق در نخستین روز آغاز جنگ صفین نیز از جانب امیرمؤمنان علیه السلام به فرماندهی قبیله خزاعه منسوب شد. خویشان خود را گردآورد و بر سپاه معاویه یورش برد و بسیاری از لشکر شام را به هلاکت رسانید.(۲)

جنگ صفین به روزهای دشوار خود رسیده بود. دو نیرو در حمله های خونبار هر روزه ضعیف شده بودند. امام به منظور ایجاد روحیه تازه در میان جنگجویان به بازآرایی سپاه دست یازید. سمت راست را به امام حسین علیه السلام و مسلم بن عقیل سپرد. محمد حنفیه و هاشم بن عتبه بن مرقال را به فرماندهی چپ گمارد. مالک اشتر را در قلب لشکر نهاد و فرماندهی سواران را _ که پارتیزانان ویژه آن روز به شمار می رفتند. _ به عمرو بن حمق خزاعی داد. نیروی امام بر سپاه شام یورش برد. هاشم بن مرقال در نبردی سخت به شهادت رسید. عمرو بن حمق بسیار ناراحت شد و همراه با سوارانش بر سپاه شام حمله برد. دشمن را از پیکر هاشم کنار زده،

۱- . اخبار الطوال، ص۱۵۱.

۲- . همان، ص۱۷۱.

او را در برگرفت و شعری به این مضمون خواند: «خدا به ما جزای نیک دهد که در حمایتش این چنین پای می فشاریم و بهترین عزیزانمان را فدا می کنیم. چه خوش صورتانی دور هاشم گرد آمده اند و در فراق او دل می سوزانند.»

آنگاه بر سپاه معاویه حمله برد؛ چندان جنگید که توان از کف داد و یارانش تن زخمدارش را از میدان بیرون بردند.(۱)

یکی از روزها در گرادب جنگ، علی علیه السلام به بُسر بن ارطاه نزدیک شد، بسر راه نجات را در کشف عورت دید و با این نیرنگ از مرگ گریخت. کار بسر ــ که خنده سران معاویه را در پی داشت. ــ بر غلامش گران آمد. غلام بر صف یاران امیرمؤمنان علیه السلام حمله برد و به دست مالک اشتر ــ که پیشاپیش سپاه امام ایستاد بود. ــ به هلاکت رسید. در این هنگام لشکر معاویه بر نیروی امام هجوم برد. عمرو بن حمق خزاعی همراه هزار جنگجوی زیر فرمانش به لشکر شام حمله کرد و آنان را عقب راند. جنگ تا غروب آفتاب ادامه یافت و شمار زیادی از افراد معاویه به دست عمرو و مردانش کشته شدند.(۲) جنگ به پایان خود نزدیک می شد. عبدالله بن بدیل خزاعی فرمانده جناح چپ امام، سخت می جنگید. معاویه ــ که او را تنها دید. ــ بانگ برآورد و سپاه را بر کشتن او فرمان داد. افراد زیادی پیرامونش گرد آمدند و او را به شهادت رساندند. عمرو بن حمق از این امر ناراحت شده، شعری خواند و تنها بر دشمن حمله برد. او چند تن از جنگجویان معاویه را به هلاکت رساند و با تندرستی نزد امام علیه السلام بازگشت.(۳)

۱- . همان، ص ۲۵۰ و ۱۹۷.

۲- . الفتوح، ص ۵۹۲.

۳- . همان، ص ۶۰۵.

امیرالمؤمنین علیه السلام با بیعت گسترده مردم به حکومت رسید. حاکمیت از منظر امام تنها بر پایه عدالت و رعایت حقوق مردم، آن هم در عرصه قانون الهی معنا می یافت. از این رو، گام نخست از سوی حضرت با عزل کارگزاران پیشین _ که هر یک بسان سرمایه داری بزرگ و ستم پیشه ای قدرتمند بر گوشه ای از قلمرو پهناور اسلامی حکومت می کردند. _ برداشته می شد. معاویه یکی از آنان بود، او در شام از زمان خلیفه دوم حکمرانی داشت. در این مدت که بیش از بیست سال به شمار می رفت، ثروت فراوانی به چنگ آورده بود. مهم تر از آن نیز اعتقاد مردم شام بود که بر پایه تبلیغات او شکل یافته بود. قدرت فرزند هند در سرزمین دمشق چنان چشمگیر شده بود که تنی چند از علاقمندان به امام علیه السلام (۱) و برخی مصلحت اندیشان دیگر، نزد حضرت خواستار ابقای معاویه و قدرت جویانی چون او شدند.(۲)

اما از آنجا که حس شنوایی امام علیه السلام جز به ندای عدالت خواهی گوش نمی سپرد و افق دیدگان او نیز جز بر روی حق گشوده نمی شد، به زودی عزم خویش را در عزل کارگزاران پیشین به کار برد و آنان را یکی پس از دیگری معزول کرد. در این میان مشکل معاویه بیش از دیگران خودنمایی می کرد. علی علیه السلام یاران خود را گردآورد و برای رفع آن با آنان به مشورت پرداخت و در پایان جریر بن عبدالله بجلی را که فردی دیندار و سخنور بود، برای راهنمایی معاویه به شام فرستاد. جریر نامه حضرت را برای معاویه بازخواند و آنگاه به نصیحت او پرداخت. معاویه چند روزی پیک امام را نزد خود نگه داشت و از پاسخ قطعی خودداری ورزید.

۱- . ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج۴.

۲- . تجارب الامم، ابن مسکویه الرازی، ج۱، ص۲۹۷.

حضرت دگربار، یاران ویژه را گرد آورد و نتیجه رایزنی های پیشین را به آنان گوشزد کرد. اندیشه امیرالمؤمنین علیه السلام بر آن بود که بی درنگ به سوی شام حرکت نمایند تا فرصت جمع آوری نیروی گسترده و قوت یابی را از معاویه بگیرند. تمام مردم با حرکت و پیشروی به سوی شام مخالف بودند؛ مگر پنج نفر که عمرو بن حمق خزاعی یکی از آن ها بود. آنان نزد امام به پا خاستند و گفتند: ای امیرالمؤمنین! این مردم از کشته شدن می ترسند، اگر درنگ کنی، معاویه قوت گیرد و کارها دشوارتر شود. ما آرزو داریم یا بر دشمن پیروز گردیم و یا در رکاب تو به شهادت رسیم.(۱)

چون حضرت ناخشنودی مردم از رفتن به جانب شام را دید، تا برگشتن جریر بن عبدالله در کوفه ماند و آنگاه به سوی شام حرکت کرد. پس از پیمودن مسافتی از راه، از پیوستن عمرو بن عاص به معاویه و کجروی مردم دمشق آگاه گردید. وجود جنگ برای همگان قطعی شده بود. بار دیگر با مردم به مشورت پرداخت. سران سپاه و دانایانی چند از مردم به سخن پرداختند. عبدالله بن بدیل خزاعی درباره معاویه و ویژگی های اخلاقی او گفت: فرزند ابوسفیان آن چنان اسیر هوای نفس و دربند مقام ریاست است که هرگز با شخص پاک و عدالت خواهی چون امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نخواهد کرد.

در این هنگام جمعیت یک صدا سخنان او را تأیید کردند. آنگاه حجر بن عدی و عمرو بن حمق خزاعی در میان مردم برخاستند و با صدای بلند از اهل شام و مرام آنان بیزاری جستند و به لعن و نفرین معاویه پرداختند. امیرالمؤمنین علیه السلام عزم آنان را ستود، اما از گفتار توهین آمیز بازشان داشت.

۱- . الفتوح، ص۴۶۵.

عمرو بن حمق گفت: یا امیرالمؤمنین! مگر ما بر حق و آنان بر باطل نیستند؟! حضرت پاسخ داد:

درست است شما بر هدایت و آنان گمراهند. اما من به دلایلی چند، شما را از این گفتار باز می دارم:

الف. معاویه به این گفتار سزاوار است ولی دوست ندارم زبان پاک شما به بدگویی او آلوده شود.

ب. اخلاق اسلامی و شرافت فردی و خانوادگی با چنین برخوردی سازگار نیست.

ج. روش من نخست راهنمایی افراد است. نزد من پسندیده تر آن است که دعا گویید و از پروردگار بخواهید آنان را به راه راست هدایت کند.

در این هنگام، عمرو بن حمق خزاعی پیش روی علی علیه السلام ایستاد و گفت: ای امیرالمؤمنین! بیعت من با تو نه از روی منفعت خواهی بود و نه در هوای مقام و ریاست دنیوی، بلکه از این رو پیروی تو را بر خود واجب می دارم و هرگز از فرمانت سر برنمی تابم، که فضیلت و شرافت تو نزد من چنان فراوان است که تنها به ذکر سه خصلت بر سبیل اقتضا اشاره می کنم:

الف. شجاع ترین فرد از آفریدگان خدای هستی.

ب. در خلقت و مروّت پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله بی همتایی.

ج. مخزن دانش و اسرار مصطفی می باشی.

اما در شرافت، نزدیک ترین مسلمان در میان یاران و نزدیک ترین خویشاوند در میان قومان و نخستین ایمان آورنده در میان هدایت یافتگان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می باشی. آری این ها که بر شمردم، طاعت تو را در نزد من واجب و محبت تو را در نهادم بر هر عشقی غالب نموده است.

اگر در راه خرسندیِ تو کوه ها را از جا برکنم، نزدم بسی آسان است و چنین می دانم که یکی از هزاران حقوق واجبی را که از تو بر گردن دارم، انجام نداده ام.

سخنان عمرو که نمودار ایمان ژرف و تلاش پایدارش بود، بر قریحه پاک علی علیه السلام خوش افتاد و برایش بدین گونه دعا کرد: «اللّهم نوّر قلبه بالتقی و اهدنا الی الصراط المستقیم؛(۱) پروردگارا! قلب او را به نور تقوا روشن کن و ما را به راه راست هدایت فرما.»

آنگاه فرمود: «ای عمرو! کاش در لشکر من صد مرد مانند تو می بود!»(۲)

چون به نزدیک صفین رسیدند و از حضور معاویه در آن آگاه شدند، حضرت یاران خود را فراخواند و با آنان به مشورت پرداخت. تنی چند از سران سپاه امام بر سر جان خویش با حضرت بیعت کردند که عمرو بن حمق خزاعی یکی از آنان بود و برخی، آنان را همان «شرطه الخمیس» معروف امیرالمؤمنین علیه السلام دانستند.

اصحاب سرّ حضرت

پنج تن از یاران نزدیک امام که عمرو بن حمق خزاعی یکی از آنان بود، نزد علی علیه السلام آمدند و از او خواستند تا آشکارا نظر خود را درباره خلفای پیشین بیان دارد. حضرت که چنان گفتاری را در آن روزگار خطیر به سود اسلام نمی دانست، خواسته آنان را نپذیرفت. اما نامه ای نوشت و به یاران ویژه خود فرمان داد تا در روزگاران پسین، در هنگام مناسب برای شیعیان بازخوانند و

۱- . الفتوح، ۴۹۶ و اخبار الطوال، ص۱۶۵.

۲- . سفینه البحار، محدث قمی، ج۲، ص ۳۶۰.

آنـان را از انـدیشه بلنـد امـام درباره رخـدادهای پس از رحلت پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله آگاه گرداننـد. این نامه در کنار خطبه «شقشـقیه» گواه گویایی بر مظلومیت خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله به ویژه فضای جانکاهی است که مولای متقیان در آن می زیسته است. متن نامه در برخی از تواریخ از جمله در «الغارات» ثقفی آمده که چکیده آن بدین قرار است:

«پس از رحلت رسول خـدا صـلی الله علیه وآله هرگز در خیـالم نمی گنجیـد و بر خاطرم نمی گـذشت که عرب بعـد از محمد صلی الله علیه وآله در امر خلافت، از اهل بیتش روی گرداننـد و آن را به دیگری سپارند. من مدتی از بیعت باز ایسـتادم، زیرا خود را از هر کس دیگر بـدین امر سـزاوارتر می دیـدم، درنگ کردم تا وقتی دیدم برخی از مردم از دین خدا باز می گردند و به خلاف دین محمـد صـلی الله علیه وآله و آیین ابراهیم خلیل علیه السـلام دعوت می کننـد. اگر به یاری دین برنخیزم، در آن رخنه پدیـد می آیـد و بنای مسـلمانی ویران می شود که مصـیبت آن نیز از محروم شـدن من از حقّم (حکومت) که زوال پذیر اسـت، بزرگ تر است. در آن هنگـام نزد ابـوبکر رفتم و بیعت کردم و برای یـاری اسـلام به پـا خاسـتم تـا این که باطـل نـابود گردید. من همواره مصاحب و نیک خواه او بودم، تا مرگش فرا رسـید. یقین داشـتم که اگر رفاقت و همکاری شدید عمر با او نبود، ابوبکر راه مرا به سوی خلافت نمی بست. امـا به سـبب همـان دوستی و همکـاری که بین آن دو بود، حکومت را به عمر داد. پس از پایان زندگی عمر نیز بر همین اندیشه بودم، لیکن او مرا ششمین نفر شورای خلافت قرار داد؛ چون می دانست اگر خلافت به من رسد، در مدار اصـلی خود قرار می گیرد و دیگر به دست آنان نخواهد رسید. پس آن ها نیز به امید آنکه روزی بر آن چنگ اندازنـد، حکومت را به عثمان دادند. یکی از آنان گفت: ای پسـر ابوطالب! چقدر بر حکومت آرزومندی! گفتم: تو از من بدان آرزومندتر هستی. من آرزوی میراث

خویش را دارم و حقی را که خدا و رسولش برای من قرار داده اند، طلب می کنم. آیا من بدان سزاوارترم یا شما که من را از حق خودم دور می سازید؟! آن ها با شنیدن این سخن تعجب کردند و از پاسخ بازماندند! (إِنَّ اللّهَ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ).(۱)

نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به یاران نزدیک خود، نشانگر نکات زیادی است که در اینجا به طور کوتاه به سه نکته از آن اشاره می شود:

۱. نوشتن چنین نامه ای از سوی علی علیه السلام در آن موقعیت حساس و دستور آن حضرت بر باز خواندن آن برای شیعیان آن هم در هنگام مقتضی، گواه گویایی است بر اطمینان ژرف امام از تعهد و روشن بینی درخواست کنندگان که عمرو بن حمق نیز یکی از آن هاست.

۲. در این نامه که با دست خط مبارک خود امیرالمؤمنین علیه السلام نگاشته شده است، به رخداد غدیر و حقوق خدادادی آن حضرت اشاره مستقیم شده و از این رو دشمنان شیعه نیز در بستر تاریخ تلاش زیادی برای از بین بردن آن به کار برده اند. این نامه برای دشمنان تشیع از چنان اهمّیتی برخوردار بود که معاویه با بهانه گیری های گوناگون، تمام درخواست کنندگان و آگاهان از آن را به شهادت رساند؛ حتی درباره حجر بن عدی نیز شفاعت نزدیکان خود را نپذیرفت و جهت دستگیری و کشتن عمرو بن حمق خزاعی برای کارگزاران خویش بخشنامه رسمی فرستاد.(۲)

۳. اهمیت و برجستگی نامه چنان بود که معاویه و دیگر دشمنان تشیع با تمام سعی خود در از بین بردن آن ناکام ماندند و سرانجام در عرصه فرهنگی

۱- . ترجمه الغارات، عبدالمجید آیتی، ص۱۱۱ و الامامه و السیاسه، ابن قتیبه، ج۱، ص۱۵۴.

۲- . تاریخ طبری، محمدبن جریر طبری، ج۴، ص۹۴.

به تحریف چهره راویان و مخدوش ساختن معنویت درخواست کنندگان پرداختند. نام عبدالله بن وهب راسبی را ـ که پیش از وجود نامه، در نهروان به دست امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شده است. ـ در ردیف درخواست کنندگان نامه آورده اند و شگفت تر این که، از او نیز به عبدالله بن سبا (غالی خیالی) تعبیر کرده اند!(۱)

ظلم ستیزی و زندگی مخفی

عمرو از دلباختگان امیرالمؤمنین علیه السلام بود. دوستی آن حضرت در ژرفای جانش جای داشت. خانه کوچک قلبش، عرصه بی انتهایی از معرفت خدا و یاد او شده بود. او همه این ها را از راهنمایی پیامبر صلی الله علیه وآله و دوستی علی علیه السلام می دانست. هیچگاه شیفته دنیا و مقامات زودگذر آن نشد و با دشمنان حقیقت که در آن روزها بازار گرم و دلفریبی نیز داشتند، انباز نگشت. هرجا افقی در یاری اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله گشوده می دید، بی درنگ بدان می پیوست. در قیام حجر بن عدی که بر ضد ستم معاویه و در دفاع از حریم خاندان رسالت بر پا شد، پیشگام بود. در هجوم سربازان زیاد بن ابیه بر یاران حجر، مردی از «بنی حمراء» گرزی بر سرش کوبید، عمرو آن صحابی رشید پیغمبر صلی الله علیه وآله از شدت و گرانیِ آن بر زمین افتاد. چون از سران قیام حجر به شمار می رفت، یاران بی درنگ تن نیمه جانش را از میدان بیرون بردند و در خانه یکی از شیعیان پنهان کردند.(۲)

۱- . انساب الاشراف، بلاذری، ج۴، ص۱۳۵.

۲- . تاریخ طبری، ج۶، ص۱۴۲؛ ابن قتیبه، ص۲۹۱؛ الاستیعاب، ج۳، ص۲۵۷؛ الکامل، ج۲، ص۴۵۹ و ابن کثیر، البدایه و النهایه ، ج۸، ص۵۲.

پس از چند ماه، جراحتش بهبود یافت و چون مأموران زیاد در پی او بودند، شبانه از کوفه گریخت. بنی امیه، عمرو بن حمق و دوستانش را بسیار دشمن می داشتند و برای از بین بردن آنان تلاش فراوان می کردند. حکومت پلیسی معاویه از هر ترفندی برای نابودی مخالفان سود می جست و از این رو عمرو پس از صلح امام حسن علیه السلام مخفی می زیست و جاسوسان بنی امیه همواره به دنبالش بودند. ذهبی می نویسد:

چون معاویه به حکومت رسید، گفت: «عمرو بن حمق با قوم خزاعه از طرفداران نیرومند علی بود و اکنون خبری از او نیست.» آنگاه به زیاد بن ابیه حاکم عراق نوشت: «هر جا او را یافتی، بی درنگ ما را آگاه ساز و بدان که او بر پیروی از راه علی چنان پایدار است که پس از شهادت او و صلح حسن نیز، حاکمیت بنی امیه را نمی پذیرفت و همواره در پی نابودی آن بود، هر جا روزنه ای در دشمنی ما گشوده می دید، به آن داخل می شد. در قیام حجر بن عدی که چندی پیش در کوفه پا گرفت، عمرو فعالانه شرکت جست و جزو سران آن به شمار می رفت. در برخوردی که بین سربازان ما و قیامگران رخ داد، مجروح شد و از آن پس خبری از او نیست.»(۱) چنان که یاد شد، عمرو در خانه یکی از شیعیان کوفه پنهان بود(۲) تا جراحتش بهبود یافت. سپس همراه رفاعه بن شداد که او نیز یکی از بزرگان شیعه به شمار می رفت، شبانه از کوفه گریخت. شب راه می رفتند و در روز خود را از چشم مردم پنهان می داشتند. بدین سان مدتی گذشت. سرانجام در نزدیک شهر موصل، در کنار روستای نسبتاً بزرگی غاری دیدند که از

۱- . تاریخ الاسلام، الذهبی، ج۸، ص۸۸.

۲- . تاریخ طبری، ج۶، ص۱۴۲ و الکامل فی التاریخ، ج۲، ص۴۵۹.

نظر آنان مکان مناسبی ــ هر چند در کوتاه مدت ــ برای زندگی به شمار می رفت. غار در منتهی الیه کوه در بلندترین نقطه آن واقع بود. مکان غار از نظر جغرافیایی برای آنان موقعیتی ویژه داشت. عمرو و رفاعه با بهره گیری از آن موقعیت می توانستند به خوبی از اطراف خود مواظبت کنند و گروه های تجّسس دشمن را از دورترین ناحیه زیرنظر بگیرند. از این رو به سوی غار رفتند و خود را در آن مخفی کردند.(۱)

هر چند جایگاه غار برای آن دو چشم انداز مناسبی به شمار می آمد، اما وجود آن ها نیز از دورترین منطقه، حتی از لابلای تپه ها و کوره راه های دور در چشم رهگذران و کشاورزان آن وادی متبلور بود. چندی گذشت تا این که برخی از مردم روستا که از آن سو رفت و آمد روزانه داشتند، به تدریج از وجود آن دو آگاه شدند و به کدخدای منطقه خبر دادند. کدخدا همراه گروهی از مردم و جمعی از ملازمان به سمت غار حرکت کرد. عمرو بن حمق و رفاعه بن شداد که از دور نظاره گر آنان بودند، نخست آهنگ گریز کردند، اما وضع جسمانی عمرو از فرار بازشان داشت. شکم عمرو بن حمق، آن صحابی باوفا و دیرین رسول خدا صلی الله علیه وآله آب آورده بود.(۲) و ضعف بدنی شدید، او را از دفاع کردن و یا گریختن و نجات یافتن مانع می گشت. عمرو چاره ای جز تسلیم شدن نداشت، و حتی از پایان کار خود آگاه بود.

شهادت

سالیان پیش، آن هنگام که او هنوز در دوران جوانی به سر می برد و گه گاه

۱- . المعارف، ص۲۹۱؛ الاستیعاب، ج۳، ص۲۵۷ و البدایه و النهایه ، ج۸، ص۵۲.

۲- . الکامل، ج۲، ص۴۹۲.

با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نشستی تنها و دوستانه داشت، از زبان مبارک آن حضرت، از نحوه شهادت و شمایل قاتلان خود آگاه شده بود. یعقوبی به روشنی تصریح کرده که عمرو هنگام مشاهده جمعیت، تکبیر گفت و از سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره شهادت خویش یاد کرد.(۱)

برخی از مورخان، دستگیری و شهادت عمرو بن حمق را در اثر مارگزیدگی دانسته و تصریح کرده اند: عمرو بن حمق در نزدیکی موصل به غاری پناه برد. چون برای دستگیری اش رفتند، ماری او را گزیده بود و مأموران، عمرو را مرده یافتند. آنگاه سر او را بریدند و به نزد معاویه فرستادند.(۲)

روشن است که سابقه «مارگزیدگی» بر گرفته از نقشه ها و تبلیغات معاویه است. زیرا برای فرزند ابوسفیان که گستره قلمروش بر پایه تزویر اداره می گشت، ترفندهای این چنینی بس عادی بود. به هر حال آنچه از بررسی تواریخ به خوبی روشن است، ناتوانی عمرو بن حمق بر اثر مریضی یاد شده است که به جز اندکی از مورخان جملگی بر آن تصریح کرده اند. رفاعه بن شداد جوانی بی باک و نیرومند بود؛ خواست تا در برابر هجوم دشمن از عمرو دفاع کند اما عمرو او را از نبرد بازداشت و گفت: پیکار تو برای من سودی نخواهد داشت. اگر می توانی، خویش را برهان، شاید که در آینده برای اسلام سودمند گردی. رفاعه بر اسب نشست. بر گوشه ای از جمعیت حمله برد. هر چند با تیر یکی از تیراندازان مجروح گردید، لیکن راهی گشود و جان به سلامت برد. به هر حال عمرو به دست کدخدا و همراهان گرفتار آمد. چون از نامش پرسیدند؛ پاسخ داد: «آن کسی هستم که اگر رهایش کنید، برای شما از کشتن او بهتر است.» او را

۱- . تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۱۶۴.

۲- . المعارف، ص۲۹۱ و الاستیعاب، ج۳، ص۴۸۹.

به نزد حاکم موصل بردند. فرماندار موصل عبدالرحمن بن عثمان ثقفی، خواهرزاده معاویه بود. چون از جانب پدر نسب معروفی نداشت! در میان مردم خود را با نام مادر خود یعنی ابن ام حکم می خواند. عبدالرحمن عمرو را شناخت. بی درنگ پیکی به سوی شام گسیل داشت و معاویه را از دستگیری عمرو آگاه کرد. معاویه در پاسخ نوشت: «به من خبر رسیده است که او با زوبین نُه بار در بدن عثمان فرو برده است. پس شما نیز او را با همان رفتار به قتل رسانید.» مأموران پیکر عمرو را زیر ضربات زوبین گرفتند و در نخستین یا دومین ضربه به شهادت رسید.(۱)

عبدالرحمن از دشمن ترین مردم به مولای متقیان علی علیه السلام بود. زیرا مادرش خواهر معاویه بود و از سوی دیگر، پدرش عثمان ثقفی در جنگ حنین به دست علی علیه السلام کشته شده بود. او کینه رسول خدا صلی الله علیه وآله و علی مرتضی علیه السلام را از جاهلیت در دل داشت و با یاران و شیعیان آنان سخت دشمنی می ورزید. عمرو هم صحابی کوشا و باوفا بود که افتخار تفقّد و دعای مخصوص پیامبر صلی الله علیه وآله را همراه داشت و هم شیعه مخلص و مبارز جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار می آمد. از این رو عبدالرحمن پس از آنکه او را به بدترین وجه به شهادت رساند، سراز بدنش جدا کرد و به کوفه نزد زیاد بن ابیه فرستاد. زیاد سر او را بر نیزه کرد و به گونه ای آشکار روانه شام نمود.(۲)

ص:۲۱۰

۱- . تاریخ طبری، ج۲، ص۲۶۵؛ یعقوبی، ج۲، ص۱۶۵؛ الطبقات الکبری، ج۴، ص۳۰۴، الکامل فی التاریخ، ص۴۹۲؛ اسدالغابه، ج۴، ص۲۱۹؛ ابن خلدون، العبر، ج۳، ص۱۴ و ابن عبدالوهاب، نهایه الارب فی فنون الادب، ج۲۰، ص۳۳۴.

۲- . انساب الاشراف، ج۲، ص۲۸۱.

سر عمرو به دربار معاویه رسید. هم چنان که یاد شد، عمرو از یاران بزرگ و پارسای رسول خدا صلی الله علیه وآله بود و پس از رحلت حضرت نیز یکی از شخصیت های انقلابی و ظلم ستیز به شمار می رفت. او همواره در پیشاپیش رخدادهای حق جویانه قرار می گرفت و در جهان اسلام چهره ای معروف داشت. مسلمانان آگاه، به دیده شخصیتی با عظمت به او می نگریستند. معاویه که در عرصه قدرت جز از افق سیاست به دوام و نفوذ خود نمی نگریست، بر آن شد تا از خون عمرو بن حمق سود گیرد و شوکت بنی امیه را بیش از پیش در چشم مخالفان، نمایان سازد.

ابن اثیر می نویسد: چون فرستاده زیاد بن ابیه سر عمرو بن حمق خزاعی را به دربار دمشق گسیل داشت، معاویه نیز برای ترساندن مردم دستور داد تا آن سر را بر نیزه زدند(۱) و در میان شهر و محله های اطراف گرداندند.(۲) سپس بر دروازه شام که پر رفت و آمدترین مکان شهر بود، نصب کردند تا مردمی که شاهد گرداندن آن نبوده اند، به نیکی بنگرند.(۳)

بیشتر مورخان نوشته اند که: «کان اول رأسٍ حمل فی الاسلام من بلد الی بلد؛(۴) سر عمرو بن حمق نخستین سری بود که در اسلام گرداندند و از شهری به شهر دیگر بردند.» و یزید نیز که خود را فرزند خلف پدر می دانست، به پاس داشت سنت معاویه، سر امام حسین علیه السلام فرزند و جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله را بر نیزه در بلاد گرداند.

۱- . اسدالغابه، ج۴، ص۲۱۹.

۲- . دائره المعارف، ج۱۳، ص۴۸۹.

۳- . انساب الاشراف، ج۵، ص۲۸۲.

۴- . المعارف، ص۲۹۱؛ الاصابه، ج۴، ص۶۲۴؛ الاستیعاب، ج۳، ص۲۵۸؛ طبقات الکبری، ج۴، ص۳۰۴؛ تاریخ الاسلام، ج۸، ص۸۸ و البدایه و النهایه ، ج۸، ص۵۲.

بُعد علمی

عمرو بن حمق خزاعی از دانشمندان مشهور صدر اسلام است. معارف پژوهانِ فراوانی از نقاط مختلف جهان، به ویژه در سال های سکونت او در شام، به نزدش می رفتند و از دانشش بهره می بردند. روایاتی نیز در کتب تاریخ و حدیث از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله به نقل از عمرو بن حمق آمده است، که در اینجا تنها به دو روایت اشاره می گردد:

۱. عن رفاعه قال: حدثنی اخی، عمرو بن حمق قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: «ما من رجلٍ أمن رجلاً عن دمه فقتله فانا بریءٌ من القاتل و ان کان المقتول کافراً»؛(۱) رفاعه گفت: برادرم، عمرو بن حمق برایم نقل کرد که از پیغمبر صلی الله علیه وآله شنیدم، که فرمود: «از مردانگی به دور است که فردی، مردی را در پناه خود گیرد (به او امان دهد.) و زنده بودنش را تعهد کند، آن گاه او را بکشد. من از چنین کشنده ای بیزارم، هر چند مقتول، کافر باشد.»

رفاعه بن شداد، راوی دوم حدیث، پرورش یافته مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام است و از عمرو بن حمق استفاده علمی فراوانی برده و تا واپسین لحظات عمر همراه او بوده است.

۲. حدثنا ابویوسف عن عبدالرحمن بن شریح المعافری عن عمیره بن عبدالله المعافری یقول: حدثنی ابی انه سمع عن عمرو بن الحمق انه قال: قال رسول الله ۹: «تکون فتنه اسلم الناس فیها او قال: خیر الناس فیها الجند العربی.»

ص:۲۱۲

۱- . التهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج۲، ص۴۸۶.

قال: عمرو فلذالک قدمت علیکم؛[(۱)] ابویوسف از عبدالرحمن بن شریح معافری و او از پسر عموی خود عمیره بن عبدالله معافری و او از قول پدرش نقل کرد: شنیدم که عمرو بن حمق خزاعی گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «فتنه ای خواهد آمد که سالم ترین مردم یا بهترین آنان در آن فتنه، سپاه عرب هستند.» عمرو گفت: برای همین فرموده حضرت بود که من نزد شما آمدم.

عمرو بن حمق در عصر «ممنوعیت حدیث» می زیست ولی همواره حدیث پیامبر صلی الله علیه وآله را آشکارا باز می گفت و مردم را با کلام و زندگی آن حضرت آشنا می کرد. او از صحابه ای است که امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان نخستین ایمان آورنده یاد کرده[(۲)] و از راویان مشهور حدیث غدیر است.[(۳)]

عمرو بن حمق در نگاه معصومین علیهم السلام

عمرو بن حمق از آغاز پذیرش اسلام، لحظه ای قرار نداشت. قلبش مالامال از عشق به خدا بود. نام خدا زبانش را به خود مشغول می داشت. چون زبانش از ذکر باز می ایستاد، ندای حق روحش را بر می انگیخت و تسبیح الله از سینه اش به گوش می رسید. سعادت را در پیروی از پیامبر و اهل بیت او می دید. هوش و تلاش او باعث گشت تا به سرعت در ردیف بزرگ ترین صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله قرار گیرد و از دعای مخصوص

۱- . الاصابه فی تمییز الصحابه، ج۴، ص۶۲۶ و المعرفه و التاریخ، ج۱، ص ۳۳۰.

۲- . الصحیح فی سیره النبی، ج۲، ص۲۱۸.

۳- . الغدیر، ج۱، ص۵۸.

پیامبر صلی الله علیه وآله بهره مند گردد. رسول خدا صلی الله علیه وآله در حضور یاران خویش، عمرو را این گونه دعا فرمود: «اللهم امتعه بشبابه»؛ خداوندا! به جوانی اش برکت ده! در اثر همین دعای آن حضرت بود که عمرو بن حمق در هشتاد سالگی هیچ موی سفیدی در سر و صورتش یافت نمی شد.(۱)

حضرت علی علیه السلام در جنگ صفین درباره اش فرمود: «اللهم نوّر قلبه بالتقی و اهدنا الی الصراط المستقیم»؛ پروردگارا! قلب او را به نور تقوا روشن کن و ما را به راه راست هدایت فرما. ای عمرو! کاش صد نفر مانند تو در لشکر من بود.(۲)

امام حسین علیه السلام از شهادت عمرو بن حمق خزاعی به دست معاویه، بسیار ناراحت گردید. آن حضرت نامه ای به معاویه نوشت و او را بدین گونه سرزنش کرد: «اولست قاتل عمرو بن حمق صاحبُ رسول الله صلی الله علیه وآله العبد الصالح الذی ابلته العباده فنحل جسمه و اصغّر طائراً انزل علیک من رأس الجبل ثم قتله جرأةً علی ربّک استخفافاً بذالک العهد؛ آیا تو قاتل عمرو بن حمق نیستی؟ آن بنده شایسته ای که در عبادت خداوند پیکرش لاغر و ناتوان و چهره اش زرد و رنجور شده بود. تو، او را کشتی در حالی که به او امان داده بودی، آن چنان امانی که اگر به مرغان آسمان داده بودی، از کوهستان ها به سویت می آمدند، آنگاه ناجوانمردانه خونش را ریختی. تو بر پروردگارت گستاخ شده ای و پیمانش را در هم شکسته ای.»(۳)

۱- . الاصاب ه، ج۴، ص۶۲۴؛ اسدالغابه، ج۴، ص۲۱۸؛ تهذیب التهذیب، ج۸، ص۲۲ و البدایه و النهایه ، ج۸، ص۵۲.
۲- . الفتوح، ص۴۹۸ و سفینه البحار، ج۲، ص ۳۶۰.
۳- . تعلیقات، ص۲۴۶.

سخن امام حسین علیه السلام اشاره به امانی است که معاویه در صلح با امام حسن علیه السلام به شیعیان داده بود.

پیامد شهادت عمرو بن حمق

شهادت عمرو بن حمق، یار وفادار حضرت محمد صلی الله علیه وآله و امام علی علیه السلام از رخدادهای دردناک جهان اسلام بود. مؤمنان آگاه از شنیدن آن به سوگ نشستند و بر غربت اسلام اشک ریختند. موج اعتراضات بالا گرفت. سخنان انتقادآمیز مسلمانان، به ویژه صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله به دربار دمشق رسید و خیال معاویه را پریشان نمود. او که تا آن لحظه از کشتن عمرو بن حمق با افتخار سخن می گفت و مردم را از هر سو به تماشای سر بریده وی فرا می خواند؛ ناگهان تغییر روش داد و مرگ عمرو بن حمق را بر اثر «مار گزیدگی» اعلام کرد.

مورخان چندی نیز از روی غفلت و یا تعصبات سیاسی و مذهبی از گفتار معاویه پیروی کرده اند و نوشته اند: «دخل غاراً فنهشته حیّةٌ فقتلته. فبعث الی الغار فی طلبه فوجد میتاً»؛ عمرو داخل غاری شد. ماری وی را گزید و از دنیا رفت. چون برای دستگیری اش آمدند، او را مرده یافتند.

از میان مورخان مسلمان، تنها ابن قتیبه و ابن عبدالبر قرطبی به دام چنین ترفندی نیفتاده اند. پیامد شهادت عمرو بن حمق برای فرزند هند چنان سنگین بود که در واپسین لحظات زندگی برخود می پیچید و از انجام آن می نالید. ابن اعثم کوفی می نویسد: «معاویه در بستر مرگ با رنج و اندوه می گفت: مرا با تو چه افتاده بود ای حجربن عدی! و نیز چه افتاده بود مرا

با تو ای عمروبن حمق خزاعی! چرا با تو خلاف کردم، ای پسر ابوطالب؟ و چندان بی قراری کرد تا از هوش رفت.»(۱)

زن عمرو در زندان

آمنه زن عمروبن حمق نخستین زنی بود که در اسلام به جرم مبارزات شوهر، به زندان افتاد. او فشار غل و زنجیرهای سنگین را تحمل کرد و ماه ها در یک اتاق تاریک به سر برد. پیکرش بر اثر رنج های فراوان و کمیِ آب و غذا بسیار نحیف شده بود. سرانجام در یکی از روزها چند مأمور با شتاب و پرخاش به سوی او آمدند و جسم نسبتاً سنگینی را به دامنش پرتاب کردند. نخست از شدت تعجب چیزی نفهمید. اما پس از چندی که به دقت نگریست، سرِ شوهر را در دامن دید. زن مدت کوتاهی خاموش بود و باحیرت به چهره خون آلود شوهر نگاه کرد. آمنه چهره خود را خراشید و در برابر مأموران معاویه گفت: «ای وای از مظلومیت تو در این دنیای پست و این تنگنای دردناکی که ستمگران برایت فراهم آورده اند! درود و سلام بر همسری که مرا همیشه دوست می داشت و امروز هم به دیدار من آمده است، تا هرگز از یادش نبرم!»(۲)

مقبره عمرو

به دستور معاویه، سر از تن عمرو بن حمق جدا کردند و پیکرش را در کنار شهر موصل، بر بالای تپه ای گذاردند. کسی جرأت دفن کردن پیکر او را نداشت.

ص:۲۱۶

۱- . الفتوح، ص۸۰۹.

۲- . تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۱۶۵ و اسدالغابه، ج۴، ص۲۱۸.

سرانجـام پس از چنـد روز که غلام عمرو بن حمق از شـهادت اربـابش آگاه شـد، بـدن پاک آن شـهید راه امامت را به خاک سپرد. معزالـدوله دیلمی در قرن پنجم هجری برای عمروبن حمق مقبره ای ساخت و خادمی نیز بر آن گماشت. هم اکنون مزار عمرو بن حمق در غرب شهر موصل، زیارتگاه شیعیان و مورد احترام سایر مسلمانان است.(۱)

غلام عمروبن حمق

زاهر، غلام عمروبن حمق خزاعی نیز از شـیفتگان خانـدان رسول خدا صـلی الله علیه وآله بود. محمد بن سـنان زاهری، محدث معروف شـیعی از نسل اوست. زاهر در سال ۶۰هـ.ق برای انجام حـجّ و زیارت کعبه به مکه رفت و امام حسـین علیه السـلام را ملاقات کرد و از عزم آن حضـرت برای سـفر به سوی عراق آگاه گردید. او که شوق جهاد و عشق به شـهادت در راه معبود را از دوران بسـیار دور، در مکتب سـرخ علوی از اربـاب فـداکار خود، عمروبن حمق خزاعی به نیکی آموخته بود، بی درنـگ به کاروان امام حسین علیه السلام پیوست.

صبح عاشورا در حالی که در صف نخست یاران امام حسـین علیه السـلام قرار داشت، در نبردی دلاورانه، در اولین هجوم سپاه یزید به شهادت رسید.

حضرت مهدی علیه السلام در زیارت ناحیه مقدسه می فرماید: السلام علی زاهرٍ مولا عمروبن حمق خزاعی.(۲)

سلام بر زاهر! همو که غلام آزاده شده عمرو بن حمق خزاعی است.

۱- . مراقد المعارف، ج۳، ص۹۳.

۲- . ناسخ التواریخ، ج۳، ص۲۴ و منتهی الآمال، ص۲۸۳.

۹.ابوالأسود دوئلی شاعر ایمان و ولایت

مطلع

ص:۲۱۸

۹

ابوالأسود دوئلی

شاعر ایمان و ولایت

جواد محدّثی

ص:۲۱۹

مطلع

شناخت چهره های ادب، که توان علمی و زبان ادبی خویش را وقف راه حق و دفاع از «آل الله» کرده اند، بر ما فرض است و شخصیت آنان برای شاعران و ادیبان ما، بویژه نسل جوان، الگوست.

از این رهگذر، با چهره ابوالاسود دوئلی، شاعر نامدار شیعه و موالی خورشید ولایت و مدافع حریم اهل بیت آشنا می شویم.

شناخت اجمالی

ابوالاسود دوئلی، از چهره های معروف شیعی است که نامش در کتاب های حدیث و شعر و ادب، فراوان به چشم می خورد. وی از بزرگان اصحاب امام علی علیه السلام و امام حسن و امام حسین و امام سجاد علیهم السلام و از شاعران مبرّز شیعه در قرن اول هجری بود.

اهل یمن بود و در جاهلیّت به دنیا آمد. وقتی حضرت رسول صلی الله علیه وآله به نبوّت مبعوث شد، کودکی سه چهار ساله بود. آنگاه که پیامبر اسلام، حضرت امیر علیه السلام را در یک مأموریت به یمن فرستاد، آنجا با حضرت علی علیه السلام آشنا شد و با شعر خود او را ستود. تا پایان عمر ۸۵ ساله خویش،

ص:۲۲۱

پیوسته مدافع اهل بیت علیهم السلام و یاری گر حق و ستایشگر خاندان نور و طهارت ماند. در گذشت او را در سال ۶۹ هجری در بصره نوشته اند.

گرچه درباره زادگاه او، سال تولدش و زمان مسلمان شدنش، نقل های متفاوتی است، اما آن چه برای ما مهم است، شخصیت فکری و روحی و حمایت گری او از «آل الله» و به کار گرفتن زبان شعری و ادبی در مسیر هدف والا و احیای حق و جلوه های برجسته او در زمینه علوم ادبی و شعر است. ابوالفرج اصفهانی او را تابعی، فقیه، شاعر، محدث، امیر، نحوی، زاهد و... و پیش از هر چیز، یکی از چهره های شیعه می شمارد.

ابوالأسود دوئلی، بخش آخر عمر خود را در مدینه گذراند و سپس به بصره کوچ کرد و در ایّام جنگ صفیّن، در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام با شورشیان و قاسطین جنگید و در جنگ نهروان هم حضور داشت.

محبّت مولی

از ویژگی های بارز ابوالأسود، دلدادگی او نسبت به خاندان وحی، به خصوص امیر قافله عشق، علی علیه السلام بود. این شیفتگی زبانزد خاص و عام بود. خود او نیز، هر جا که مناسبتی پیش می آمد، با زبان فصیح و بیان قوی وقدرت ادبی که داشت، این عشق و ولا را آشکار می کرد و هراسی هم نداشت.

روزی «زیاد بن ابیه» در مورد حب علی علیه السلام از او پرسید. بی درنگ پاسخ داد: «محبت علی علیه السلام در قلبم روزافزون است، هم چنان که محبت معاویه در دل تو رو به افزایش است. من با حبّ علی، خدا وبهشت را می طلبم، تو با محبت معاویه، دنبال دنیا و جلوه های آنی.»

نقل شده که در دوران بصره، همسایگانش هواداران عثمان بودند و او را می آزردند و گاهی شب ها به طرف خانه او سنگ پرتاب می کردند. صبح که می شد، ابوالأسود از آنان شکایت می کرد. می گفتند: ما نبودیم و نیستیم، بلکه این خداست که تو را سنگباران می کند. می گفت: دروغ می گویید، اگر خدا سنگباران کند، خطا نمی زند، این شمایید که خطا می زنید و به هدف نمی خورد.

یک بار هم در پاسخ به طعنه های «بنی قشیر» که او را بر «علی دوستی»اش ملامت می کردند، شعری سرود، با این مضمون:

«فرومایگان بنی قشیر می گویند: تو پیوسته علی را از یاد نمی بری. آری، من به شدت به محمد صلی الله علیه وآله، عباس، حمزه و وصیّ، عشق می ورزم. چون خدا آنان را دوست دارد، دوستشان دارم و هنگام رستاخیز با همین محبت خواهم آمد. اگر محبت اینان، رشد و حق باشد، به حق رسیده ام و اگر گمراهی باشد، من خطا نکرده ام.»

گفتند: ابوالأسود! با این سخن آخر، به شک افتاده ای!

پاسخ داد: مگر کلام خدا را نشنیده اید که فرموده است: «ما یا شما بر هدایت یا در گمراهی آشکار هستیم»، آیا خدا شک کرده که چنین فرموده است؟

از معروف ترین صحنه های ولاء و علی دوستی او، ماجرای «شهد مزعفر» است. روزی معاویه هدایایی برای ابوالأسود فرستاد که مقداری عسل یا حلوا نیز با آنها بود. دختر ابوالأسود پرسید: پدر! این هدیه از کجاست؟ گفت: اینها را معاویه فرستاده است تا ما را نسبت به دین و مراممان فریب دهد.

دخترش فی البداهه این دو بیت را سرود:

أبالشهد المزعفر یابن حربٍ

معاذالله، کیف یکون هذا

نبیع علیك احساباً و دیناً؟

ومولانا امیر المؤمنینا!

ای پسر حرب! آیا می خواهی به خاطر عسل زعفرانی، حسب و شرافت خانوادگی و دین خود را به تو بفروشیم؟ پناه بر خدا! چگونه این شدنی است؟ در حالی که مولا و سرور ما امیرالمؤمنین است!

فصاحت و شجاعت

از ویژگی های بلند ابوالأسود دوئلی، زبان آوری و دل آوری او بود. هم فصاحت در گفتار و و حاضر جوابی و بدیهه گویی و درنماندن در بحث و سخن با دیگران داشت، هم در جای لازم و به موقع، بی باك بود و از گفتن سخن راست و دفاع از حق و مقابله با باطل و افشاگری و رسواسازی ظالم، هراسی نداشت. حضور در میدان های نبرد و دفاع از «حق مجسّم»، جلوه دیگری از شجاعتش بود. حضورش در جبهه جمل و صفین شاهد این سخن و ادعاست. در نبرد با خوارج نهروان نیز از سوی حضرت امیر، به فرماندهی گروهی منصوب شد که به خوارج تاختند.

شعر ابوالأسود، سرشار از نکته هایی است که به موضع گیری های او در مسائل اجتماعی و سیاسی دلالت دارد. در شعر او، سرزنش عایشه و طلحه و زبیر در برانگیختن فتنه جمل و نیز هجو بنی امیه دیده می شود و اعتراض بر ستم های امویان و خون هایی که به ناحق و ظالمانه از شیعیان ریختند و دست هایشان از خون بی گناهان رنگین بود.

در شعر دیگری خواستار زوال حکومت آل زیاد شده و آرزو می کند که شوکت و جبروت و سلطه جائرانه آنان از بین برود.

قصیده های طولانی دارد که مضمونش بیان طغیانگری، ظلم و جرایم و بدرفتاری های امویان است. او حتی پس از شهادت علی علیه السلام نیز دست از ولای او برنداشت و همواره تا پایان عمر، پرچم حق خواهی و عدالت جویی اش برافراشته بود و همه تلاش های امویان برای گسستن او از آل علی و پیوستن به صف بنی امیه ناکام ماند.

از نشانه های شعر مکتبی و شاعر موضع دار، آن است که در تبیین فضیلت ها و افشای رذیلت ها و حضور در این گونه صحنه های فکری در قلمرو ادب و شعر، کوتاه نیاید و قصور نکند. هم چنان که شعر ابوالأسود سرشار از برشماری خوبی ها و فضایل خاندان عصمت است، از سوی دیگر هیچ ستم و جور و انحرافی در دشمنان اهل بیت، به ویژه امویان نبوده، مگر آنکه با رساترین بیان و با قاطعیت بسیار، با زبان شعری خود بیان کرده است و علی رغم شرایط دشوار و خفقان ها و سخت گیری ها، هرگز از خط اهل بیت فاصله نگرفته و جدا نشده است.

شخصیت علمی

ابوالأسود، از جهات علمی نیز درخشندگی هایی داشت. تذکره نویسان، اغلب از او با اوصافی همچون: فصیح، فاضل، فقیه، شاعر، محدث، نحوی و ... یاد کرده اند. در دیوان او نیز تأکیدهای فراوانی نسبت به جایگاه علم و عالمان دیده می شود و برتری دانش را نسبت به ثروت و اندوخته های مالی از دیدگاه او نشان می دهد.

ص:۲۲۵

منصب هایی هم که به او سپرده بودند، شاهد دیگری بر بُعد علم و فضل و فقه اوست. در بصره هم منصب قضاوت داشت و هم در برهه ای از زمان، فرماندار آن شهر بود و این دو سمت قضایی و اجرایی، نیازمند دین شناسی و تفقّه اوست.

پیدایش علم مدوَّن «نحو» را در ادبیات عرب به او نسبت می دهند. اصول علم نحو را از حضرت علی علیه السلام آموخت و اقدام به تدوین و تحکیم آن کرد و قواعد زبان عربی را سامان داد. بسیاری از مورخان، او را واضع علم نحو شمرده اند. در تشریح مباحث لغوی، تصحیح قرائت عربی، اعراب و نقطه گذاری بر آیات قرآن نیز فعالیت ها و ابداعاتی داشته است. قرآنی نقطه گذاری شده و نوشته شده بر روی پوست، در موزه قرآن آستان قدس وجود دارد که منسوب به اوست.

شعر ابوالأسود

مواد اولیه شعر، واژه هاست، چه به صورت مفرد و چه ترکیبی. آنچه از واژه ها در رساندن پیام بهره می گیرد، ذهن انتخاب گر و ذوق زیبایی آفرین شاعر است. هر شاعر که بهتر بتواند از «گنجینه کلمات» بهره گیرد، تابلوهایی ظریف تر و ماندگارتر به یادگار می گذارد.

آنچه که به شعر یک شاعر قوت می بخشد، عناصری از این قبیل است: دقت در گزینش واژه ها، ایهام و اشارات شعری، بهره گیری از کلمات دلنشین، بالا بودن شعر از سطح حرف های روزمره و کوچه بازاری، بُعد تخیل و توصیف، پرهیز از تکرار، مراعات قواعد ادبی و زبان شناسی، ترکیب زیبای کلمات، روشنی پیام، نیرومندی بیان و هماهنگی لفظ و معنی.

ص:۲۲۶

عجیب نیست که شعر ابوالأسود نیز، در اوج فصاحت و بلاغت و زیبایی باشد. او که با آیات وحی مأنوس بود و از غنای محتوایی و طنین کلمات و آهنگ آیات، بهره مند شده بود، به علاوه واضع علم نحو و نقطه گذار حروف قرآنی و لغت شناس برجسته عرب بود، طبیعی است که کلامش در وادی شعر، هم روانی و سلامت لازم را داشته باشد و هم فصاحت و زیبایی را در اوج، هم بُعد قواعد عربی و زبانی را و هم سبک عالی و استواریِ بنیان سخن را.

در اشعار او، اغلاق و پیچیدگی و ابهام تعبیری وجود ندارد، واژه ها در دست او نرم و آرام و رام است، از این رو ترکیب های ادبی در شعر او هم ظریف و زیبا و عمیق است، هم شسته و رفته و روان؛ آنچه که با عنوان «سهل ممتنع» از آن یاد می شود.

تنوع قالب های شعری ابوالأسود از یک سو، و گستردگی «میدان مفاهیم» و «عرصه موضوعات» که در شعر ابوالاسود دیده می شود، از سوی دیگر، قوت کلام و غنای ذهن او را بهتر می رساند.

ارتباط تنگاتنگ او با حضرت امیر علیه السلام نیز در جهت دار بودن شعر و سلامت مضمون مؤثر بوده است. «حکمت»، «نصیحت و موعظه» و محور عقیده و ایمان و ولای اهل بیت، در مضامین شعری او فراوان دیده می شود. گوهر های حکمت و پند که در اشعار ابوالأسود است، محصول تجارب یک عمر و دیدن فراز و نشیب های زندگی و اندوخته های او از مکتب وحی و ولایت است. به راحتی می توان برای بخش عظیمی از این گونه اشعارش، پشتوانه های حدیثی از سخنان حضرت رسول صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین علیه السلام بیان کرد. دعوت به علم، حلم، حبّ و بغض به اندازه، فنای مال و بقای علم،

پرهیز از خلف وعـده، تحریـک به وفـاداری، اسـتمرار در عمـل و ثبـات در راه حق، از این گونه مضامین است. در یک جا می گویـد: «طلب معیشت و زنـدگی، تنها به آمال و آرزوها نیست. بلکه باید دلو خود را به چاه افکنی، خواهی دید که برایت آب فراهم می آورد. بر بساط کسالت و سستی تمنا و آرزومنشین، که کارها را به مقدّرات و قضا حواله دهی.»

آموزش او، کار و تلاش و حرکت برای معاش و زندگی و پرهیز از تنبلی و اتکا به قضا و قدر است. و در جای دیگر به گرفتن حق از ظالمان تأکید دارد و «شمشیر» را راه استیفای حق و گرفتن انتقام و دفاع از حقوق می شمارد.

حتی در شـعرهای «هجو» نیز، رعایت ادب و کرامت انسانی را دارد و گناهان پنهان دیگران را آشـکار نمی سازد و تهمت های ناروا نمی زند و در هجو بدسـیرتان، به زشـتکاری ها و خلاف های آشـکار آنان می پردازد و عیب جویی می کند و این گونه از قـدر و منزلت آنان می کاهد. بی پروا به افشای چهره زشت بدکاران پرداخته، از خشونت و طغیان ظالمان حاکم هم هراسـی به دل راه نمی دهـد. هجائیّات او، در عین حـال که همراه عفّت کلاـم و رعـایت ادب و پرهیز از ناهنجـاری و زشتی در الفـاظ وتعابیر است، از نظر قوّت ادبی و صلابت واژه ها و بُعد شعری هم ستایش برانگیز و اثرگذار است.

در انواع دیگر شـعرش در زمینه «عتاب»، «فخر»، «مرثیه»، «توصـیف»، «شـکایت و حسـرت»، «مـدح»، «سـیاست»، «عـذرآوری» و «شجاعت و حماسه» ویژگی های خاصّ خودش را دارد.

ص:۲۲۸

مرثیه سرایی او، وابسته به عقاید اوست و رنگ ولایی دارد و منحصراً درباره اهل بیت است و عواطف صادقانه و صاف خود را نسبت به این خاندان ابراز می دارد و همراه با زهد و پارسایی و تقواست و با مرثیه سرایی جاهلی، تفاوتِ اساسی دارد. در سوگ امیرالمؤمنین علیه السلام چنین می سراید:

«ای دیده! وای بر تو، یاری کن و در سوگ امیرالمؤمنین گریه کن. ما به داغ کسی نشسته ایم که بهترین سوار است، بهترین کسی که بر کشتی نجات سوار شده و آیات قرآن خوانده است. همه خیرات در اوست، نیز محبت پیامبر خدا. پیش از شهادتش، حالت خوبی داشتیم، ولیّ و جانشین پیامبر در میان ما بود، دین را بر پا می کرد و ما هیچ شکّی درباره او نداشتیم. و آشکارا طبق فرایض، داوری می کرد، نافرمانان را به همراهی با جمع می خواند و دستِ دزدان را می برید. هیچ دانشی را که داشت، کتمان نمی کرد. از اهل تکبّر نبود. به معاویه برسانید که: آیا در ماه رمضان، ما را با فاجعه قتل بهترین مردم داغدار کردید؟ کسی که پس از پیامبر خدا، برترین بود و پدر حسن علیه السلام بود و بهترین صالحان! وقتی با پدر حسین علیه السلام روبه رو می شدی، ماه خوش منظر و چشم نواز را می دیدی، مردم با فقدانِ علی علیه السلام گویا سال هاست حیرت زده و سرگردانند. نه، به خدا قسم! هرگز علی علیه السلام را ونمازش را همراه راکعان از یاد نخواهم برد و اینکه ام کلثوم با اشک هایش بر او می گرید، در حالی که با چشم خود، یقین (مرگ) را مشاهده کرده است...»

مراثی او درباره امام حسین علیه السلام و حادثه کربلا نیز سوزناك و تأثّرانگیز است. همچنین مرثیه هایی هم درباره مسلم بن عقیل و هانی بن عروه سروده و با یادکرن بزرگواری این پاکمردان از دودمان پیامبر و هوادارانِ عترت در کوفه، بر خونریزی طاغیان ظالم کوفه تاخته است.

ص:۲۲۹

مدایـح ابوالأـسود نیز، در خـدمت نیکـان و پاکـان بوده است، نه دولتمردان و زورمنـدان و زرمنـدان برای دست یافتن به مال و مقام. او شاعر عقیده و ایمان است، اشعارش هم الهام گرفته از باورهای متعالی اوست.

پایان این نوشته را ترجمه یکی از قصاید او که لبریز از موج محبت و ولایت نسبت به خاندان پیامبر است، قرار می دهیم:

«محمـد صـلی الله علیه وآله و عبـاس و حمزه و وصـیّ را بسـیار دوست دارم و جعفر را. همانـا جعفر، بهترین شـهیدی است که هجرت کرده و در بهشت است. عموزادگان و خویشاونـدان پیامبر، در نظر ما محبوب ترین مردمند. اگر عشق آنان راه صـحیح باشد، به آن می رسیم؛ آنان سرمشق مایند، چه بسیار رشد و مجد و شکوه که به آن رسیده ام. شکوهی که دست ستاره ثریا از رسیدن به دامنش کوتاه است. آنان اهل نصیحت و خیرخواهی اند و تا زنده ام، آنان اهل مودّت و دوستی من اند... .»(۱)

ص:۲۳۰

۱- . در نگارش این مقاله از کتاب «ابوالأسود الدّوئلی فی المیزان» نوشته دکتر محمد المنصور، استفاده شده است.

۱۰.قن_ب_رخادم ولایت

سپیده

۱۰.قن_ب_رخادم ولایت

سیدجعفر ربّانی

ص:۲۳۱

مورخان او را ابوهَمدان مولی بن مُعمّر مُضَریّ(۱) معرفی نموده و اذعان داشته اند لقب «قنبر» را علی علیه السلام به وی عنایت فرمود، ولی نامی از اجداد و فرزندان وی در منابع تاریخی به چشم نمی آید. بنابر قول نجاشی، راوی شناس بزرگ کثیربن طارق از منسوبین قنبر شمرده شده است.

عدالت

شیخ طوسی۱ در کتاب ارزشمند تهذیب الاحکام حدیثی را نقل نموده، که عدالت قنبر در آن، مورد تصریح قرار گرفته است: حَکَم بن عتیبه و سَلِمَه بن کهیل از امام باقر علیه السلام سؤال کردند: آیا قاضی می تواند با یک شاهد و قسم حکم نماید؟ حضرت فرمود: آری. رسول خدا صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام چنین روشی داشتند. آن گاه حضرت ادامه داد: علی علیه السلام در مسجد کوفه نشسته بود و عبدالله بن قُفل تمیمی (تیمی) در حالی که زره طلحه را همراه داشت،

۱- . مُضَریّ، منسوب به قبیله مضر که طایفه قریش از آن منشعب گردیده است، می باشد. عده زیادی از دانشمندان و حدیث شناسان از این نژاد می باشند. (الانساب، ابی سعد عبدالکریم بن محمد السمعانی (متوفی ۵۶۲ه_.ق)، دارالجنان، ۱۴۰۸ه_.ق، ج۵، ص۳۱۸.

از آن جا گذر کرد. آن حضرت فرمود: این، زره طلحه است و تو آن را در روز (جنگ) بصره با نیرنگ و خیانت به چنگ آورده ای (از آنِ تو نیست.).

عبدالله پاسخ داد: حاکمی را که می پسندی، به داوری انتخاب نما.

آن حضرت، شُریح(۱) را به قضاوت برگزید و فرمود: این، زره طلحه است و با نیرنگ در اختیار عبدالله قرار گرفته است.

شریح گفت: بیّنه (دو شاهد عادل) بیاور.

علی علیه السلام امام حسن علیه السلام را به عنوان گواه آورد و ایشان سخن علی علیه السلام را تأیید فرمود.

شریح گفت: این یک شاهد است و من به گواهی یک نفر قضاوت نمی کنم. امیرالمؤمنین علیه السلام قنبر را خواست و او نیز به مانند امام مجتبی علیه السلام گواهی داد. شریح اظهار کرد: این، مملوک است و من به گواهی بردگان قضاوت نمی کنم. حضرت بسیار ناراحت شد و فرمود: «خذوها فان هذا قضی بجور ثلاث مرات.»؛ آن را بگیرید که او سه مرتبه به ظلم قضاوت کرد. نیز فرمود: او می گوید: به شهادت مملوک قضاوت نمی کنم. «و لا بأس بشهاده المملوک اذا کان عدلاً»؛ (و حال آن که) بردگان نیز چنان چه عادل باشند، می توانند گواهی دهند.(۲)

۱- . انتخاب شریح از سوی حضرت، افتخاری برای وی به حساب نمی آید، زیرا به گمان قوی، این امر به علت معروف شدن او نزد مسلمین بود. حضرت در پایان همین حدیث از وی بسیار انتقاد فرمود.

۲- . تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، (۳۸۵_۴۶۰ه_.ق)، دارصعب و دارالتعارف، ج۶، ص۲۷۴. در ادامه این ماجرا آمده است: وقتی حضرت فرمود: سه مرتبه به جور حکم کرده ای، شریح از مجلس بلند شد و گفت: دیگر قضاوت نخواهم کرد تا ثابت نمایی که چگونه سه مرتبه به ظلم قضاوت کرده ام. حضرت فرمود: وای بر تو! پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: آنچه را که با خیانت به دست آمده است، بدون بیّنه گرفته می شود و تو این حدیث را نشنیدی و از من طلب بیّنه کردی. دوم این که وقتی حسن را به گواهی آوردم، گفتی شاهدی دیگر نیز لازم است؛ در حالی که رسول خدا صلی الله علیه وآله با یک شاهد و قسم حکم فرمود. سوم این که قنبر را به بهانه برده بودن، رد کردی و حال آن که مملوک نیز چنانچه عادل باشد، می تواند شهادت دهد. آن گاه فرمود: «ویحک، امام المسلمین یؤمَن مِن امورهم علی ما هو اعظم من هذا»؛ وای بر تو ای شریح! همانا امام مسلمانان در امور بزرگ تر از این، بر او اعتماد می شود! (و تو از احکام خداوند بی اطلاع می باشی.)

مقرَّب

برخی از یاوران ائمه علیهم السلام از خواص و ارکان به شمار می آیند و قنبر یکی از آن هاست. شیخ مفید (متوفای: ۴۱۳ه_.ق) او را از سابقان و مقربان در پیشگاه علی علیه السلام برشمرده است.(۱)

شیخ صدوق (متوفای: ۳۱۸ه_.ق) در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل می کند: حضرت علی علیه السلام غلامی به نام قنبر داشت که «کان یُحِبّ علیّاً حبّاً شدیداً»؛ آن حضرت را بسیار دوست می داشت. هرگاه آن حضرت از منزل خارج می شد، او نیز با شمشیر به دنبال وی حرکت می کرد. شبی آن حضرت به او فرمود: چرا در پی من روان شدی؟ گفت: یا امیرالمؤمنین! مردم آن چنانند که می بینی! بر شما بیمناکم! حضرت فرمود: تعجب است از تو! از اهل آسمان حفاظتم می نمایی یا از اهل زمین؟! پاسخ داد:

۱- . الاختصاص، شیخ مفید، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ه_.ق، ص۴ و ۷.

از اهل زمین. فرمود: آنان بدون اذن خداوند توانایی بر انجام کاری ندارند. برگرد! قنبر نیز برگشت.(۱)

امام علی بن ابی طالب علیه السلام بارها بشارت شیعه بودن قنبر را با بیان «ابشر وبشّر و استبشر؛ خرسند باش و به دیگر شیعیان نیز بشارت ده.» به وی اعلام فرمود.(۲)

حدیث شناس بزرگ معاصر، حاج شیخ عباس قمی می گوید: از جلالت قنبر آن است که وی در مجلس وصیّت امام مجتبی علیه السلام به محمد حنفیه، حضور داشت و از شیندن سخنانی که به تعبیر حضرت: «مردگان را زنده می کند.» غایب نبود.(۳)

امانتدار

او امین امامان معصوم علیهم السلام بود. اموال بسیاری در زمان حضرت علی علیه السلام(۴) و بعد از ایشان در اختیارش قرار گرفت. ذکر مقطعی از زندگی اباعبدالله الحسین علیه السلام از سیمای امانت قنبر پرده برمی گیرد:

شخصی وارد مدینه گردید و سؤال نمود: کریم ترین فرد، در این شهر کیست؟ او را به امام حسین علیه السلام، راهنمایی کردند. مرد عرب وارد مسجد شد و حضرت را در حال نماز مشاهده کرد. پس در برابر ایشان ایستاد و اشعاری را بدین مضمون

۱- . التوحید، شیخ صدوق، مؤسسه النشر الاسلامی، ص۳۳۸ و بحارالانوار، مؤسسه الوفاء، ج۵، ص۱۰۴ و ج۴۱، ص۱ و ج۴۲، ص۱۲۲. این روایت را همه محدثان شیعه نقل کرده اند.

۲- . بحارالانوار، ج۷، ص۲۰۴.

۳- . سفینه البحار، شیخ عباس قمی، مؤسسه انتشارات فراهانی، ج۲، ص۴۴۹.

۴- . تهذیب الاحکام، ج۶، ص۳۰۶ و بحارالانوار، ج۷۴، ص۴۰۷.

سرود:

امیدوار و کوبنده درت ناامید بازنگشت. تویی بخشنده و پناهگاه و پدرت نابودکننده تبهکاران بود. اگر پدران شما نبودند، جهنم ما را فرا می گرفت.(۱)

امام حسین علیه السلام نماز را تمام کرد و به قنبر فرمود:

ــ از اموال حجاز چیزی باقی مانده است؟

ــ آری چهار هزار دینار.

ــ آن ها را بیاور؛ زیرا کسی که سزاوارتر از ما به آن است، آمده است.

آن گاه عبای خود را از دوش برگرفت. دینارها را در آن پیچید و به خاطر شرم از آن مرد، دست خود را از شکاف در بیرون برد و ضمن دادن پول ها، اشعاری انشا فرمود:

برگیر که من عذرخواه و به تو علاقه مندم. اگر قدرت در دست ما بود، آسمان کرم و جود ما بر تو می بارید، ولی حوادث روزگار دگرگون و توان ما اندک است.(۲)

مرد عرب، عبا را گرفت و شروع به گریه کرد. حضرت فرمود:

ــ شاید عطای ما را اندک شمردی؟

۱- . لم یخب الان من رجاك و من انت جواد وانت معتمد الذی كان من اوائلكم حرِك من دون بابك الحلقه ابوك قد كان قاتل الفسقه كانت علینا الجحیم مُنطبقه

۲- . خ ذ هـا فانّ الیك معتذرٌ لو كان فی عصانا الغداه سیر لكنّ ریب الزّمان ذو غیرِ واعلم بانّی علیك ذو شفقهٍ امست سمانا علیك مندفقه والكفُّ منّی قلیله النّفقه

ـ نه، بلکه گریه من از آن است که چگونه خاک، سخای شما را از بین می برد؟![1]

میهمان دار

از جمله شؤون قنبر، پذیرایی از میهمان های علی علیه السلام بود. گرچه تواضع آن بزرگوار سبب می گردید که در بعضی موارد، خود مبادرت به این امر نماید. ابومنصور، احمد بن علی الطبرسی (دانشمند قرن ۶ هـ.ق) از امام عسکری علیه السلام نقل می نماید: پدر و پسری میهمان علی علیه السلام شدند. آن حضرت آن دو را بسیار احترام نمود و در صدر مسجد نشاند و خود در مقابل آنان نشست. سپس دستور داد طعامی حاضر کردند و بعد از صرف غذا، قنبر طشت و ابریق (ظرف آب شبیه کوزه) و حوله را آورد و مقابل آن مرد (پدر) ایستاد تا دست های خود را بشوید. ناگاه علی علیه السلام از جا بلند شد تا خود عهده دار این امر گردد. مرد میهمان دست های خود را به خاک مالید و گفت:

ـ یا امیرالمؤمنین! خداوند مرا ببیند و شما به دست های من آب بریزید؟!

ـ بنشین و دست خود را بشوی. خدای عزوجل تو را می بیند، در حالی که برادرت بدون امتیاز و برتری خدمتت می نماید و قصدش آن است که در بهشت ده برابر تمام دنیا و اهل آن به او خدمت شود.

آن مرد نشست. آن گاه حضرت فرمود:

ـ تو را قسم می دهم به حقی که بر تو دارم؛ دست های خود را با آرامش کامل بشوی، آن گونه که اگر قنبر آب می ریخت.

۱- . مناقب آل ابی طالب، ابن شهرآشوب (متوفی ۵۸۸هـ.ق) المطبعه العلمیه، قم، ج۴، ص۶۵.

آن مرد نیز اطاعت کرد.(۱)

اجرای حدود

قنبر، منادی حضرت علی علیه السلام برای جمع شدن مردم(۲) و مجری احکام صادر شده از جانب آن حضرت بود. این امر در روایات فقهی شیعه به گونه ای واضح قابل مشاهده است، از جمله:

روزی علی علیه السلام در منزل بود که قنبر آمد و گفت:

ــ ده نفر پشت در هستند و گمان می کنند که تو خدای آنانی!

ــ آن ها را به درون خانه بیاور.

آنان وارد شدند. حضرت فرمود:

ــ شما چه می گویید؟

ــ ما می گوییم تو خدا و آفریننده و روزی دهنده مایی!

۱- . الاحتجاج، دارالاسوه، ۱۴۱۶ه‍ـ.ق، ج۲، ص۵۱۸. در ادامه این ماجرا آمده است: پس از آنکه آن مرد از شستن دست های خود فارغ گردید، علی علیه السلام ابریق را به دست فرزندش، محمد حنفیه داد تا بر دست های پسر آن مرد آب بریزد و فرمود: اگر این پسر بدون پدرش اینجا بود، من خود بر دست او آب می ریختم. اما چون هر دو این جا هستند و خداوند عزّ وجل دوست ندارد بین پدر و پسر مساوات برقرار گردد، پدر دست پدر و پسر دست پسر را بشوید. در پایان این حدیث آمده است که امام عسکری علیه السلام فرمود: کسی که از علی علیه السلام پیروی کند، شیعه حقیقی است.

۲- . تهذیب، ۱۰، ص۱۰ و بحارالانوار، ج۷۹، ص۴۷.

ـ وای بر شما! دست بردارید! من نیز مانند شما مخلوقم.

آنان امتناع نمودند و سخنان قبلی خود را تکرار کردند. حضرت به قنبر دستور داد آتشی تهیه کرد و تمامی آنان را سوزاند. آن گاه این شعر را انشا فرمود:

انّی اذا ابصرتُ شیئاً منکراً

او قدتُ ناری ودعوتُ قنبراً

هرگاه منکری را را مشاهده نمایم، آتشم را روشن و قنبر را فرامی خوانم.(۱)

و چه زیباست عدل علوی که وقتی همین قنبر در اجرای حدود اشتباه کرد و سه شلّاق بیش تر از حد معیّن زد، علی علیه السلام همان سه ضربه را بر خود وی وارد نمود.(۲)

جهاد

از آن جا که قنبر غلام و مخلص علی علیه السلام بود، در جنگ ها همیشه همراه آن حضرت شرکت می جست. شیخ مفید می نویسد: «و قد شهد مع علیّ علیه السلام قنبر مولی علیّ بن ابی طالب صلوات الله علیه.»(۳)؛ قنبر، جنگ ها را در رکاب علی علیه السلام درک کرد.

در جنگ صفین یکی از بردگان معاویه به میدان آمد و این رجز را خواند:

۱- . رجال الکشی، ابوعمروالکشی، مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، ۱۴۰۴هـ.ق، ج۱، ص۲۸۸ و بحار الانوار، ج۲۵، ص۲۸۵. این داستان به گونه ای دیگر نیز نقل شده است.

۲- . الفروع من الکافی، محمدبن یعقوب کلینی، دارالکتب الاسلامیه، ج۷، ص۲۶۰؛ تهذیب الاحکام، ج۱۰، ص۲۷۸.

۳- . الاختصاص، ص۴.

انّی انا الحارث ما بی خور

مولی بن صخر وبه قد انتصر

در این هنگام قنبر بر وی حمله کرد و به هلاکتش رسانید.(۱)

در جنگ نهروان قبل از شروع نبرد، قنبر پس از این که اذان نماز را گفت، نزد حضرت علی علیه السلام آمد و علی علیه السلام به وی فرمود: آبی بیاور! سپس آن حضرت مشغول وضو گردید.

مردی به نام جُندب که در حقانیت علی علیه السلام دچار شک گردیده بود، نزد آن حضرت آمد تا از خود حضرت، حقیقت را جویا شود. این ماجرا در موقعی بود که خوارج به نزدیکی پل نهروان رسیده بودند.

ناگاه سواری رسید و اعلام کرد: خوارج از پل عبور کردند. حضرت فرمود: آنان عبور نکرده اند و نخواهند نمود و تنها کم تر از ده نفر از آن ها باقی خواهد ماند و از شما (پیروان حضرت) نیز کم تر از ده نفر کشته خواهد شد. به خدا قسم! نه دروغ می گویم و نه دروغ به من خبر داده شده است!

مردم از این سخن امیرمؤمنان علیه السلام تعجب کردند. جندب گفت: اگر این سخن مطابق واقع قرار گرفت، مرا بس است و در حقانیت علی علیه السلام احتیاج به دلیل دیگر نخواهم داشت.

در این موقع، سواری دیگر از راه رسید و اعلام کرد: یا امیرمؤمنان! مطلب همان گونه است که شما فرمودید. حضرت با یاران خود نماز ظهر را اقامه و دستور حرکت را صادر نمود.

۱- . بحارالانوار، ج۳۲، ص ۵۸۰.

جندب می گوید: کسی قبل از من به پل نهروان نرسید. خوارج را دیدم که نزدیک آن متوقف شده بودند. اولین تیر را خودم به طرف آنان پرتاب کردم. در پایان نبرد، تنها صلی الله علیه وآله نفر از آنها باقی ماند و بقیه به هلاکت رسیدند... .(۱)

شهادت

شهادت قنبر به دست خون آشامی چون حجاج بن یوسف، از فصول مشهور تاریخ است و ده ها سال قبل، علی بدان خبر داده بود.(۲)

شرح ماجرا به این قرار است:

روزی حجّاج بن یوسف ثقفی _ که لعنت خدا بر او باد._ اظهار داشت:

_ دوست دارم یکی از یاران ابوتراب(۳) را دستگیر نمایم و با ریختن خونش به خداوند تقرب جویم!

حاضران پاسخ گفتند:

_ کسی را که همراهی اش با او بیش تر از قنبر باشد، سراغ نداریم.

حجاج دستور داد او را آوردند.

_ تو قنبر هستی؟

_ آری.

_ ابوهمدان؟

_ بله.

ص:۲۴۲

۱- . الخرایج و الجرایح، قطب الدین راوندی، (متوفی ۵۷۳ه_.ق)، مؤسسه الامام المهدی علیه السلام ، ج۱، ص۲۲۶.

۲- . بحارالانوار، ج۴۱، ص۳۱۶.

۳- . ابوتراب کنیه امیرمؤمنان علیه السلام بود که بنی امیه در مورد آن حضرت به کار می بردند!

ـ غلام علی بن ابی طالب؟

ـ والله مـولای و امـیرالمؤمنـین علیٌّ ولیُّ نعمتی؛ خدا مولای من و علی علیه السلام، ولیّ نعمتم می باشد.

ـ از دین علی دست بردار!

ـ بهتر از آن سراغ داری؟!

ـ تو را می کشم، خودت نحوه آن را انتخاب کن!

ـ این را به خودت واگذار می نمایم.

ـ چرا؟

ـ زیرا هرگونه مرا بکشی، تو را به همـان نحو در روز قیـامت خواهم کشت. امیرمؤمنـان علیه السـلام به من خـبر داد که مرگ من، قتلی مظلومانه خواهد بود!

حجاج دستور داد تا او را گردن زدند.(۱)

جاودانه

اشاره

گرچه برخی از دانشـمندان شـیعه اذعان داشته انـد روایتی را که قنبر نقل کننـده آن باشـد، نیافتیم(۲)؛ ولی علامه مامقانی می گوید: این مطلب، صحیح نیست،(۳)

۱- . الارشاد، شیخ مفید، انتشارات علمیه اسلامیه، ج۱، ص۳۲۹ و بحارالانوار، ج۴۲، ص۱۲۶. شیخ مفید در پایان این حدیث ابراز می دارد: این نیز از معجزات و علوم غیبیه ای می باشـد که خداونـد به حجّت های خود همچون پیامبران و برگزیـدگانش اختصاص داده است.

۲- . رجال طوسی، محمدبن حسن طوسی، دارالذخائر، ص۵۵.

۳- . تنقیح المقال، علامه مامقانی، المطبعه المرتضویه، ۱۳۵۲هـ.ق، ج۲، ص۲۹.

او قلیل الروایه است.(۱)

آخرین برگ از زندگی قنبر را به سخنان یا روایات وی اختصاص می دهیم:

۱. آینه دار آفتاب

از قنبر سؤال شد: غلام کیستی؟

پاسخ داد:

من برده کسی هستم که با دو شمشیر می جنگید، دو نیزه پرتاب می کرد، بر دو قبله نماز خواند. دو مرتبه بیعت نمود، دو هجرت انجام داد و یک لحظه به خدا کافر نشد. من غلام صالح مؤمنان و وارث پیامبران، بهترین اوصیا، بزرگ ترین مسلمانانم، رهبر مؤمنان، نور مجاهدان، رئیس گریه کنندگان، زینت عابدان، چراغ گذشتگان، فروغ شب زنده داران، بهترین عبادت کنندگان، زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله، اول مؤمن از آل یاسین، مؤیّد به جبرئیل امین، یاری شده به وسیله میکائیل منین، ستوده اهل آسمان ها، آقای مسلمین و سابقین، قاتل ناکثین (اهل جمل) و قاسطین (اهل صفین)، حمایت کننده از حریم مسلمانان، نبردکننده با دشمنان، خاموش کننده فتنه آتش افروزان، مفتخرترینِ قریش، اولین رزمنده، پاسخگوی دعوت خدا، امیرمؤمنان، وصیّ پیامبر صلی الله علیه وآله و امین و جانشین او. تیر پرتاب شده خداوند به سوی منافقین، یاور و ولیّ و زبان خدا و مخزن علم و پناه دینش، امام ابرار و کسی که پروردگار بلندمرتبه از او راضی است، بردبار، بخشنده، جامع تمام خوبی ها، مطهّر، متواضع، شجاع و... شیر جنگ ها، ماه تمام، محک مؤمنان، پدر حسن و حسین علیهما السلام، امیر راستین مؤمنان، که

۱- . لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، (متوفی ۸۵۲ه_.ق)، دارالکتب العلمیه، ج۴، ص۵۶۷.

پاکیزه ترین درودهای خدا بر او باد؛ هستم.(۱)

۲. مکر خدا

امام عسکری علیه السلام فرمود: وقتی قنبر را نزد حجاج آوردند، حجاج از او سؤال کرد:

ـ تو چه کمکی به علی بن ابی طالب می کردی؟

ـ در وضو یاری اش می نمودم (برای آب آوردن آب و امثال آن.)

ـ وقتی وضویش تمام می شد، چه می گفت؟

ـ این آیه را می خواند: (فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْ ءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ * فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)(۲)؛ هنگامی که احکام خدا را فراموش کردند، درهای نعمت ها را بر آنان گشودیم و آنان به داده های ما خوشحال گردیدند، ولی یک مرتبه همه را از آنان گرفته، مأیوسشان نمودیم و به این ترتیب دنباله ستمکاران قطع شد، و ستایش از آنِ خدای ربّ العالمین است.

ـ گمان می کنم این آیه را بر ما تأویل می کرد!؟

ـ آری.

ـ اگر گردنت را بزنم، چه خواهی کرد؟

ـ به سعادت می رسم و تو بدبخت خواهی شد.

در این موقع دستور داد او را به شهادت رساندند.(۳)

۱- . رجال الکشی، ج۱، ص۲۸۸.

۲- . انعام، آیه ۴۵ و ۴۶.

۳- . رجال الکشی، ج۱، ص۲۸۹ و تفسیر نور الثقلین، عبدعلی بن جمعه العروسی، المطبعه العلمیه، قم، (متوفی ۱۱۱۲هـ.ق)، ج۱، ص۷۱۸.

۳. هدیه آسمانی

قنبر می گویـد: با مولایم، علی علیه السـلام در ساحل رود فرات بودیم که آن حضـرت پیراهن را از تن خارج کرد و وارد آب شـد. ناگـاه موجی آمـد و پیراهن را بـا خود برد. در این موقع منادی صـدا زد: «یا اباالحسن انظر عن یمینک و خـذ ماتری»؛ ای اباالحسن! به طرف راست خود بنگر و آنچه می بینی، دریاب.

به طرف راست نگاه کردیم، شالی و در آن، پیراهنی یافتیم. حضـرت آن را پوشید. در جیب آن نامه ای مشاهده کردیم که در آن نوشته بود:

«هـدیه من الله العزیز الحکیم الی علی بن ابی طالب هذا قمیص هارون بن عمران(۱) (كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ)(۲)؛ هدیه ای است از جانب خدای عزیز حکیم برای علی بن ابی طالب. این پیراهن هارون بن عمران (برادر حضـرت موسـی علیه السلام) است و بدین سان گروهی را وارث گروهی دیگر قرار دادیم.

۴. شیعه

امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بارها به قنبر اظهار داشت:

«خوشنود باش و به دیگر شیعیان نیز بشارت ده که به خدا قسم! رسول خدا صلی الله علیه وآله در حالی رحلت نمود که بر تمام امتش خشمگین بود، مگر بر شیعه علی علیه السلام.

۱- . الخرایج و الجرایح، ج۲، ص ۵۶۰.

۲- . دخان، آیه ۲۸.

بـدان که برای هر چیزی شـرافتی است و شـرف دین، شـیعه است. برای هر چیزی پنـاهی است و پناه دین، شـیعه است. برای هر چیزی امامی است وامام زمین، زمینی است که شیعیان در آن ساکن باشند. برای هر چیزی سیّدی است و سیّد مجالس، مجالس شیعه می باشد. برای هر چیزی تمایلی است و تمایل دنیا، سُکنی گزیدن شیعیان ما در آن است و...»(۱)

۵. دو یا سه درهم

امیرالمؤمنین علیه السـلام وارد بازار پارچه فروشان شد و دو لباس خرید؛ یکی به سه درهم ودیگری به دو درهم. آن گاه لباس دو درهمی را خود برداشت و سه درهمی را به قنبر عنایت فرمود.

قنبر گفت: یا امیرالمؤمنین! این، برای شما مناسب تر است، چون بر منبر می روید و برای مردم سخنرانی می نمایید.

حضـرت فرمود: ای قنبر! تو جوانی و شور و نشاط جوانی در تو می باشد و من از پروردگارم خجالت می کشم که بر تو برتری داشـته باشم؛ زیرا شنیدم رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود: از آنچه می پوشید، به آنان (بردگان) بپوشانید و از آنچه خود می خورید، به آن ها بخورانید.(۲)

۱- . بحارالانوار، ج۷، ص۲۰۴.

۲- . همان، ج۷۱، ص۱۴۳.

۱۱.جَعده بن هُبَیره مخزومی استاندار خراسان

مطلع

ص:۲۴۸

۱۱

جَعده بن هُبَیره مخزومی

استاندار خراسان

ابوالحسن ربّانی سبزواری

ص:۲۴۹

مطلع

از آغازین تاریخ پرفراز و نشیب و افتخارآفرین و قهرمان پرور شیعه همواره نظاره گر چهره های پرشکوه و مبارز بوده ایم، انسان هایی که همانند ستارگان پرفروغ در آسمان فرهنگ اسلام درخشیدند و اصالت اندیشه ها و باورهای مذهب شیعه را در بلندای توجّه خردمندان و پژوهشگران تاریخ اسلام قرار دادند.

در این نوشتار برآنیم که با یکی از یاران حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آشنا شویم و این شناخت را ره توشه ای در راستای پیوند بیش تر با مکتب انسان ساز اسلام و پیشوای اول، علی بن ابی طالب علیه السلام قرار دهیم.

اسم و ولادت

نامش، جعده و نام پدرش، هبیره است.(۱)

تقریباً همه مورخان شیعه و سنی برآنند که جعده در روزگار پیامبر اکرم ۹

۱- . تهذیب الکمال، حافظ یوسف المزنی، ج۴، ص۵۶۵؛ الاستیعاب، دارالنهضه مصر، ج۱، ص۲۴۰؛ میزان الاعتدال، ج۱، ص۳۹۹؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ج۲، ص۷۳؛ تنقیح المقال، ج۱، ص۲۱۰؛ نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۱۰، ص۷۷؛ اسدالغابه، ج۱، ص۲۸۵؛ اعیان الشیعه، ج۴، ص۷۷ و الاصابه فی تمییز الصحابه، ج۱، ص۲۵۷.

در شهر مکه چشم به جهان گشود.(۱)

ابن حجر عسقلانی می نویسد: «وُلِدَ فی عهد النّبی ۹».(۲)

بعضی از مورخان نوشته اند که آن بزرگوار در سال قبل از هجرت پیامبر اسلام در مکه پا به عرصه هستی نهاد.(۳)

خاندان

او از خانـدان معروف و کهـن قریش و از قـبیله مخزوم اسـت. پـدرش، هـبیره بن ابی وهب مخزومی قریشـی از شـجاعان قریش بود،(۴) که در چند جنگ بر ضد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شرکت فعال داشت و یکی از فرماندهان سپاه کفر و شرک به حساب می آمد. او در جنگ خندق نیز حضور داشت.

وی در بعضی از روزهای نبرد، فرماندهی لشکر ابوسفیان را بر عهده داشت.(۵)

هبیره دارای ذوق و قریحه شاعری هم بود و از گروه شاعران عصر جاهلی شـمرده می شد. او در یکی از قصـیده های خویش، اندوه عمیق خویش را از شکست ذلت بار کفار در جنگ خندق ابراز داشته است.(۶)

او در فتح مکه، مکه را ترک کرد و به شهر نجران گریخت و در همان سرزمین با حالت کفر و شرک مرد.(۷)

۱- و ۲ . الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص۲۵۷.

۲-

۳- . قهرمانان اسلام، سید علی اکبر تشیّد، ج ۱، ص۱۳۸.

۴- . نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص۱۸۳ و سفینه البحار، ج ۱، ص۱۵۸.

۵- . طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص۶۷ و فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۱۳۱.

۶- . سیره ابن هشام، ج ۲، ص۲۶۷ و ۲۶۸.

۷- . همان، ص۶۱۹ و شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص۷۸.

همسرش، ام هانی دختر حضرت ابوطالب علیه السلام است که هبیره چهار فرزند، به نام های: جعده، عمر، هانی و یوسف از او داشت.(۱)

امّ هانی

امّ هانی، خواهر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام یکی از زنان بزرگوار و صاحب نام صدر اسلام است. او در فتح مکه اسلام آورد و از همسر مشرک خویش جدا شد. تمامی تاریخ نگاران او را به نیکی و عظمت ستوده اند.

ابن اثیر جوزی، مورّخ هوشمند و زبردست جهان اسلام چنین می نگارد:

امّ هانی، دختر ابوطالب، دختر عموی پیامبر گرامی اسلام و خواهر حضرت علی علیه السلام است. در مورد نام او بین مورخان اختلاف نظر است؛ نام او را هند، فاخته و فاطمه گفته اند، ولی آنچه بیشتر شهرت دارد، این است که نام این بانوی گرامی اسلام، فاخته است. او همسر هبیره بن ابی وهب مخزومی بود و در سال فتح مکه مسلمان شد. او از هبیره چند فرزند داشت و چون نام یکی از فرزندانش «هانی» بود، به «امّ هانی» معروف شد.(۲)

شیخ طوسی (متوفّای ۴۶۰ه_.ق) او را از یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شمرده و گفته است، امّ هانی، دختر ابوطالب، نامش فاخته بود.(۳)

رجال نویس معروف شیعه در روزگار اخیر، علامه مامقانی می نویسد: ام هانی

۱- . اسدالغابه، ج۱، ص۲۸۵؛ تهذیب التهذیب، ج۲، ص۷۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۱۰، ص۷۹ و سیره ابن هشام، ج۲، ص۴۲۱.
۲- . اسدالغابه، ج۵، ص۶۲۵ و تهذیب الکمال، ج۴، ص۵۶۵.
۳- . رجال طوسی، ص۳۳.

دختر ابوطالب، نامش فاخته و خواهر امیرالمؤمنین علیه السلام است. بلندی شأن و منزلت او بر هیچ یک از آگاهان تاریخ اسلام پوشیده نیست.(۱)

پیامبر بزرگوار اسلام به اصحابش فرمود: به شما خبر دهم از بهترین مردم از منظر داشتن عمو و عمّه؟ اصحاب پیامبر بزرگوار عرض کردند: بله، رسول الله! ما را خبر دهید.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: حسن و حسین؛ عموی آنان جعفر طیّار است که در بهشت با فرشتگان الهی پرواز می کند و عمه آنان ام هانی، دختر ابوطالب است... عمو و عمه آنان، هر دو اهل بهشتند.

حدیث فوق که سنّی و شیعه آن را نقل کرده اند، نشانه بزرگی بر مرتبه بلند امّ هانی، بلکه بر وثاقت و عدالت او است.(۲)

در فتح مکه دو نفر از مشرکان به خانه ام هانی پناه بردند و او آن ها را پناه داد. حضرت علی علیه السلام قهرمان سپاه اسلام، در حالی که لباس رزم و جنگ بر تن داشت و کلاه جنگی بر سر، آن ها را تعقیب کرد تا این که به خانه خواهرش، امّ هانی رسید. امّ هانی در خانه را باز کرد و خود را با یک افسر مسلمان روبه رو دید. امّ هانی گفت: من به عنوان یک زن مسلمان این دو نفر را پناه داده ام. علی علیه السلام کلاه جنگی را از سر برداشت و خود را به خواهر معرفی کرد. امّ هانی برادرش را شناخت؛ برادری که چندین سال بود او را ندیده بود. خواهر و برادر یک دیگر را در آغوش گرفتند.(۳)

۱- . جلاله شأنها وعلوّ مقامها، غیر خفیّ علی الخبیر بالآثار و السیر .

۲- . تنقیح المقال، ج۳، ص۷۴.

۳- . مجمع البیان، طبرسی، ج۳، ص۳۹۴؛ فروغ ابدیت، ج۲، ص۳۰۵ و سیره ابن هشام، ج۲، ص۳۴۲.

خانه امّ هانی؛ نقطه آغاز معراج رسول الله صلی الله علیه و آله

یکی از معجزات و حوادث شگفت انگیز و پررمز و راز زندگی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله «معراج» آن بزرگوار است. آن حضرت در شب معراج از مکّه تا مسجد الاقصی و از آن جا به آسمان عروج کرد. آغاز این سیر ملکوتی از خانه ام هانی در مکه بود.

مفسّر معروف، طبری می گوید: اکثر مفسران بر این باورند که رسول خدا صلی الله علیه وآله از خانه امّ هانی، خواهر علی بن ابی طالب علیه السلام به آسمان عروج کرد.(۱)

عارف مشهور شبستر، در شاهکار عرفانی و جهانی خود «گلشن راز»، در اشاره ای زیبا و جالب به معراج رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه وآله چنین می سراید:

برو اندر پی خواجه به اسراء

برو اندر سرای امّ هانی

تفرّج کن همه آیات کبری

بگو مطلق حدیث من رَانی(۲)

جَعده از منظر مورخان

تمامی تاریخ نگاران اسلامی، جعده بن هبیره را ستوده اند. شیخ طوسی می نویسد: جعده بن هبیره در روزگار پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دیده به جهان گشود، ولی از اصحاب آن بزرگوار به شمار نمی آید. او ساکن کوفه بود.(۳) جعده بن هبیره پسرِ

۱- . مجمع البیان، ج۳، ص۳۹۴ و فروغ ابدیت، ج۲، ص۳۰۵.

۲- . گلشن راز، به کوشش صمد موحّد، ص۷۴.

۳- . رجال طوسی، ص۱۴.

خواهر امیرالمؤمنین علیه السلام و مادرش ام هانی، دختر حضرت ابوطالب است.(۱)

ابن عبدالبرّ، تاریخ نگار معروف می نویسد: جعده مردی دانشمند و دین شناس بود.(۲)

ابن ابی الحدید، می نویسد: جعده مردی بود شجاع و دین شناس، که از طرف حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به حکومت خراسان برگزیده شد.(۳)

عجلی که یکی از عالمان اهل سنّت است، می گوید: او مَدَنی، تابعی، فقیه بود.(۴)

سید محسن امین می نویسد: جعده پسر خواهر امیرالمؤمنین علیه السلام و مادرش امّ هانی _ که نامش فاخته بود. _ است.

نصر بن مزاحم می گوید: جعده در میان قبیله قریش، بزرگی ویژه ای داشت. او مردی بود سخنور و از محبوب ترین افراد نزد حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام.(۵)

مامقانی می نویسد: هر کس شجاعت جعده را در جنگ صفین و برخوردهای تحسین برانگیز او را با معاویه بنگرد، ایمان نیرومند و عشق او را در ارتباط با یاری کردن اهل بیت عصمت، خواهد شناخت و این، حکایت گر نیکی حال او بلکه وثاقت و وجاهت و عدالت اوست.(۶)

۱- . همان، ص۳۷.
۲- . الاستیعاب، ج۱، ص ۲۴۰ و تهذیب التهذیب، ج۲، ص۷۴.
۳- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۱۰، ص۷۷.
۴- . تهذیب التهذیب، ج۲، ص۷۴.
۵- . اعیان الشیعه، ج۴، ص۷۸.
۶- . تنقیح المقال، ج۱، ص۲۱۱ و سفینه البحار، ج۱، ص۱۵۸.

کشّی، تراجم نویس بزرگ شیعه می نویسد: عبدالله بن سنان می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: از قبیله قریش پنج نفر با امیرالمؤمنین علیه السلام بودند و سیزده نفر با معاویه. آن پنج نفر که با امیرالمؤمنین علیه السلام بودند؛ عبارتند از: محمد بن ابی بکر، هاشم بن مرقال و جعده بن هبیره مخزومی که امیرالمؤمنین علیه السلام دایی او بود. او کسی است که عتبه بن ابی سفیان به او گفت: شجاعت تو از ناحیه دایی تو، علی علیه السلام است. جعده در پاسخ او گفت: اگر دایی تو مثل دایی من بود، پدرت را فراموش می کردی و... .(۱)

میرخواند، تاریخ نگار برجسته عصر صفوی می نویسد: «در یکی از روزهای جنگ صفین، جعده، خواهرزاده امیرالمؤمنین علیه السلام پرچم مردانگی برافراشت و با عتبه بن ابی سفیان رو در رو شد و با او نبرد کرد و او را شکست سختی داد.»(۲)

سید محسن امین عاملی می گوید: روزی در صفین، معاویه بن ابی سفیان جمعی از طائفه قریش را که در شام بودند، فراخواند و آنان را سرزنش کرد که چرا با همتایان خود نبرد نمی کنند؟ عتبه بن ابی سفیان گفت: من فردا با جعده بن هبیره نبرد خواهم کرد. معاویه گفت: به به! قبیله او بنی مخزوم، مادرش امّ هانی و پدرش هبیره، همرزم بزرگواری است.

او روز بعد در میدان کارزار حاضر شد و به جعده گفت: ای جعده! از علی اجازه جنگ بگیرد. انگیزه ای که تو را به صحنه جنگ کشانده، فقط عشق و علاقه تو به دایی ات، علی است.

۱- . رجال کشّی، ج ۱، ص ۲۸۱ و معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۳۶۲.

۲- . حبیب السیر، ج ۱، ص ۵۴۷.

آن ها مبارزه سختی را آغاز کردند. عتبه بن ابی سفیان با ذّلت و خواری شکست خورد و فریادش بلند شد و به سوی سپاه معاویه فرار کرد. معاویه به او گفت: جعده تو را شکستی داد که هرگز این ننگ با هیچ آبی شسته نخواهد شد.(۱)

مرحوم دهخدا می نویسد: «جعده داماد امیرالمؤمنین علیه السلام و شوهر دخترش ام الحسن بود. در سال ۳۷ هجری از طرف آن حضرت به ولایت نیشابور فرستاده شد، ولی مردم آن سامان آن چنان از او استقبال نکردند و لذا برگشت و در جنگ صفین شرکت داشت.»(۲)

جعده و امیرالمؤمنین علیه السلام

بعضی از مورّخان نوشته اند که بعد از پایان جنگ صفین، جعده از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام به حکومت خراسان منصوب شد. بر این اساس، او به خراسان آمد و حوزه حکومت اسلامی را گسترش داد. بعضی از مناطق خراسان بزرگ که تا آن روزگار هنوز فتح نشده بود، به دست با کفایت جعده بن هبیره فتح شد و بر گستره سرزمین های اسلامی افزوده شد.

او به فرماندهان خویش توصیه کرد که در قلمروهایی که فتح می کنند، با مردم خوش رفتار باشند. بدین خاطر بود که حاکمان غور بدون جنگ تسلیم جعده شدند و گروه گروه به دین مقدس اسلام مشرف شدند.(۳)

۱- . اعیان الشیعه، ج۴، ص۷۸.

۲- . لغت نامه دهخدا، ماده جَعَدَ، ص۱۳.

۳- . کشف النسب، ج۲، ص۱۴.

جعده مدّتی از عمر خویش را در شهر کوفه به سر برد. او در آن جا مسکن داشت. هنگامی که حضرت علی علیه السلام از جنگ جمل فارغ شد، به اتفاق جمعی از یاران خویش به کوفه وارد شد. مردم کوفه به استقبال آن حضرت شتافتند و دارالاماره را برای ورود حضرت در نظر گرفتند، ولی آن بزرگوار در آن موقعیّت ویژه از رفتن به دارالاماره خودداری کرد و به خانه جعده تشریف برد و مدّتی در آن جا سکونت گزید.(۱)

نوفل بن فضاله می گوید: در آخرین روزهای عمر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جعده مخزومی سکویی از سنگ برای آن حضرت نصب کرد. امام برروی آن قرار گرفت، در حالی که پیراهن پشمی بر تن داشت و بند شمشیر و نعلین او از لیف خرما بود. پیشانی آن بزرگوار از زیادی سجده همانند زانوی شتر پینه بسته بود. امام سخنان سوزناک و دردآلود خود را آغاز کرد، که یکی از خطبه های بسیار معروف آن حضرت است که دل ها را می لرزاند و از چشم ها اشک جاری می کند. در همین سخنرانی است که می فرماید: کجاست عمّار؟ کجایند ابن التیهان و ذوالشهادتین؟

آنگاه حضرت دست خویش را بر محاسن خود زد و بسیار گریه کرد. این، آخرین سخنرانی بود که آن بزرگوار ایراد کرد. زمانی از این سخنرانی نگذشت که به دست جنایت پیشه معروف ـ ابن ملجم ـ به شهادت رسید و به آرزوی همیشگی خویش که شهادت در راه خدا بود، نایل شد.(۲)

در شب نوزدهم ماه رمضان سال ۴۰ه_.ق، که حضرت علی علیه السلام قصد داشت برای به پاداشتن نماز جماعت به مسجد برود، دخترش ام کلثوم به پدر عرض کرد:

۱- . فروغ ابدیت، به نقل از وقعه الصفین، ص۸.

۲- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص۱۸۳.

پدر جان! دستور بده که جعده به مسجد برود و با مردم نماز بخواند. امام فرمود: بله، دستور دهید که جعده به مسجد برود و نماز جماعت را بخواند. ولی بعد از درنگی، فرمود: از قضا و قدر الهی نمی شود فرار کرد. تا این که خود به سوی مسجد حرکت کرد.(۱)

فرزندان

امیرالمؤمنین علیه السلام از آنجا که علاقه ویژه ای به خواهرزاده خویش داشت و او را از منظر حسن خلق و صفات دیگر لایق و شایسته می دانست، دختر خویش، ام الحسن را به ازدواج جعده درآورد(۲) که خداوند از ام الحسن چهار فرزند پسر به او عنایت کرد که هر کدام از آنان از شجاعان روزگار خود بودند. نام آنان چنین است: ۱. عون؛ ۲. عقیل؛ ۳. فضیل؛ ۴. عبدالله.(۳)

رحلت

جعده بن هبیره در ۶۸ سالگی، در سال ۶۶هـ.ق در کوفه از دنیا رفت و در قبرستان کوفه به خاک سپرده شد.(۴)

روایت

بین مورّخان اسلامی اختلاف است که آیا جعده از یاران رسول اکرم صلی الله علیه وآله محسوب

۱- . الارشاد، شیخ مفید، ص۱۵.

۲- . قاموس الرجال، شوشتری، ج۲، ص۳۶۳.

۳- . انساب الاشراف، ج۲، ص۱۷۶ و ۵۲۰ و سیمای کارگزاران علی علیه السلام ، ج۱، ص۷۳.

۴- . قهرمانان اسلام، ج۱، ص۱۳۷ و ۱۳۹.

می شود یا نه؟ جمعی صحابه بودن او را انکار می کنند، ولی جمعی دیگر صحابی بودن او را قبول دارند. روایاتی از جعده نقل شده است.

مجاهد می گوید: جعده به من گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا نهی کرد از این که انگشتر طلا به دست نمایم.(۱)

جعده می گوید: رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم الاخر»(۲)؛ بهترین امت من اصحاب و یاران منند، سپس آن ها که به ترتیب می آیند.

بعضی از بزرگان این روایت را مرسل می دانند، که گویای این است که جعده با واسطه، روایت فوق را از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل کرده است.(۳)

۱- . الاصابه فی تمییز الصحابه، ج۱، ص۲۵۷.
۲- . اسد الغابه، ج۱، ص۲۵۱ و جامع الاصول، ج۸، ص۵۴۸.
۳- . اعیان الشیعه، ج۴، ص۷۹.

۱۲.ابوهیثم ابن تیّهان انصاری الگوی رشادت

سپیده

ص:۲۶۲

۱۲

ابوهیثم ابن تیّهان انصاری

الگوی رشادت

عبدالکریم پاک نیا

ص:۲۶۳

«... اَیْنَ ابنُ التّیهان؟ و این ذوالشّهادتین؟ و این نظراؤُهُم من اخوانهم الذین تعاقدوا علی المنیّهِ و اُبرِدَ بِرُؤوسِهِم الی الفجره!...» (نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۸۳).

«کجاست ابن تیّهان؟ و کجاست ذوالشّهادتین؟ و کجایند مانند آنان، از برادرانشان، که با هم بر کشته شدن (در راه حق) پیمان بستند و سرهای آنان بعد از شهادت به سوی معصیت کاران فرستاده شد.» آن گاه دست به محاسن شریف زد و مدتی بس طولانی گریست. پس از آن فرمود: «آه! بر برادرانم، همان ها که قرآن را تلاوت می کردند و به کار می بستند، در واجبات دقت می کردند و آن را به پا می داشتند. سنّت ها را زنده می کردند و بدعت ها را از بین می بردند. دعوت به جهاد را می پذیرفتند و به رهبر خود اطمینان داشتند و صمیمانه از او پیروی می کردند.»

این سخنان غم انگیز و جانکاه در آخرین روزهای عمر پربرکت مولای متقیان، حضرت علی علیه السلام بر لب های مبارک آن بزرگوار جاری شد. امام در فراق یاران آزاده خویش تأسف می خورد، اشک می ریزد و رشادت ها و فداکاری های آنان را تحسین می کند. راستی آنان از تبار کدامین سلسله بودند

ص:۲۶۵

که دومین شخص عالم امکان، دوری آنان بر نمی تابد و در فقدانشان خود را چنین تنها می یابد. عمّار که بود؟ ابن تیّهان و ذوالشّهادتین کیستند؟

ابو هیثم مالک بن تیّهان انصاری از اهالی یثرب (مدینه) و از طایفه اوس بود. نام پدرش عمرو بن جشم و نام مادرش لیلا بنت عتیک بود.(۱)

ابوهیثم بن تیّهان از اولین کسانی است که قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله، در مکه به ندای توحیدی آن حضرت لبیک گفت و با آن حضرت پیمان وفاداری بست. او از همان روز در بیشتر صحنه های نظامی، سیاسی، اجتماعی و مذهبی صدر اسلام حضور یافت و از حداکثر توان خویش، در راه اعتلای کلمه توحید بهره گرفت، همواره در بحرانی ترین شرایط و حساس ترین موقعیت ها ثابت قدم و پایدار باقی ماند و پیوسته در خط مستقیم اهل بیت علیهم السلام استقامت ورزید و در رفتارش تا آخرین لحظه حیات، هیچ گونه انحرافی پدید نیامد. در یک کلام، او از بارزترین نمونه های (فَاسْتَقِمْ کَمَا أُمِرْتَ) بود.

این سرباز فداکار و یار رشید اسلام در حدود چهل سال ــ از سال دوازدهم بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله، که در مکه به آیین آسمانی آن حضرت ایمان آورد، تا سال ۳۷هــ.ق که در جنگ صفین در رکاب مولای متقیان حضرت علی علیه السلام به شهادت رسید. ــ در محضر پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه وآله و در کنار حضرت علی علیه السلام منشأ خدمات شایان توجهی در نشر و گسترش فرهنگ نورانی پیامبر صلی الله علیه وآله و اهل بیت اطهر علیهم السلام گردید، تا آن جا که پیشوای هشتم، حضرت رضا علیه السلام او را الگوی شیعیان معرفی کرد و دوستی وی و یارانش را جزء احکام دین و از واجبات دانست.

۱- . نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۸۳، ص۲۶۴.

امروزه شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بویژه جوانان عزیز ما می توانند سرمش های بسیار زیبا و درخشان از زندگی دل انگیز، جذّاب و آموزنده این شخصیت الهی به دست آورند. عاشقان امام علی علیه السلام مشتاقند که با چنین افراد مخلص و اصحاب فرزانه پیشوای متقیان بیشتر آشنا شوند و به قول لسان الغیب شیراز:

ای پیک راستان خبر یار ما بگو

ما محرمان خلوت انسیم غم مخور

جان پرور است قصّه ارباب معرفت

احوال گل به بلبل دستان سرا بگو

با یار آشنا سخن آشنا بگو

رمزی بیا بپرس و حدیثی بیا بگو

ابن تیّهان و امتیازات دوازده گانه

اشاره

اگر صفحات تاریخ زندگانی این مرد بزرگ را به دقت ورق بزنیم، خطوط برجسته و زرّین فراوانی مشاهده خواهیم کرد. ما این ویژگی ها را بر حسب ترتیب حوادث تاریخی، در دوازده بخش بررسی می کنیم:

۱. مبلّغ پیشتاز اسلام

پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله در موسم حج، برای اولین بار با شش نفر از مردم مدینه ملاقات کرد و به آنان فرمود: آیا شما با یهود هم پیمان هستید؟ آن ها گفتند: بلی. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: بنشینید تا با شما سخن بگویم! سپس پیامبر صلی الله علیه وآله آیاتی از قرآن کریم تلاوت کرد. سخنان دلربای رسول خدا تأثیر عجیبی در دل آنان ایجاد نمود، آن چنان که در همان جلسه به پیامبر صلی الله علیه وآله ایمان آورند و مسلمان شدند. آن ها به پیامبر صلی الله علیه وآله گفتند: «از زمان های گذشته میان ما آتش جنگ پیوسته شعله ور است. امیدواریم که خداوند به سبب آیین آسمانی و عزت بخش شما،

آن را فرونشاند. ما اکنون به سوی یثرب بر می گردیم و آیین شما را به مردم عرضه می داریم. اگر همه مردم آن را پذیرفتند، پیش ما کسی گرامی تر از شما نخواهد بود.»

ابو هیثم بن تیّهان جزء این شش نفر بود. آنان بعد از این جلسه با دلی لبریز از عشق و ایمان به خدا و پیامبر، به شهر خود برگشتند و از جان و دل برای نشر آیین اسلام کوشیدند، تا آن جا که در یثرب خانه ای نبود که سخن از پیامبر صلی الله علیه وآله در آن جا نباشد.(۱)

۲. شرکت در نخستین پیمان عقبه

تبلیغات و تلاش های پی گیر ابوهیثم و یارانش، تأثیر به سزایی در شهر یثرب گذاشت و تعدادی از اهالی آن جا به آیین محمدی ایمان آوردند. هیئتی دوازده نفره از یثرب برای ملاقات با پیامبر، به سوی مکه گسیل شد. آنان در «عقبه»(۲) با پیامبر بزرگوار اسلام دیدار نمودند. نخستین پیمان اسلامی در آن جا بسته شد. در بین این افراد، اسعد بن زراره، عباده بن صامت و ابوهیثم مالک بن تیّهان انصاری دیده می شدند.(۳) متن پیمان آنان با پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به این ترتیب بود:

«با پیامبر صلی الله علیه وآله پیمان بستیم که به وظایف زیر عمل کنیم: به خدا شرک نورزیم. دزدی و زنا نکنیم. فرزندان خود را نکشیم. به یکدیگر تهمت نزنیم.

۱- . اسدالغابه، ج۴، ص۲۷۴؛ طبقات الکبری، ج۳ ، ص۴۴۸ و فروغ ابدیت، ج۱، ص۴۰۶.

۲- . گردنه ای در مکه، در نزدیکی منطقه منی.

۳- . اسدالغابه، ج۴، ص۲۷۴ و فروغ ابدیت، ج۱، ص۴۰۶.

کار زشت انجام ندهیم و در کارهای نیک نافرمانی نکنیم.»

رسول گرامی به آنان فرمود: «اگر طبق این پیمان عمل نمایید، جایگاه شما بهشت برین خواهد بود و اگر نافرمانی کردید، خداوند شما را عذاب می کند و یا می بخشد.»

آن ها با شور و شوق فراوان به مدینه برگشتند و تبلیغات و فعالیت های خود را به صورت وسیع و دامنه دار ادامه دادند.

۳. اولین نفر در دومین پیمان

در سال سیزدهم بعثت، کاروان حج مدینه وارد مکه شد. حدود ۷۰ نفر از مسلمانان یثرب برای انجام بیعت در منی، در «عقبه» گرد هم آمدند و منتظر دستورهای پیامبر شدند. عباس، عموی پیامبر که به همراه آن حضرت در «عقبه» حضور یافته بود، در آن جلسه خطاب به آنان چنین گفت: «ای کسانی که شما پشتیبانی خود را از آیین «محمد» ابراز داشته اید! بدانید که وی گرامی ترین فرد قبیله خود می باشد و با این که بنی هاشم عهده دار دفاع از او هستند، ولی «محمد» مایل است در میان شما باشد. اگر تصمیم دارید که به پیمان خود وفادار باشید و او را از خطر دشمنان حفظ کنید، او به میان شما می آید و اگر قدرت دفاع از او را ندارید، هم اکنون از او دست بردارید و بگذارید در میان عشیره خود با کمال عزّت و عظمت زندگی کند.»

پیامبر صلی الله علیه وآله در ادامه، ضمن سخنانی فرمود: «من با شما پیمان می بندم به این که از من دفاع کنید؛ همان طور که از فرزندان و اهل بیت خود دفاع می کنید.»

در این هنگام افرادی از اهل مدینه سخن گفتند و اظهار وفاداری کردند.

آن ها با شادمانی و شور و شوق وصف ناپذیری با پیامبر دست بیعت دادند. ابوهیثم بن تیّهان اولین کسی بود که در این پیمان با پیامبر دست بیعت داد و پیمان وفاداری بست.(۱) او هنگام بیعت اظهار داشت: «ای رسول خدا! ما با یهودیان پیمان بسته ایم، اکنون ناچاریم تمام آن ها را نادیده بگیریم. سزاوار نیست روزی از ما دست بردارید و به سوی قوم خود برگردید.»

پیامبر فرمود: «شما با هر کس پیمان صلح منعقد کرده اید، من آن را محترم می شمارم.»(۲)

۴. انتخاب آسمانی

ابوهیثم بن تیّهان، عبدالله حزام و اسعد بن زراره در ادامه جلسه پیمان عقبه دوم، عرض کردند: «یا رسول الله! خون ما فدای خون و جان ما فدای جان شما! هر شرطی که می خواهی، برای پروردگار خود و برای خود بکن.»

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله با اشاره جبرئیل، از میان آنان دوازده «نقیب» انتخاب کرد و فرمود: «دوازده نفر از میان خود جدا کنید که کفیل و سرپرست شما باشند، چنان که موسی علیه السلام دوازده نفر در میان بنی اسرائیل برگزید.»

آن ها گفتند: «یا رسول الله! هر که را می خواهی، انتخاب کن.»

جبرئیل از طرف خداوند دوازده نقیب را تعیین کرد که نه نفر آنان از گروه خزرج و سه نفر از قبیله اوس بودند که ابوهیثم بن تیّهان جزء آن ها بود.(۳)

۱- . سیره ابن هشام، ج۲، ص۸۹.

۲- . فروغ ابدیت، ج۱، ص۴۰۸.

۳- . حیوه القلوب، ج۲، ص ۴۵۰.

«نقباء» افرادی بودنـد که مسؤولیت حراست از دین قوم خود را داشـتند. آنان متعهـد شدنـد که علاوه بر خود، قومشان را نیز از انحرافات و کج اندیشـی های خلاف شـریعت اسـلام محافظت نمایند. نقیب یک قوم، آگاه به اسـرار قومش بود و سرپرستی و هدایت آنان را به عهده داشت.(۱)

۵. کارشناس ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله

ابن تیّهان به عنوان کارشـناس مسائل اقتصادی، مورد اعتماد پیامبر بزرگوار اسـلام بود و زیر نظر آن حضـرت به وظایفش عمل می کرد.(۲)

ابن سـعد، از دانشـمندان اهل سـنت در طبقات الکبری می نویسد: «او در تعیین مقدار خرمای نخلستان ها در منطقه، نظر رسایی داشت. پیامبر صـلی الله علیه وآله در چنین مسائلی از او نظرخواهی می کرد. پس از رحلت رسول گرامی اسلام، ابوبکر افرادی را به دنبالش فرسـتاد تا همان سـمت کارشناسی را بپذیرد، ولی ابن تیّهان امتناع کرد و به درخواست خلیفه اول تن نداد. ابوبکر به عنوان اعتراض، گفت: «تو چگونه در زمان پیامبر این کار را انجام می دادی و امروزه از پذیرفتن پیشنهاد ما امتناع می کنی؟» ابـوهیثم بن تیّهـان که از دست آنـان دلی پرخـون داشت، گفت: «ای خلیفه! برای حضـرت رسـول صـلی الله علیه وآله کـار می کردم، چون که بعد از انجام هر مأموریت، پیامبر برایم دعا می کرد.»(۳)

ابوهیثم می دانست که اگر بـا آنـان همکـاری کنـد، به خلافتشـان رسـمیت بخشـیده است. بلال حبشـی هم از همکاری با آنان خودداری نمود و بعد از پیامبر، اذان

۱- . خصال صدوق، ج۲، ص۴۹۱، حدیث ۷۰.

۲- . المعارف، ص۱۵۴.

۳- . طبقات الکبری، ج۳، ص۴۴۸.

نگفت. امام صادق علیه السلام درباره بلال فرمود: «خداوند بلال را رحمت کند! او ما، اهل بیت را دوست می داشت و بنده صالح خدا بود. و گفت: بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله برای احدی اذان نمی گویم.»(۱) (۲)

۶. پیمان برادری در پرتو ایمان

بعد از هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله به مدینه، یکی از خطراتی که آیین آن حضرت را تهدید می کرد و بیم آن می رفت که جمعیت نوپای مسلمانان را پراکنده سازد، اختلاف میان مسلمانان بود.

از سویی، مهاجران و انصار با هم اختلاف داشتند و از سوی دیگر، اختلاف شدیدی بین دو قبیله بزرگ انصار، «اوس» و «خزرج» حاکم بود. مهاجران و انصار در دو محیط متفاوت پرورش یافته بودند و در طرز تفکر و معاشرت، اختلاف زیادی با هم داشتند. قبیله های اوس و خزرج بیش از دو قرن سابقه نبرد خونین و کشمکش داخلی باهم داشتند. به این جهت پیامبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه وآله از طرف خداوند مأمور شد که در بین یاران و هواداران خویش پیمان برادری (عقد اخوّت) جاری کند. پیامبر صلی الله علیه وآله در محفلی عمومی ـ که در خانه «انس» تشکیل یافته بود. ـ(۳) به هواداران خویش فرمود: «هر یک از شما با یک نفر پیمان اخوّت

۱- . منتهی الآمال، ج۱، ص۱۱۹.

۲- . مرحوم صدوق می فرماید: «بلال بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله اذان نگفت، فقط روزی به درخواست حضرت فاطمه سلام الله علیها به بالای مأذنه رفت و چون در فرازهای اول، حضرت صدیقه طاهره بی تاب شد، بلال اذان را ناتمام رها کرد.» (من لایحضره الفقیه، ج۱، ص۲۹۵.)

۳- . المنتظم ابن جوزی، ج۳، ص۷۴.

ببندد.»

مورخـان نـام هـای همه افرادی که در آن جلسه، پیمـان اخوت بسـتند را ثبت کرده انـد.(۱) پیـامبر صـلی الله علیه وآله آن روز طرفین عقد را خودش تعیین می کرد و خطاب به مسلمانان می فرمود: «فلانی! تو برادر فلانی هستی!». پیامبر صلی الله علیه وآله بین ابوهیثم بن تیّهان و عثمان بن مظعون(۲) عقد اخوّت جاری کرد.

کـار اخوّت به پایان رسیده بود، ناگهان علی علیه السـلام با چشـمان اشک بار(۳) عرض کرد: «یـا رسـول الله! یـاران خود را با یکـدیگر برادر نمودی، ولی میـان من و یـک نفر از مسـلمانان اخوّت جـاری نفرمودیـد!» پیامبر صـلی الله علیه وآله به علی علیه السـلام فرمود: «تو در دنیا و آخرت، برادر من هستی!» سپس پیامبر صلی الله علیه وآله با حضرت علی علیه السلام پیمان برادری بست.(۴)

۷. دفاع از ولایت و امامت علوی

اشاره

حساس ترین مسـئولیت ابوهیثم بعـد از رحلت پیامبر صـلی الله علیه وآله شـروع شـد. او ۲۷ سـال در بحرانی ترین شـرایط تاریخ اسـلام، در کنـار جانشـین حقیقی پیـامبر بزرگـوار صـلی الله علیـه وآله ثـابت قـدم و اسـتوار بـاقی مانـد و لحظه ای در حقـانیّت امیرالمؤمنین علیه السـلام شـک و تردیـد به دلش راه نـداد. او در عصـری که از هر طرف فتنه می باریـد، به معـدن علم و برادر پیامبر صلی الله علیه وآله و سرچشمه تمام خوبی ها پناهنده شد و مانند پروانه ای در گرد

۱- . فروغ ابدیت، ج۱، ص۴۵۸.

۲- . او مردی عابـد، زاهـد و مورد عنـایت پیـامبر صـلی الله علیه وآله بود. بعـد از وفاتش، پیامبر صـلی الله علیه وآله بر جنازه او بوسه زد. در زیـارت نـاحیه مقـدسه آمـده است: «السـلام علی عثمـان ابن امیرالمؤمنین سـمّی عثمان ابن مظعون.» (معجم رجال الحدیث، ج۱۲، ص۱۳۹.)

۳- . فروغ ابدیت، ج۱، ص۴۵۸.

۴- . طبقات الکبری، ج۴، ص۴۴۸ و المنتظم، ج۳، ص۷۴.

شمع وجود مولای متقیان گشت و جان بر کف، آماده اجرای دستورات حضرتش شد. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله چشم از جهان فانی فروبست و خلیفه اول به مسند خلافت تکیه زد، دوازده نفر از بزرگان اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله و نخبگان سابقه دار اسلام، مخالفت خویش را با این خلافت اعلام داشتند. نیمی از آنان از مهاجران و بقیه از گروه انصار بودند؛ خالد بن سعید، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، عمار بن یاسر و بریده اسلمی، جزو مهاجران و ابوهیثم تیّهان، سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف، خزیمه بن ثابت (ملقّب به ذوالشهادتین)، اُبیّ بن کعب(۱) و ابو ایّوب انصاری جزو انصار بودند.

در این جا چکیده این ماجرا را از زبان امام صادق علیه السلام می خوانیم:

این گروه دوازده نفره، هم قسم شدند که ابوبکر را از منبر پیامبر صلی الله علیه وآله پایین بیاورند و حق را به صاحبش برگردانند؛ اما قبل از اقدام، برای مشورت و کسب اجازه به حضور حضرت علی علیه السلام مشرف شدند و با یادآوری حدیث پیامبر صلی الله علیه وآله که فرمود: «علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ»، هدف خویش را بیان داشتند. مولای متقیان وقتی از مقصود آنان آگاه گشت، فرمود: «این کار را نکنید؛ زیرا در بین مسلمانان درگیری و خونریزی پیش می آید. با منطق رسا و دلیل های محکم، آنچه را در مورد من از رسول الله صلی الله علیه وآله شنیده اید، به ابوبکر بگویید تا حجّت بر او تمام شود و عذری برایش نماند.»

۱- . ابیّ بن کعب از یاران باوفای پیامبر صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام بوده و کنیه اش ابومنذر می باشد. وی از نویسندگان وحی و جزء هفتاد نفری است که در عقبه با پیامبر بیعت کرد. او از اصحاب بدر بوده و پیامبر بین او و سعید بن زید عقد اخوت بست. (رجال شیخ، ص۲۲.)

انتقاد متهوّرانه

آنان روز پنجم رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وارد مسجد شدند و نزدیک منبر پیامبر صلی الله علیه وآله نشستند. ابوبکر بر فراز منبر پیغمبر صلی الله علیه وآله شروع به سخن نمود.

خالد بن سعید برخاست و خلیفه را از تصدّی امر خلافت بر حذر داشت و تأکیدات و توصیه های پیامبر بزرگوار اسلام از طرف خداوند را در مورد امامت و ولایت علی علیه السلام یادآور شد. سپس سلمان علیه کسانی که خود را بر جانشین حقیقی پیامبر مقدم داشته بودند، مطالبی بیان کرد و شنیده های خود را در مورد فضایل و مناقب و امامت امام اول شیعیان نقل کرد. بعد، تک تک افراد اعتراض خود را با منطق محکم و مستدل از قرآن و حدیث بیان نمودند.(۱)

وقتی نوبت به یاور رشید امامت، ابوهیثم ابن تیّهان رسید، چنین گفت: «من در روز غدیرخم در محضر پیامبر صلی الله علیه وآله حاضر بودم، که پیامبر صلی الله علیه وآله دست های حضرت علی علیه السلام را بلند کرد تا ما مسلمانان، تسلیم او شویم. در این میان بین مسلمانان گفت وگو و مجادله پیش آمد. انصار گفتند: «او را برای جانشینی خود برگزید.»، بعضی گفتند: «پیامبر صلی الله علیه وآله دست های او را بلند کرد تا مردم بدانند که علی دوست هر کسی است که پیامبر دوست اوست.» دراین گفت وگو، کار مشاجره و اختلاف بالا گرفت، تا این که چند نفر را به محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله فرستادیم تا اصل مسأله را جویا شدند. پیامبر صلی الله علیه وآله در جواب مردم فرمود: «علی، بعد از من، ولی و امام مؤمنان است

۱- . شمس الضحی، ص۱۴۶. به نقل از احتجاج طبرسی.

و دلسوزترین فرد برای امت من بعد از وفاتم می باشد.» من به آنچه که خودم دیده بودم، شهادت دادم؛ حالا ـ هر کس می خواهد قبول کند و هر کس می خواهد قبول نکند. (إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا)؛ «مطمئناً روز قیامت وعده گاه ماست».(۱)

ابن تیّهان در ادامه سخنان متین و اعتراض آمیز خود، مطالبی را بیان کرد و با این حدیث به کلامش پایان داد: پیامبر خدا فرمود: «اهل بیت من، ستارگان اهل زمین هستند. آن ها را مقدم بدارید. هیچ وقت از آنان جلوتر نروید و بر آنان مقدم نشوید.»(۲)

آخرین نفر، ابو ایّوب انصاری بود. او در حالی که به شدّت ناراحت بود، از جای خود برخاست و فریاد زد: «ای بندگان خدا! درباره اهل بیت پیغمبر خود ظلم نکنید! شما در موارد متعدد سفارش ها و توصیه های پیامبر را در حق علی علیه السلام شنیده اید. ای مردم! از این ظلم و ستم به سوی خدا توبه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است.» او این سخن را در حالی ادا کرد که بغض گلویش را گرفته بود. از شدّت ناراحتی گریه به او امان نداد و نتوانست سخنان خود را ادامه دهد.

هنگامی که ابن تیّهان و یاران غیور و شجاع وی با احتجاجات قوی، ولایت و فضیلت علی علیه السلام را ثابت نمودند و مخالفان را از عذاب الهی ترساندند، عده ای از جمله: عبدالله بن مسعود، زید بن وهب و... با آنان هم صدا شدند و به وصیت پیامبر صلی الله علیه وآله به خلافت علی علیه السلام، تأکید کردند.

۱- . احتجاج طبرسی، ج ۱، ص۷۸.

۲- . بحارالانوار، ج ۲۱، ص۲۱۹.

فضای مجلس عوض شد. ابوبکر در حالی که از استدلال قوی و سخنان رسای آنان عاجز و متحیر شده بود، گفت: «اَقیلُونی! اَقیلُونی! فَلَسْتُ بِخَیْرِکُمْ وَ علیٌّ فیکم.» رها کنید مرا! رها کنید مرا! تا علی در میان شماست، من بهترین نفر (به خلافت امت) نیستم.(۱)

۸. مسؤول بیعت گرفتن برای علی علیه السلام

زمان به سرعت سپری شد و آخرین روزهای سال ۳۵ه_.ق فرا رسید.(۲) پس از کشته شدن خلیفه سوم، مردم در خانه امیرمؤمنان علیه السلام تجمع کردند و تقاضای بیعت با آن حضرت نمودند. امام براساس تکلیفِ خویش، حکومت ظاهری را قبول کردند و مسلمانان برای بیعت کردن آماده شدند. ابوهیثم بن تیّهان و عمار بن یاسر از سوی امام علی علیه السلام مسؤولیت یافتند که برای آن حضرت از مردم بیعت و پیمان وفاداری بگیرند. آن دو ضمن گرفتن بیعت از مردم، به آنان می گفتند: «ما براساس اطاعت از دستورهای خداوند و سنت و روش پیامبر با شما بیعت می کنیم. اگر از این حدود عدول کردیم و از جاده مستقیم منصرف شدیم، دیگر شما حق اطاعت ندارید و در گردن شما هیچ گونه بیعتی برای ما نخواهد بود. آن هنگام قرآن حاکم بین شما و ما خواهد بود.»(۳)

۹. خزانه دار امین

بعد از بیعت مردم با امام علی علیه السلام، حکومت ظاهری در اختیار مولای متقیان قرار گرفت.

۱- . شمس الضحی، ص۱۴۸. به نقل از احتجاج طبرسی.

۲- . تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۱۲۳.

۳- . امالی شیخ طوسی، مجلس۴۴، حدیث ۵.

آن حضرت کارگزاران عثمان را ــ که براساس روابط و نسبت های فامیلی در رأس حکومت قرار گرفته بودند. ــ عزل کرد و شیعیان متعهد و کاردان را به کارهای مهم حکومتی نصب نمود. ابوهیثم ابن تیّهان و عمار بن یاسر به سمت خزانه داری و مسؤولیت خطیر بیت المال مسلمین در مدینه انتخاب شدند. امام علی علیه السلام بعد از نصب آنان به این سمت، دستورالعملی به این مضمون برای آن دو نفر صادر نمود:

«هر کسی که در دایره اسلام است و از مسلمانان محسوب می شود، اعم از قبایل عرب و طوایف عجم، باید حقوق مساوی دریافت کند. در حکومت من، عربی و عجمی و قرشی و انصاری بودن، ملاک برتری و ارزش نیست. با همه باید به عنوان یک مسلمان رفتار کنید. همه مسلمانان از لحاظ دریافت حقوق از بیت المال مسلمین، مساوی هستند.»

آنان طبق دستور امیرمؤمنان علیه السلام عمل می کردند. روزی سهل بن حنیف به همراه غلام سیاه خویش، برای دریافت حقوق مراجعه کرد. سهل بعد از دریافت سهم خود، به علی علیه السلام گفت:

ــ به این غلام چقدر می دهید؟

ــ تو خودت چقدر دریافت کردی؟

ــ سه دنیار گرفتم. همه همین اندازه گرفته اند.

ــ به غلام او هم مثل خودش، سه دینار پرداخت کنید.

سهل بن حنیف چون انسانی وارسته و از شیعیان مخلص بود، سخن امام را پذیرفت و از محل خزانه بیرون رفت اما عدّه ای از مسلمانان نتوانستند عدالت علی علیه السلام را تحمل کنند. طلحه و زبیر برآشفتند و به عنوان اعتراض، وارد خزانه داری شدند و با عمّار و ابن تیّهان به مجادله پرداختند اما قانع نشدند

و درخواست ملاقات با علی علیه السلام را کردند.(۱)

۱۰. قهرمان جهاد و شهادت

ابن تیّهان در طول ۴۰ سال فعالیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که دوشادوش سلمان، ابوذر، عمار بن یاسر، مالک اشتر و سایر یاران صدیق پیامبر و علی علیه السلام انجام داد، از میدان های جهاد و شهادت و صحنه های نبرد حق علیه باطل غفلت نکرد و از همان صدر اسلام در کنار رهبر مسلمانان، در جنگ بدر همراه برادرش، عبید بن تیّهان شرکت جست و در جنگ احد جانانه از حریم اسلام و مسلمین دفاع کرد. ابن سعد در طبقات الکبری می نویسد: ابو هیثم بن تیّهان در نبردهای بدر، احد، خندق و سایر صحنه های مقابله با اهل باطل، در کنار رسول خدا صلی الله علیه وآله حضور یافت. وی همچنین بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله، در زمان حکومت علی علیه السلام در جنگ جمل و صفین حضور فعّال و چشمگیر داشت. ابن تیّهان در این نبردها، علاوه بر حمله های دشمن شکن و تهاجمات کوبنده علیه اهل باطل، با اشعار و خطابه های پرشور و آتشین خود هواداران علی علیه السلام را علیه منافقین و مخالفین تشویق و تحریک می کرد.(۲)

۱۱. برادر مبارز

عبید بن تیّهان، برادر ابوهیثم در فعالیت های سیاسی ـ فرهنگی و نشر اعتقادات الهی و مبارزه با کفّار و مشرکان، پیوسته با برادرش همراه و همدل بود

۱- . بحارالانوار، ج ۴۰، ص۱۰۷.

۲- . طبقات الکبری، ج۳، ص۴۴۸.

و بـا او صـمیمانه همکاری می کرد. عبیـد بن تیّهان در جنگ بـدر در کنار پیامبر صـلی الله علیه وآله و همراه مسـلمانان حضور داشت و همچنین در نبرد احـد دلیرانه از سـپاه اسـلام حمـایت کرد. وی بعـد از رشـادت هـای فراوان و مقـاومت در برابر کفّار قریش، به دست ناپاک عکرمه بن ابی جهل، به شـهادت رسـید. از عبیـد بن تیّهان فرزنـدی به نام عبیدالله به یادگار ماند که در جنگ یمامه به درجه شهادت نایل شد.

۱۲. در عرصه خطابه و شعر

اشاره

ابوهیثم ابن تیّهان شاگرد مکتب علی علیه السـلام است. او شاگرد شخصیتی است که خطابه هایش دوست و دشمن را در بهت و حیرت فرو برد. در این مورد به اعتراف یک مسیحی اشاره می کنیم.

اسـتاد امین نحله، یکی از نظریه پردازان عالم مسـیحیت و سـخن شـناس متبحّر، در پاسخ شخصی که از او درخواست کرده بود چند کلمه از زیباترین سـخنان علی علیه السـلام را برایش انتخاب کند، می گوید: «به خدا قسم! نمی توانم، من از انتخاب یک کلمه آن عاجزم (یکی از دیگری زیباتر و شگفت انگیزتر است)، زیرا این کار درست به این می ماند که دانه یاقوتی را از کنار دانه های دیگر بردارم.»(۱)

ابوهیثم شـاگرد چنین مکتبی است. او اشـعار و خطابه هایی دارد که در جاهای مختلف بیان کرده و از عمق جانش ریشه گرفته و جلوه ای از ایمان اوست. امام علی علیه السـلام سـخنانش را تأییـد فرمود و برایش پاداش نیک آرزو کرد. به عنوان نمونه، به چکیده سه مورد از گفته ها و خطابه هایش اشاره می کنیم:

۱- . نشریه پرتو، ۱۱/۳/۱۳۷۹.

الف. ابن ابی الحدید می نویسد: او روزی در میان لشکرگاه علی علیه السلام به پاخاست و چنین گفت: «ای مسلمانان و ای اهل عراق! بین شما و پیروزی بر دشن راهی نیست. بهشت در آینده ی نزدیک در اختیار شماست. ثابت قدم و استوار باشید و صف های خود را منظم کنید. سرهای خود را به پروردگارتان عاریه دهید و از خدای خود کمک و یاری بجویید. با دشمن خدا و دشمن خویش جهاد کنید. آن ها را بکشید که خدا آنان را بکشد و نابود گرداند. ای بندگان خدا! استقامت پیشه کنید که زمین از آنِ خداست و آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد، واگذار می کند؛ و سرانجام نیک برای پرهیزگاران است.»(1)

ب. شیخ مفید نقل می کند: به امام علی بن ابی طالب علیه السلام گزارش رسید که طلحه، زبیر و عایشه از مکه به سوی بصره حرکت کرده اند. امام هواداران و شیعیان خویش را جمع کرد و در یک مجلس عمومی، بعد از حمد و ثنای الهی، فرمود: «پس از آن که خداوند، پیامبر خویش را قبض روح کرد، گفتیم که ما، اهل بیت و خاندان و وارثان و دوستان و شایسته ترین مردم نسبت به پیامبر هستیم و هرگز در زمینه حق و سلطه او مورد مخالفت قرار نمی گیریم. در همین فکر بودیم که منافقین برجستند و سلطه و قدرت پیامبرمان صلی الله علیه وآله را از ما ربودند و به دست غیر ما سپردند. در حدی که به خدا سوگند! دیده و دل های ما؛ همگی بر این حادثه گریست و سینه ها به خشم آمد. به خدا قسم! اگر بیم آن نبود که مسلمین پراکنده شوند و به کفر بازگردند و در دین شکاف و رخنه ایجاد شود،

۱- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج۵، ص ۱۹۰.

تا آن جا که در توان داشتیم، آن وضعیت را دگرگون می ساختیم اما کسانی زمام امور حکومت اسلامی را به دست گرفتند و همگی درگذشتند. و خداوند آن را به من بازگرداند. این دو مرد ــ طلحه و زبیرــ در شمار بیعت کنندگان با من بیعت کردند، و حالا به بصره رفته اند تا اجتماع شما را پراکنده سازند. و بین شما جنگ و درگیری بیاندازند. خداوندا! هر دو نفر را به خاطر نیرنگی که به این امت زدند و سوء نظری که به عموم مسلمین دارند، بگیر و کیفرشان ده.»(۱)

وقتی کلام امام امیرالمؤمنین علیه السلام به این جا رسید، ابوهیثم ابن تیّهان به پاخاست و گفت: «ای امیرمؤمنان! حسد قریش بر شما دو گونه است: خوبانشان به خاطر میل و مسابقه در فضل و برتری مرتبت، بر تو حسد بردند و بدان و اشرار آنان نیز حسد زشتی بر تو ورزیدند که خداوند بدان سبب اعمالشان را تباه و بی ثمر ساخت و وزر و وبالشان را سنگین تر نمود، و آن ها به تساوی با تو بسنده نکردند بلکه خواستند بر تو سبقت بگیرند و در نتیجه، از هدف دور افتادند و مسابقه با تو آنان را از مرتبه اعتبار ساقط کرد. ای مولای ما! تو سزاوارترین فرد قریش به قریشیان هستی؛ پیامبرشان را در حال حیات یاری کردی؛ و پس از وفات آن حضرت، حقوقی را که بر عهده تو بود، پرداخت نمودی. به خدا سوگند! این سرکشی آنان جز به زیان خودشان نخواهد انجامید. ما انصار و یاوران شماییم. پس هر امری داری، بفرما.»(۲)

سپس اشعاری با مضامین عالی قرائت کرد که دو بیت آخرش چنین است:

۱- و۲ . امالی شیخ مفید، مجلس ۱۹، حدیث ۶.

۲-

یا وَصیَّ النَّبیِّ نَحْنُ مِنَ الْحَقِّ

عَلی مِثْلِ بَهْجَهِ الِاصْباحِ

ای وصیّ پیامبر ۹! حقانیّت ما مانند سپیده صبح (روشن و آشکار) است.

لَیْسَ مِنّا مَنْ لم یَکُنْ لَکَ فیِ الله

وَلیّاً عَلَی الْهُدی وَالفَلاحِ(۱)

هر کس از ما که در راه خدا با تو دوستی نکند، بر راه هدایت و رستگاری نخواهد بود.

بعد از اتمام سخنان و اشعار عارفانه و هنرمندانه این شاعر عاشق اهل بیت علیهم السلام، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای وی پاداش نیک آرزو کرد و او را تحسین نمود.

ج. مالک بن تیّهان یکی از افرادی بود که در جنگ جمل، در سنگر حق علیه باطل و مبارزه با ناکثین و پیمان شکنان، سهم زیادی در پیروزی لشگر حق ایفا کرد. کثرت علاقه او و ثبات قدم وی در پیروی و تبعیت از علی علیه السلام، از اشعاری که در میدان نبرد در روز جمل خواند، آشکارتر می شود:

قل للزّبیر وقل لطلحه انّنا

نحن اللّذون رأت قریش مکاننا

کنّا شعار نبیّنا ودثاره

انّ الوصیّ امامنا وولیّنا

نحن اللّذون شعارنا الانصار

یوم القلیب اولئک الکفّار

نفدیه منّا الرّوح والابصار

برح الخفاء وباحت الاسرار

۱- . همان.

به طلحه و زبیر بگو: ما را انصار و یاوران حق می خوانند. ما افرادی هستیم که قریش در جنگ بدر که کافر بودند، قدرت و موقعیت ما را دیدند. ما از یاران نزدیک پیامبریم؛ چشم و جانمان را در راهش فدا کردیم. همانا وصیّ بر حق پیامبر، امام و پیشوای ماست. اسرار و امور پنهانی آشکار گردید.(۱)

ابوهیثم بن تیّهان در منظر ائمه علیهم السلام

۱. در فراق یار

وی در دیدگاه پیشوای اول شیعیان جهان، از یاران درجه یک و در ردیف عمار یاسر، مالک اشتر و ذوالشهادتین بود. امام علی علیه السلام زمانی که برای دومین بار تصمیم گرفت به طرف صفین لشگر کشی کند، در ضمن یک خطابه پرشور، مطالبی بیان کرد و در مقام ستایش و تمجید از یاران مخلصش چنین فرمود: «آن برادران ما که در صفین خونشان ریخته شد، ضرر و زیانی نبردند، زیرا اگر امروز زنده بودند، می باید غصه و خون جگر می خوردند. به خدا سوگند! خدا را ملاقات کردند و اجر و مزد خود را یافتند. خداوند آنان را به خانه امن و امان وارد گردانید. اَیْنَ اخوانی الّذین رکبُوا الطّریق، و مضوا علی الحقّ؟ این عمّار؟ و این ابن التّیهان و این ذوالشّهادتین...؟؛ کجایند همردیفان و برادران ایشان؟ آنان که به کشته شدن در راه دین پیمان بستند، کجاست عمار؟ کجاست ابن تیّهان؟ و کجاست ذوالشّهادتین؟

ص:۲۸۴

۱- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج۱، ص ۱۴۳.

افرادی که سرهاشان را برای اشخاص بدکردار و فاجر هدیه بردند.»(۱)

امام مدتی گریست و سپس فرمود: «آه! بر برادران من، آنان که قرآن را قرائت نموده و به آن عمل کردند و در واجبات اندیشه نموده و آن را به پا داشتند، بدعت ها را نابود ساخته و سنّت ها را زنده کردند، هرگاه آنان را به جهاد می خواندم، به سرعت اجابت می کردند و به پیشوای خود اعتماد داشته و پیروی می نمودند.»

امیرمؤمنان علیه السلام در این سخنان _ که آخرین خطبه آن بزرگوار و در آخرین هفته عمر آن حضرت ایراد شده است. _ ابن تیّهان و یارانش را با این اوصاف می ستاید:

شهادت طلبی در راه حق، استقامت در عهد و پیمان، اطاعت کامل از امام و مقتدای خویش، تلاوت قرآن و عمل به آن، تدبّر در واجبات الهی و اقامه فرایض، احیای سنّت پیامبر، نابود کردن بدعت ها، آمادگی برای جهاد در راه خدا و گوش به فرمان رهبر الهی بودن، ضرر نکردن در معامله با خداوند، ورود به خانه امن و امان پروردگار، ملاقات با خداوند، دریافت پاداش نیکو و عاقبت به خیر شدن و پایان عمر به راستی و درستی.(۲)

۲. در نگاه امام رضا علیه السلام

۲.در نگاه امام رضا علیه السلام

پیشوای هشتم وقتی شیعیان با اخلاق امیرالمؤمنین علیه السلام را می شمارد، از ابن تیّهان نام می برد و او را به عنوان پیرو راستین خط ولایت و دارای ایمان خالص و در ردیف سلمان و ابوذر معرفی می کند و دوستی آنان را

ص:۲۸۵

۱- و ۲ . نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۱۸۱.

۲-

جزء دین می داند. آن گاه بر ابوهیثم و یارانش دعا می کند و درود و سلام می فرستد. شیخ صدوق می نویسد: روزی مأمون از حضرت رضا علیه السلام خواست تا آن بزرگوار حقایق و معارف دین مبین اسلام را به طور خلاصه برایش شرح دهد. پیشوای هشتم در پاسخ فرمود: «... ودر دین ما واجب است دوستی و محبّتِ امیرالمؤمنین علی علیه السلام و کسانی که به روش پیامبر عمل کردند و با آن ازدنیا رفتند و در دین خداوند تغییر و تبدیل راه ندادند، مانند: سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد ابن اسود، عمار بن یاسر، حذیفه یمانی، ابوهیثم بن تیّهان، سهل بن حنیف، عباده بن الصامت، ابوایوب انصاری، خزیمه بن ثابت (ذوالشهادتین)، ابوسعید خدری و امثال آن ها که خداوند از آنان راضی است، رحمت و درود خداوند بر آنان باد. واجب است محبت و دوستی با پیروان و دوستان آنان و کسانی که به راهنمایی آنان هدایت شدند و روش آنان را دنبال کردند. رضوان الله علیهم.»(۱)

در منظر اهل نظر

۱. کمال الدین ابن میثم بحرانی از دانشمندان قرن هفتم و شارح نهج البلاغه می نویسد: «مالک بن تیّهان از مسلمانان انصاری است و از افرادی است که در لیله عقبه به ریاست قوم خود انتخاب شد. وی از اصحاب بدر بوده و در جنگ صفین در رکاب علی علیه السلام به شهادت رسید.»(۲)

۱- . عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۱۲۵.

۲- . شرح نهج البلاغه ابن هیثم بحرانی، ج۳، ص۳۹۴.

۲. شیخ طوسی؛ معروف ترین فقیه و دانشمند امامیه در قرن پنجم می گوید: «ابوهیثم بن تیّهان یکی از یاران امام علی علیه السلام است.»(۱)

۳. نویسنده کتاب ارزشمند معجم رجال الحدیث می نویسد: «مالک بن تیّهان همان ابوهیثم بن تیّهان است؛ چنان که در کتاب های استیعاب و اسدالغابه و سایر منابع، به آن تصریح شده است.» آن گاه وی به روایات متعددی در تأیید و تمجید از شخصیت ابوهیثم و ثبات قدم او در ولایت علی علیه السلام، از جمله قصّه نقبای دوازده گانه، انکار خلافت ابوبکر، کلام امام رضا علیه السلام و تلاش های او در بیعت برای امیرمؤمنان علیه السلام و همچنین به اشعار و خطابه های او در دفاع از حریم اهل بیت علیهم السلام اشاره می کند.

از منظر دانشمندان اهل سنت

۱. ابن سعد (متوفا: ۲۳۰هـ.ق) در طبقات الکبری آورده است: «ابن تیّهان کسی است که حتی در ایام جاهلیت از بت و بت پرستی متنفر بود و شخصی خداجو و موحّد محسوب می شد. وی از اولین کسانی است که همراه تنی چند از مردم مدینه به ندای آسمانی توحید، لبیک گفت و مسلمان شد. او جزو هشت نفری است که قبل از قوم خود، به پیامبر صلی الله علیه وآله ایمان آورد. وی از پیشتازان تبلیغ اسلام در مدینه است. ابوهیثم به همراه هفتاد نفر از انصار در عقبه با رسول خدا صلی الله علیه وآله پیمان وفاداری بست. وی از گروه نقبا به شمار می رود. او قهرمان میدان مبارزات حق علیه باطل است. او در بدر، احد، خندق و سایر صحنه ها در کنار پیامبر صلی الله علیه وآله حضور داشت. پیامبر صلی الله علیه وآله بین او و عثمان بن مظعون عقد برادری بست و از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله به عنوان کارشناس و تعیین کننده میزان خرماهای خیبر به آن جا اعزام شد.

۱- . رجال شیخ طوسی، ص۸۶.

او از اطاعت ابوبکر خودداری کرد و بنا بر قولی، در صفین به شهادت رسید.»(۱)

۲. در کلام ابن سعد دو نکته قابل تأمل وجود دارد:

الف. او ناخواسته اعتراف می کند که این صحابی پیامبر با آن همه سابقه درخشان با ابوبکر مخالفت کرد.

ب. ابن سعد در شهادت ابن تیّهان در صفین تشکیک نموده و آن را به قولی نسبت داده است؛ در حالی که علاوه بر دلایل محکم از شیعه وسنّی، امام علی علیه السلام صراحتاً در خطبه ۱۸۲ نهج البلاغه وی را جزو شهدای صفین نام برده و در کنار عمّار و ذوالشهادتین یاد کرده است.

۲. ابوحامد ابن ابی الحدید معتزلی، مورخ، متکلم، فقیه، شاعر و دانشمند سرشناس اهل سنت (۵۸۴_۶۵۵ه_.ق) می نویسد: «ابوهیثم بن تیّهان از اصحاب با سابقه پیامبر است که در بیعت عقبه و جنگ بدر حضور چشمگیر داشت. بنابر قول مشهور، او در جنگ صفین خطابه های پرشور ایراد کرد و صف های لشگر علی را منظم ساخت و با سخنان پرشور و حماسی خود، آنان را علیه دشمنان علی تشویق و تحریک کرد و بالاخره در کنار علی بن ابی طالب به شهادت رسید.»

وی در ادامه، به کلام ابن قتیبه دینوری در کتاب «المعارف» اعتراف کرده، می گوید: «چطور او قول به شهادت این صحابی باسابقه را در جنگ صفین ضعیف دانسته است، در حالی که محدثین بزرگ ما، مانند: صالح ابن وجیه و ابن عبدالبر و ابونعیم، قائل به این قول هستند.

۱- . طبقات الکبری، ج۳، ص۴۴۸.

البته انکار شـهادت ابن تیّهان در صـفین و نسـبت دادن در گذشت او به زمان های قبل از آن، از روی تعصّب وعناد است. و از ابن قتیبه بعید نیست.»(۱)

۳. علی بن عبدالواحد شـیبانی، معروف به «ابن اثیر» در مورد شرح حال او می گوید: «مالك بن تیّهان یکی از شش نفری است که برای اولین بار از طرف مردم مدینه با رسول الله ملاقات کرد. وی در عقبه نخست به پیامبر ایمان آورد و در عقبه دوم با آن حضـرت تجدید میثاق نمود. مالك به نقابت و ریاست بنی عبدالاشهل (از تیره های انصار) انتخاب شد و در بدر و احد و سایر میدان های مبارزه همراه پیامبر بود. می گویند: او در سال ۳۷، در جنگ صفین کشته شد.»(۲)

۴. دکتر صـبحی صالح، استاد معارف و فقه اللغه در مورد ابن تیّهان می نویسد: «ابوهیثم بن تیّهان یکی از بزرگان صحابه پیامبر بزرگوار اسلام و از پیشتازان انصار است.»(۳)

در سنگر علم و دانش

ابوهیثم بن تیّهـان علاـوه بر رشادت ها و مجاهـدت های فراوان در راه تحقق اهـداف پیامبر عظیم الشأن اسـلام و اسـتحکام پایه های حکومت حضرت علی علیه السلام، در جهت نشر اهداف عالی خویش به فراگیری علم و دانش و احادیث پیشوایان اسلام همت گماشت.

۱- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص۱۰۸ و ج۵، ص ۱۹۰.

۲- . اسدالغابه، ج۴، ص۲۷۴.

۳- . نهج البلاغه، ص۲۶۴.

در این جا به چند نمونه از احادیث ابن تیّهان اشاره می کنیم:

خطبه طالوتیه

خطبه طالوتیه مولای متقیان، مشتمل بر مضامین عالی و در رابطه با توحید و صفات زیبای خداوند و اعتقادات جامع اسلامی می باشد. حضرت علی علیه السلام در این خطبه از تنهایی و مظلومیت خویش و بی وفایی مردم اظهار شکایت می کند و می فرماید: «سوگند به آن خدایی که دانه را شکافت و جنبندگان را آفرید، اگر علم و دانش را از معدنش به دست می آوردید و آب گوارا را نوش می کردید و خیر و خوبی را از جایگاهش ذخیره می کردید، راه ها برای شما روشن می شد، نشانه ها برای شما آشکار و اسلام برای شما می درخشید، به خوبی و فراوانی می خوردید و عائله منلِ گرفتاری در میان شما نبود وبه هیچ مسلمان و غیرمسلمانی که در عهد و پیمان شماست، ستم نمی شد... .

سوگند به آن که دانه را شکافت و جنبندگان را آفرید، به خوبی می دانید که منم زمامدار شما و آن کس که به پیروی اش مأمور هستید. و منم دانشمند شما و آن کس که نجات شما به علم و دانش اوست؛ و وصی پیامبر شما و برگزیده پروردگار شما و زبان نور (رسول خدا یا قرآن) شما و دانا به مصالح شما هستم و به زودی خدای عزوجل از شما درباره امامانتان سؤال خواهد کرد...

به خداوند سوگند! اگر به اندازه اصحاب طالوت یا به شماره اهل بدر یاور داشتم، هرآینه شما را با شمشیر می زدم تا به سوی حق بازگردید و به راستی رو آورید و این کار برای جلوگیری در رخنه ای که در دین ایجاد شده است، بهتر بود.

خدایا! تو میان ما به حق حکم فرما، که بهترین داور هستی.»(۱)

ستارگان اهل زمین و...

ابن تیّهـان در مجلس منـاظره با مخالفان اهل بیت علیهم السـلام، این حـدیث را بیان کرد: قال رسول الله ۹: «انّ اهل بیتی نجوم اهل الارض فقدّموهم و لا تقدّموهم»(۲)

اهل بیت من ستارگان اهل زمین هستند. آن ها را مقدم کنید و بر آنان پیشی نگیرید.

قال رسول الله ۹: «علیٌّ ولیُّ المؤمنینَ بعدی وَ اَنصَحُ النّاسِ لِاُمّتی».(۳)

علی بعد از من، ولی و امام مؤمنین است و دلسوزترین فرد برای امت من می باشد.

سفر وصل

پ

ابوهیثم مالک بن تیّهان انصاری، یار دیرین پیامبر و علی علیهما السلام و چهره درخشان عالم تشیع بعد از تلاش های فراوان در راه دفاع از اسلام و اهل بیت علیهم السلام، در سال ۳۷هـ.ق، در جنگ صفین و در کنار رهبر آزادمردان جهان، مولای متقیان علیه السـلام به درجه رفیعه شـهادت نایل شـد و مرغ روحش که مالامال از عشق به خـدا و مولا و رهبر خویش بود، به ملأ اعلا پر کشید. رحمت و رضوان خداوند بر او باد.

۱- . روضه کافی، ج۸، ص۳۳.

۲- . بحارالانوار، ج۲۸، ص۲۱۹.

۳- . احتجاج طبرسی، ج۱، ص۷۸.

۱۳.خزیمه بن ثابت ذوالشّهادتین

اشاره

ص:۲۹۲

۱۳

خزیمه بن ثابت

ذوالشّهادتین

عبدالکریم پاک نیا

ص:۲۹۳

اشاره

دانشـمندان علوم تربیت در پرورش کودکـان ونوجوانـان بر روش الگویی و معرفی سـرمشق هـای مطلوب، تأکیـد دارنـد. آنـان معتقدند که نوجوانان فطرتاً به دنبال الگو می گردند و حالت قهرمان جویی آنان، تجلی این خواسـته و میل درونی آنهاست. بر این اساس، معرفی الگو در پرورش صفات پسندیده انسانی در وجود نوجوانان، اهمیّت ویژه ای دارد. این روش تربیتی علاوه بر تـأثیر فوق العـاده در حالاـت نفسـانی جوانـان و ایجـاد انگیزه تحول در کسب صـفات خوب، آنـان را بـا زوایای تاریـخ و ابعاد زندگی انسان های موفق و قهرمانان واقعی آشـنا می سازد. در این راسـتا اگر بتوانیم برای جوانان کشورمان، قهرمانان اخلاق و نمونه انسان های خداجو و سـعادت طلب معرفی کنیم و تلاش و همت آنان را در راه رسیدن به اهداف الهی و کمالات معنوی در ابعاد مختلف زنـدگی به نسل جدیـد نشان دهیم و هم چنین آثار و برکات وجود چنین افراد را در سـربلندی و تعالی جامعه یادآورد شویم، مطمئناً خواهیم توانست آنان را به سوی تربیت صحیح اسلامی سوق دهیم.

ص:۲۹۵

از آنجایی که سیره تربیتی اهل بیت علیهم السلام کامل ترین و مطمئن ترین برنامه تربیت را داراست، استفاده از این شیوه در سیره تربیتی آن بزرگان به طور وسیع مشاهده می شود؛ آنان برای پرورش انسان های مطلوب و شکوفا نمودن فضایل اخلاقی در نهاد افراد، از فرصت های مناسب برای معرفی الگوهای راستین بهره می برند. نقل نمونه ای از سیره امام علی علیه السلام در اول این نوشتار و در ارتباط با موضوع سخن، ما را در تبیین روش یاد شده، بیشتر یاری خواهد کرد.

حضرت علی علیه السلام در آخرین خطبه ای که قبل از شهادت خویش ایراد کرد، با حالتی خاص از یاران وفادار خویش یاد کرده و آنان را به عنوان انسان های سعادتمند برای امت اسلام «سرمشق» معرفی می کند و می فرماید: «برادران ما که در جنگ صفین خونشان ریخت، هیچ زیانی نکردند؛ گرچه امروز نیستند تا خوراکشان غم و غصه و نوشیدنی آنان خونابه دل باشد. به خدا سوگند! آنان خدا را ملاقات کردند و او پاداش آنان را داد و پس از دوران ترس، آن ها را در سرای امن خود جایگزین نمود. کجا هستند برادران من که بر راه حق رفتند و با حق درگذشتند؟!

امام بعد از تأیید راه و روش آنان، آنها را با نام هایشان برای مردم معرفی کرده و می فرماید: «کجاست عمّار؟ و کجاست پسر تیّهان؟ و کجاست ذوالشّهادتین؟ و کجایند همانند آنان از برادرانشان که پیمان جانبازی بستند و سرهایشان را برای ستمگران فرستادند؟»

آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام دست خویش را بر محاسن شریفش کشیده و در فراق یاران خود می گرید وسپس عادات پسندیده و صفات خوب آنان را برمی شمارد:

«دریغا! از برادرانم که قرآن را خواندند و بر اساس آن قضاوت کردند و دستوراتش را به کار بستند. آنان در واجبات الهی اندیشه کرده و آن را به پا می داشتند. سنت ها را زنده می کردند و بدعت ها را از بین می بردند. دعوت به جهاد را می پذیرفتند و به رهبر خود اطمینان نموده و صمیمانه از او پیروی می کردند.»(۱)

با توجه به مطالب فوق، در این نوشتار به شرح حال یکی دیگر از خدمتگزاران صدر اسلام و یار وفادار پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین علی علیه السلام، جناب خزیمه بن ثابت انصاری معروف به «ذوالشّهادتین» می پردازیم.

ابوعماره خزیمه بن ثابت از طایفه بنی خطمه، تیره ای از قبیله اوس و در گروه انصار و از خواص اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله بود. او که از شجاعان قبیله خود بود، به خاطر صفای باطن و اعتقادات عمیق خویش به آیین توحیدی اسلام، در میان یاران آن حضرت شهرتی به سزا داشت. خزیمه یگانه مردی است که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله، شهادت و گواهی او را به جای دو شاهد قرار داده و او را ملقّب به «ذوالشّهادتین» نموده بود.

مبارزه با بت پرستی و محو آثار آن، کمک در جمع آوری قرآن، حضور در مجلس خاتم بخشی علی علیه السلام، روایت حدیث غدیر، سرافرازی در آزمون های سخت تاریخ اسلام، حضور مستمر در صحنه های نبرد حق و باطل (از بدر تا صفین)، پیشتازی در جبهه های فرهنگی ایمان و کفر، درخشش در عرصه هنر و شعر و خطابه، ایستادگی در برابر انحراف رهبری مسلمانان، تربیت فرزندانی محدّث و هنرمند و بالاخره اهدای جان به پیشگاه جانان در تحت لوای امیرمؤمنان علیه السلام، تنها بخشی از صفحات تاریخ زرّین و صفات زیبای این رادمرد الهی است.

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

برای آشنایی بیشتر و بهتر با آن چهره درخشان آسمان تشیّع و سیمای تابناک میدان علم و عمل در میان یاران پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله، این مقال را تحت چهار عنوان به خوانندگان گرامی تقدیم می کنیم:

۱. ویژگی های زندگی.

۲. در کلام معصومین علیهم السلام.

۳. در منظر دانشمندان.

۴. فرزندان و آثار.

به این امید که بتوانیم از آثـا تربیتی آن در پرورش نسل جوان و راهنمایی آنان به سوی ارزش های والای انسانی و الهی، بهره ببریم.

ان شاءالله

۱. ویژگی های زندگی

الف. ذوالشّهادتین چرا؟

در میان عناوین فقهی اسلام، بابی تحت عنوان «شهادت و گواهی دادن» مطرح است. این باب، مربوط به موضوع حقوق متقابل مردم در مسائل مالی و جانی و ناموسی می باشد. گواهی دو مرد عادل در احقاق حقوق مالی دیگران را در اصطلاح فقه و حقوق، شهادت یا بیّنه می گویند. داستانی که در ذیل می آید، مربوط به اثبات حقوق مالی توسط بیّنه می باشد که علمای فقه در زمینه اثبات حکم و عمل به علم قاضی، از این روایت بهره می گیرند.

امام چرا خزیمه بن ثابت انصاری را «ذوالشّهادتین» می گویند؟

امام صادق علیه السلام در این مورد می فرماید: حضرت پیامبر صلی الله علیه وآله روزی از مرد عربی اسبی خرید. کسانی که با آن حضرت میانه خوبی نداشتند، مرد فروشنده را وسوسه کرده و به او گفتند: اگر این اسب را در بازار بفروشی، به چندین برابر قیمت فعلی از تو می خرند! مرد از این سخن تحریک شده و از روی طمع کاری گفت: آیا بروم و معامله را به هم زده و اسب را پس بگیرم؟! گفتند: نه! چنین مکن؛ ولی هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله می خواهد قیمت را به تو بپردازد، بگو من آن را به این مبلغ نفروخته ام بلکه به فلان قیمت به تو داده ام. او مرد خوبی است و هرچه پیشنهاد کنی، از تو خواهد پذیرفت.

مرد اسب فروش با این قصد نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمده و منکر قیمت قبلی شد. حضرت فرمود: به خدایی که مرا به پیامبری برانگیخته! به همین مبلغ فروخته ای. در این میان خزیمه بن ثابت از راه رسیده و از ماجرا سؤال کرد. گفتند: این مرد سخن پیامبر را قبول ندارد. خزیمه خطاب به مرد گفت: ای اعرابی! من شهادت می دهم که تو به همین مبلغ که پیامبر می گوید، این اسب را فروخته ای. اعرابی گفت: هنگام معامله، کسی پیش ما نبود! پیامبر به خزیمه فرمود: خزیمه! با آن که تو در هنگام معامله حضور نداشتی، چگونه گواهی می دهی؟

خزیمه گفت: یا رسول الله! پدر و مادرم فدای شما باد! ما سخن شما را در امور خیلی مهم و حیاتی مانند خبر دادن از غیب و خداوند و وحی آسمانی، تصدیق کرده و از جان و دل می پذیریم، چگونه در قیمت یک اسب تو را تصدیق نکنیم؟!

بعد از این ماجرا، پیامبر صلی الله علیه وآله شهادت خزیمه را معادل شهادت دو مرد قرار داد و این چنین بود که خزیمه مفتخر به لقب ذوالشّهادتین گردید.(۱)

خزیمه بن ثابت انصاری تنها مردی است که به خاطر صفای باطن و اعتقادات عمیق خویش، از سوی اولین شخص عالم امکان به این لقب نام گرفت و در طول تاریخ تحت همین عنوان، درخشش ویژه ای یافت.

ب. حضور در جبهه های نبرد

اشاره

یکی از ویژگی هایی که به شخصیت خزیمه امتیاز خاصی بخشیده است، حضور مستمر در جبهه های نظامی و مبارزه بی امان با کفر و شرک می باشد. او مجاهدی است که برای احیای حق و پیروزی اسلام در حدود سی و پنج سال (از بدر تا صفین) در کنار پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و جانشین بلافصل او، حضرت علی علیه السلام ثابت و استوار مبارزه کرده است. وی کفرستیزی است که هیچ گاه از دشمنان خارجی و داخلی امت اسلام غفلت نورزید.

جمال الدین الهزی، صاحب «تهذیب الکمال» از نظریه پردازان علم رجال و یکی از دانشمندان برجسته اهل سنت، می نویسد: خزیمه بن ثابت معروف به ذوالشّهادتین در جنگ بدر و احد و سایر صحنه های نبرد در کنار رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده است. وی در روز فتح مکه در میان پرچمداران لشگر اسلام بود و عَلَم بنی خطمه را با خود حمل می کرد.(۲)

۱- . بحارالانوار، ج۲۲، ص۱۴۱، گفتنی است که این داستان با اندکی تفاوت در اکثر کتاب های فریقین موجود است.
۲- . تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج۸، ص۲۴۳.

به اعتقـاد بیشتر مورخـان، خزیمه در تمـام نبردهای پیامبر صـلی الله علیه وآله در کنار آن حضـرت حضور فعال داشـته است. از جمله در جنگ های بـدر، احد، خیبر، موته، فتح مکه، و بعد از آن در کنار امام علی علیه السـلام با اصـحاب جمل و متجاوزان لشگر شام مبارزه کرده است.(۱)

او علاوه بر این که سـمت های مختلف نظامی را در این صـحنه ها به عهـده داشت، از هنر شـعر و خط_ابه نیز بهره جست_ه و لشـگر اسـلام را با اشـعار و سـخن_ان شـی_وای خود تش_ویق نم_وده و قوت قلب می بخشـید. علامه مجلسـی گزارشـی از جنگ خیبر را از زبان ابن عباس نقل می کنـد که در آن، نقش مؤثر خزیمه در این زمینه به وضوح نمایان است. ابن عباس می گوید: در نبرد خیبر بعد از آن که لشـگر اسـلام به پیروزی رسـید و نوبت تقسـیم غنایم شد، حضـرت جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شـده، گفت: «یا محمـد! خداونـد می فرماید: من در این جنگ، جبرئیل را به کمک علی فرسـتادم تا او را یاری کند. به عزّت و جلالم سوگند! علی در این جنگ به سوی کفّار خیبر سـنگی پرتاب نکرد، مگر این که به همراه آن جبرئیل نیز سنگی به سوی مشـرکین پرت_اب نمود؛ پس یا محم_د! از غنایم خی_ب_ر دو سـهم به علی بده، یک سـهم برای خودش و سهم دیگر برای همراهی جبرئیل با او.» در این هنگام خزیمه بن ثابت به پاخواست و اشـعاری را در منقبت و توصـیف دلاوری های علی علیه السلام، سروده و برای حاضرین قرائت کرد:

ص:۳۰۱

۱- . وقعه الصفین، ص۳۶۳؛ اعیان الشیعه، ج۶، ص۳۱۸ و مختصر تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج۸، ص۴۵.

وکان علیٌّ ارهد العینِ یبقی

شفا رسول الله منه بِتَفْلِهِ

وقال سَاُعطی الرأیَهَ الیومَ صارِهاً

یُحِبُّ الاله والالهُ یُحِبُّهُ

دواءً فلمّا لم یَحِسُّ مداویا

فَبُورِکَ مرقِّیا وَ بُورِکَ راقیا

کَمیّاً محبّاً للرّسولِ موالیاً

بِهِ یَفْتَحَ اللهُ الحُصَنَ الاوابیا(۱)

آنگاه که چشم علی علیه السلام ناراحت بود و درد می کرد، او دنبال دوایی می گشت ولی آن را نمی یافت. رسول الله با آب دهانش او را شفا داد. آفرین به شفا یافته و مرحبا به شفا دهنده! پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «امروز پرچم را به دست دلاور مردی خواهم داد. پهلوانی که عاشق حقیقی رسول الله است. او حقیقتاً خدا را دوست دارد و خداوند هم او را دوست دارد. خداوند به دست او دژهای محکم را می گشاید.»

خزیمه در جنگ جمل

هنگامی که ناکثین، میثاق و پیمان خویش را با امام علی علیه السلام شکستند و عَلَم جنگ برافراشتند، علی علیه السلام برای دفع شرّ آنان، از مدینه به سوی عراق حرکت کرد. جماعتی از انصار در لشگر امیرالمؤمنین علیه السلام حضور داشتند. خزیمه بن ثابت یکی از شاخص ترین افراد این گروه بود که داوطلبانه برای تثبیت و استقرار حکومت علوی تلاش می کرد و برای دفع دشمنان و مخالفین امر ولایت، سر از پا نمی شناخت. منذر بن جارود ــ که از نزدیک شاهد ورود امام علی علیه السلام و لشگریانش به بصره و رویارویی دو لشگر بوده است. ــ بعد از آن که شاخص ترین یاران امام علی علیه السلام را توصیف کرده، پ

۱- . بحارالانوار، ج۴۱، ص۸۷.

در مورد حضور خزیمه در جنگ جمل می گوید: آنگاه دلاور دیگری را دیدم که در صف لشگریان علی علیه السلام نمایان شد. او که لباسی سفید و عمامه زردی داشت، شمشیری به گردن آویخته و کمانی را به شانه انداخته بود. او در حالی که بر اسبی اشقر سوار بود و عَلَمی را با خود حمل می کرد، در بین لشگریان آن حضرت برجستگی خاصی داشت. پرسیدم: این مرد با این تجهیزات جنگی و اراده مصمم و فولادین، چه نام دارد؟ گفتند: او خزیمه بن ثابت انصاری معروف به ذوالشهادتین است.(۱)

وی هم چنین می افزاید: آنگاه که بنا به عللی، امام علی علیه السلام پرچم را از محمد حنفیه باز پس گرفت، خزیمه بن ثابت به محضر امام علی علیه السلام آمده و گفت: یا امیرالمؤمنین! امروز در این موقعیت حساس، محمد حنفیه را سرافکنده نفرمایید و هم چنان او را پرچمدار لشگر حق باقی بگذارید.

حضرت علی علیه السلام خزیمه را دعا کرده و دوباره عَلَم را به دست محمد حنفیه سپرد.(۲)

این قطعات حساس تاریخی در جنگ جمل، نشانگر نقش فوق العاده خزیمه در این صحنه های نبرد حق و باطل بوده است و حاکی از استقامت و پایداری او در جبهه حق و در کنار ولیّ مطلق و مولای متقیان علی علیه السلام می باشد.

حضور در صفّین

خزیمه در طول ۲۶ سال که بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله زندگانی کرد، لحظه ای از

۱- . مروج الذهب، چاپ دارالاندلس، ج۲، ص۳۵۹.

۲- . همان.

امیرالمؤمنین علیه السلام جدا نشد. وی براساس پیمانی که در حضور پیامبر صلی الله علیه وآله ــ بویژه در واقعه غدیر ــ با علی علیه السلام بسته بود، هم چنان تا آخرین لحظه زندگی ثابت قدم و استوار باقی ماند و در سخت ترین فرازهای تاریخی و درتندبادهای فتنه، خود را نباخت و در وصایت و ولایت امام علی علیه السلام ذرّه ای تردید و شک به دلش راه نداد. به راستی که معنای واقعی و مصداق کامل یک انسان مؤمن و هدفدار، همین است. آری این چنین مردان الهی به هر قیمتی که شده، به عهدی که بسته بودند، وفا می کردند؛ از بذل شخصیت و آبرو گرفته تا گذشتن از زندگی و ایثار جان و مال در راه عهد و پیمان و هدف مقدس.

هر چند طوفان های شکننده بوزد، آنان مانند کوه استوار و پا برجا می مانند و عهد خود را نمی شکنند و مانند کاه نیستند که با وزیدن نسیمی کوچک به هر طرف بروند.

آری، خزیمه از همان یاران وفادار ومردان استوار تاریخ اسلام بود که با زبان و قلب و تمام وجود، خود را مدافع و جانباز مکتب ولایت و امامت می دانست و هستی اش را وقف آن نمود.

حضور در شورای نظامی

هنگامی که امام علی علیه السلام تصمیم گرفت برای دفع شرّ معاویه به سوی شام حرکت کند، برجستگان مهاجر و انصار را ــ که خزیمه ابن ثابت انصاری نیز در بین آن ها دیده می شد. ــ در یک شورای نظامی دعوت کرد و با آنان در مورد جنگ با معاویه به رایزنی پرداخت. امام بعد از حمد و ثنای الهی، فرمود: شما فرهیختگان مهاجر و انصار، صاحب رأی و طرفدار حق می باشید.

ما قصد داریم برای مقابله با دشمن به سوی شام برویم. با ارائه نظرات و راهنمایی های خود ما را یاری کنید.

پس از این که مطالبی بین آنان ردّ و بدل شد، سهل ابن حنیف به نمایندگی از همه آنان به پاخاسته و گفت: «یا امیرالمؤمنین! ما تابع محض شماییم، با هر کس صلح کنی، ما هم صلح خواهیم کرد و با هر کسی از در جنگ وارد شوی، ما هم می جنگیم. رأی ما، رأی شماست. و هستی ما در اختیار شماست. هرگاه ما را بخواهی، لبیک خواهیم گفت و آن گاه که فرمان دهی، اطاعت خواهیم کرد.»(۱)

رشادت در جبهه نبرد

از آن جایی که خزیمه یکی از رشیدترین مردان مدینه بود، مورّخان قطعه هایی از حضور او را در خطوط مقدم جبهه های نبرد گزارش کرده اند. عبدالرحمن بن ابی لیلی می گوید: من در جنگ صفین حضور داشتم. مردی را دیدم که با محاسن سفید خویش در خط مقدم جنگ حضور یافته است. او در حالی که عمّامه بر سر بسته و نقابی انداخته بود و به غیر از اطراف محاسن سفید او دیده نمی شد، به لشگر معاویه هجوم برده و با شدت تمام می جنگید. گفتم: ای شیخ! آیا با مسلمانان این چنین مبارزه می کنی؟ او متوجه من شده، روپوش صورتش را کنار زده و به من گفت: بله! من خزیمه ابن ثابت انصاری هستم. از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: در کنار علی علیه السلام با تمام کسانی که به جنگ او برخیزند، مبارزه کن.(۲)

۱- . وقعه الصفیّن، ص۹۲.

۲- . اعیان الشیعه، ج۶۱، ص۳۱۹.

آن چنـان که از گزارش هـای تـاریخی برمی آیـد، در جنگ صـفین خزیمه ابن ثابت بعـد از عمار به شـهادت رسـید. او قبل از شهـادت عمار به طور عادی جنگ می کرد، اما هنگامی که عمار به شـهادت رسـید، او به خیمه آمـده و غسل شـهادت نمود و سپس با جدّیّت فوق العاده راه مبارزه در پیش گرفت و با حملات شـهادت طلبانه به دشمن، مبارزه را تا آخرین نفس ادامه داد و بالاخره در این جنگ در رکاب علی علیه السلام به شهادت رسید.(۱)

بعد از شهادت وی، دخترش «ضبیعه» با سرودن اشعاری در شهادت پدرش گریسته و اهداف بلند او را تشریح نمود.

ج. دفاع از حریم ولایت

اشاره

یکی از مهم ترین ویژگی هـای شـیعیان حقیقی، دفاع از خط ولایت و رهبری امام علی علیه السـلام و ائمه اطهار علیهم السـلام می باشد.

خزیمه بن ثـابت در مراحـل مختلف زنـدگی اش، بارها این موضوع را به اثبات رسانـده و سـخت ترین تنـدبادهای فتنه ها را با سربلندی و پیروزی پشت سر گذاشته است.

غیرت دینی

روزی عده ای در حضور خزیمه و یارانش از روی جهل و نادانی و یا به خاطر حسد، بر ضد حضرت علی علیه السلام بدگویی کرده و سخنان ناروایی بر زبان راندند.

۱- . همان، ص ۳۲۰.

خزیمه به همراه عده ای از یاران خویش مانند سلمان فارسی و ابوذر و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و ابوهیثم بن تیّهان و عامر بن واثله به حضور پیامبر صلی الله علیه وآله رسیدند. ابی سعید خدری که در آن لحظه در محضر پیامبر بود، می گوید: من در مجلس پیامبر صلی الله علیه وآله بودم که خزیمه و دوستانش با حالتی غمگین و ناراحت به حضور پیامبر صلی الله علیه وآله وارد شده و در مقابل آن حضرت نشسته و به گفتگو پرداختند:

ــ یا رسول الله! پدران و مادران ما فدای تو باد؛ ما در مورد برادر و پسر عموی شما از عده ای سست ایمان مطالبی می شنویم که شدیداً ما را ناراحت می کند، اجازه بفرمایید با آنان برخورد کنیم.

ــ آنان درباره برادر و پسرعمویم علی ابن ابی طالب چه می گویند؟

ــ مثلاًـ آنان می گویند: «این که علی علیه السلام اولین مردی است که به اسلام ایمان آورده، برای او هیچ گونه امتیازی محسوب نمی شود. زیرا او در کودکی به دین اسلام گرویده است و این گونه سبقت گرفتن، برای او فضیلتی نیست.» و امثال این مطالب را اظهار می کنند.

ــ آیا این سخن، شما را ناراحت کرده است؟

ــ بلی، به خدا قسم ما از این گونه سخنان غیرمنصفانه در مورد مولایمان علی علیه السلام ناراحت و دل آزرده هستیم!

حضرت پیامبر آنگاه که ناراحتی آنان را دید، برای آنان داستان حضرت ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام را متذکر شد و تلاش های اهل باطل را در مبارزه با آنان بیان کرده و سپس در رابطه با تحقّق یافتن وعده الهی در پیروزی مردان حق بر اهل باطل، مطالبی را مفصّلاً به آنان گوشزد نمود و در ادامه به فضایل و مناقب علی علیه السلام قبل از تولّد و بعد از آن، اشاره فرمود و سخنان مبسوطی در فضیلت و برتری اهل بیت علیهم السلام ایراد کرد.

ص:۳۰۷

بعد از شنیدن این سخنان، سلمان فارسی و همراهان او ـ که خزیمه ابن ثابت نیز در میان آنان بود. ـ در حالی که با خوشحالی از محضر پیامبر بلند می شدند، یکصدا گفتند: ما پیروز و سربلند خواهیم بود. پیامبر فرمود: بلی شما سعادتمند و سربلند هستید و بهشت برای شما و امثال شما آفریده شده و جهنّم برای دشمنانِ شما و ما آماده شده است.(۱)

در جلسه بیعت با علی علیه السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مورد مسأله مهم جانشینی خویش، بارها اقدام نموده و ولایت و وصایت علی علیه السلام را پس از خویش به مسلمانان گوشزد می نمود و چون عده ای منافق در بین یاران آن حضرت وجود داشت، حضرت در جلسات مختلف مسأله مهم ولایت را طرح نموده و برای علی علیه السلام از مسلمانان بیعت می گرفت. در این زمینه بعضی از روایات را که حاکی از حضور خزیمه بن ثابت در آن جلسات است، در اینجا می آوریم:

۱. روزی بریده بن حصیب اسلمی به حذیفه بن یمان گفت: ای پسر یمان! به خدا سوگند در یک مجلسی که خودم شاهد بودم، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به اصحاب خود دستور داد که به علی علیه السلام به عنوان «امیرالمؤمنین» سلام کنند. (و امارت او را بعد از پیامبر به رسمیّت بشناسند.) آن روز من و برادرم عمار به همراه پیامبر صلی الله علیه وآله در نخیل بنی نجار بودیم که علی ابن ابی طالب علیه السلام به آن جا آمد. او سلام گفت و ما هم جواب دادیم. آنگاه پیامبر گوشه ای را به علی علیه السلام نشان داده و فرمود: ای علی! آنجا بنشین. او چنین کرد.

۱- . بحارالانوار، ج۳۵، ص۱۹ تا ۲۳.

سپس مردان دیگری از مسلمانان آمدند و پیامبر به آنان امر کرد که به علی علیه السلام به عنوان امیرمؤمنان سلام کنند و آنان چنین کردند تا این که ابوبکر و عمر داخل شدند. پیامبر صلی الله علیه وآله همان سخن را به آنان یادآور شد. آن دو به عنوان اعتراض گفتند: آیا این، فرمان خدا و رسول است؟ حضرت فرمود: آری. آنان نیز چنین کردند. سپس سلمان و ابوذر داخل شدند و پیامبر به آنان نیز همان سخن را فرمود. و آنان بدون چون و چرا، سخن پیامبر را اجرا کردند. تا این که خزیمه بن ثابت و ابوهیثم بن تیّهان آمده و سلام گفتند. آنان بعد از شنیدن امر پیامبر صلی الله علیه وآله بدون این که حرفی بزنند یا سؤالی بکنند، به علی علیه السلام در حضور پیامبر و یاران، به عنوان امیرمؤمنان سلام دادند و سپس سایر مسلمانان از مهاجر و انصار آمده و طبق دستور پیامبر عمل نمودند.(۱)

۲. داستان غدیرخم _ که اوج این حرکت بود. _ نقطه عطفی در تاریخ اسلام به شمار می رود و همه فرقه ها و گروه های مسلمان در اصل این قضیه، اتفاق نظر دارند. خزیمه بن ثابت در آن روز به یادماندنی نیز فرصت یافت که آن حادثه با عظمت را از نزدیک نظاره کرده و با مولای خویش تجدید عهد نموده و آن واقعه عظیم را به ذهن خود بسپارد. زمان به سرعت سپری شد و روز مظلومیت علی علیه السلام رسید. آن حضرت آن روز از مردم مسلمان شهادت خواسته و گواهی طلبید؛ در حالی که بعضی از نخبگان آن روز جامعه، شهادت خود را کتمان کرده و بر روی حقایق مسلّم تاریخی پرده نسیان کشیدند، خزیمه بن ثابت در ردیف اولین کسانی

۱- . همان.

بود که با شجاعت و صلابت به واقعه غدیر گواهی داده و به حقانیت علی علیه السلام و خطبه معروف پیامبر تأکید ورزید.(۱)

البته اظهار عشق و محبت و بیعت خزیمه با جانشین حقیقی پیامبر، به این موارد ختم نمی شود. زیرا به شهادت تاریخ او نه تنها در گفتار و بیعت ظاهری با آن حضرت همراهی می نمود، بلکه از هر فرصت به دست آمده، استفاده کرده و ارادت خویش را در عمل اثبات می نمود.

مقاومت در مقابل جبهه نفاق

یکی از عوامل تأثیرگذار در شخصیت آدمی در مسیر زندگی، عملکرد افراد منافق و دو چهره در هر جامعه ای می باشد. کسانی که هر روز به رنگی در آمده و طبق خواسته ها و امیال درونی خویش، افرادی سست اراده را به دنبال خود کشانده و با خود هماهنگ می کنند و این افراد سست اراده ـ که متأسفانه بعضاً اکثریت را تشکیل می دهند. ـ بدون در نظر گرفتن شخصیت و هویت خویش مانند کاهِ روی آب با امواج متحرّک به این سو و آن سمت می روند. آنان هیچ گونه اراده ای از خود نشان نداده و مقاومتی نمی کنند. این سپاهیان امواج ناپایدار، تمام عهد و پیمان های خویش را سریعاً فراموش کرده و به قول معروف: «نان به نرخ روز می خورند.» آنان به خیال خود به سوی جلب منفعت برای خویش حرکت می کنند، در حالی که نمی دانند حقیقتاً هویت و منافع خویش را باخته و در میان این امواج ناپایدار از مقصد واقعی بازمانده و در بیراهه تاریکی ها گم خواهند شد. در این میان، مردان الهی و انسان های عارف از منظر دیگری می نگرند. آن ها در گرداب فتنه ها

۱- . همان، ج۲۸، ص۹۲.

به اهـداف مقدس خویش و عهد و پیمان الهی می اندیشـند و در راه تحقق آن، برای خود هستی نمی شناسـند و همه چیز را از آنِ خدا و حرکت به سوی او می دانند. انسان های وارسـته و به حق پیوسته به خوبی آگاهند که این امواج فتنه ها بالاخره چند روزی بیش نپاییـده و به زودی سپری خواهـد شـد. اما آنان در مقابل خداوند مسؤول بوده و روز قیامت در مقابل محکمه عدل الهی بازخواست خواهند شد. برای همین از امروز پاسخ های خویش را آماده می کنند و آن چنان زندگی می کنند که بتوانند فردای قیامت در برابر خدا و رسولش جواب گو باشند.

خزیمه بن ثـابت انصـاری از همین گونه افراد پاکبـاز و خود شـناخته بود که تـا آخرین لحظه در راه هـدف مقـدس خویش که همان آرمان ها و ارزش های والای الهی بود، پایداری نموده و در مقابل امواج فتنه ها استقامت نمود.

در احتجـاج طبرسـی آمـده است: زمـانی که بعـد از رحلت پیامبر صـلی الله علیه وآله امواج فتنه ها برخاست و جریان ولایت از امیرمؤمنان علیه السـلام منحرف شـد؛ دوازده نفر از بزرگان مهاجر و انصار مصـمم شدند که از این انحراف جلوگیری نموده و مسـیر رهبری اسلام را به محور واقعی آن؛ یعنی علی علیه السلام منتقل نمایند. امام صادق علیه السلام ضمن اشاره به آن واقعه، مطالبی فرموده که ما با تکیه بر گفتار آن حضرت، خلاصه ای از آن را که مربوط به موضوع می شود، نقل می کنیم:

دوازده نفر از نخبگان مهاجر و انصار که شـش نفر آنان از مهاجرین به نام های خالد بن سـعید بن العاص (از بنی امیه)، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود کندی، بریده اسلمی، عمار بن یاسر و شش نفر دیگر از انصار

به نام های ابوهیثم بن التّیهان، سهل و عثمان فرزندان حنیف، خزیمه بن ثابت معروف به ذوالشهادتین، ابیّ بن کعب و ابوایوب انصاری (رضی الله عنهم اجمعین) تصمیم گرفتند که در برابر این جریان منحرف ایستادگی نموده و از آن جلوگیری کنند.

وقتی با علی علیه السلام مشورت نمودند، حضرت آنان را از توسل به زور بر حذر داشت و به آنان توصیه کرد که این کار را در پرتو سیره و سخن رسول خدا و با دلیل و منطق انجام دهند و آن همه احادیث و گفتار و رفتار پیامبر صلی الله علیه وآله را به منحرفان گوشزد نمایند. آنان طبق رهنمودهای علی علیه السلام از مبارزه مسلّحانه دست کشیده و در روز جمعه به مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله رفتند و آنگاه که ابوبکر در منبر پیامبر صلی الله علیه وآله نشسته بود، آنها در مقابل او نشسته و به گفت وگو و مناظره مشغول شدند. آنان هر کدام با منطق و سخنان ویژه ای به احتجاج پرداخته و توصیه های خداوند و پیامبرش را در رابطه با ولایت و جانشینی علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله بیان نمودند. هشتمین شخص، جناب خزیمه بن ثابت بود. هنگامی که نوبت به وی رسید، به پاخاسته و گفت:

ای مردم! آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه وآله شهادت مرا به تنهایی می پذیرفت و شهادت من، نیاز به گواه دیگری نداشت؟ گفتند: بلی (همه از این موضوع اطلاع دارند.) سپس افزود: پس شاهد باشید که من از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: «اهل بیت من، معیار جدایی حق و باطل هستند و آنان پیشوایانی هستند که شایستگی پیروی دارند.» من آنچه را شنیده بودم و می دانستم، اعلان کردم (وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ) و سپس دیگران به پا خاسته و سخنان خود را طرح نمودند.(۱)

۱- . اعیان الشیعه، ج۶، ص۳۱۸.

هم چنـان که ملاـحظه می شود، خزیمه بن ثـابت در مبـارزه بـا انحرافات و جریان های نفاق آمیز، جدّیت تمام کرده و با تمام وجـود تلاـش می نمـود. و در روایـت دیگر آمـده است که خزیمه این جمله را نیز افزود: ای مردم! گـواهی می دهم که من از پیامبر صـلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: «بعد از من، امام شما علی علیه السلام است. زیرا او داناترین و دلسوزترین فرد برای امت من می باشد.»(۱)

در محضر دوست

هنگامی که امام علی علیه السـلام برای جنگ صـفین در حرکت بود، در نزدیکی منطقه صفین و در نزدیکی دامنه کوهی وقت نماز مغرب رسـید. آن حضـرت با صـدای دلنشـین خویش اذان مغرب را گفت. زمانی که اذان تمام شـد، پیرمردی با چهره ای نورانی و در حالی که موهای سر و صورتش به سفیدی گراییده بود، از دامنه کوه ظاهر شده و گفت:

ـ السـلام علیـک یـا امیرالمؤمنین و رحمه الله و برکـاته! مرحبا بر جانشـین خاتم پیامبران و رهبر سـعادتمندان و سـرور اوصـیای پیامبران.

ـ بر تو باد سلام و درود خدا. حالت چطور است؟

ـ حالم خوب است. من منتظر روح القدس هستم. من کسی را از تو سنگین بلاتر نمی دانم. امتحان تو از همه سخت تر است و در مقابل، پاداش هیـچ کس به انـدازه تو نیست و کسـی در مقام و مرتبت به تو نخواهـد رسـید. ای برادرم! صبر کن و در برابر تمام ناملایمات و سختی هایی که به تو می رسد، بردباری پیشه ساز تا به ملاقات دوست بروی.

۱- . احتجاج طبرسی، ج۲، ص۱۹۷.

پیرمرد در حالی که به اهل شام اشاره می کرد، اضافه نمود:

ـ اگر این روسیاهان می دانستند که چه کیفری و عذابی در جنگ با تو به آنان خواهد رسید و چه عاقبت زشتی خواهند داشت، هر آینه دست از جنگ برداشته و در مقابل تو مقاومت نمی کردند.

سپس به اهل عراق و یاران علی علیه السلام اشاره نموده، گفت:

ـ و اگر این چهره های نورانی و یاران رو سفید تو می دانستند چه پاداش و ثوابی در اطاعت فرامین تو دریافت خواهند نمود، آرزو می کردند که آنان را در راه تو قطعه قطعه کنند. و السلام علیك و رحمه الله و بركاته.

بعد از این سخنان، پیرمرد در همان جای خودش در دامنه کوه از دیده ها ناپدید شد. عمار بن یاسر، ابو هیثم بن التیهان، ابو ایوب انصاری، عباده بن صامت، هاشم بن مرقال و خزیمه بن ثابت انصاری از شیعیان خالص امیرالمؤمنین علیه السلام با مشاهده این واقعه و شنیدن آن سخنان شیوا و رسا گفتند:

ـ یا امیرالمؤمنین! این مرد که بود؟

ـ او شمعون جانشین حضرت عیسی علیه السلام بود. خداوند متعال او را برانگیخت تا مرا در مقاومت و پایداری در جنگ با دشمنان به صبر و تحمل در مشکلات توصیه کند.

ـ پدران و مادران ما فدای تو ای جانشین پیامبر! به خدا قسم، تو را همانند رسول الله صلی الله علیه وآله یاری خواهیم کرد و از فرمان تو کسی سرپیچی نخواهد کرد، جز افراد شقی و بدبخت.

علی علیه السلام از آنان تشکر نموده و دعا کرد.(۱)

۱- . معجم رجال الحدیث، ج۸، ص۵۱.

در اینجا هم خزیمه بن ثابت به همراه دوستان و هم پیمانان خویش بر وفای با علی علیه السلام تأکید کرده و بر ثبات قدم و استواری در راه حق مجدّداً پیمان بستند.

د. خزیمه در عرصه هنر

خزیمه بن ثابت از هنرمندان متعهدی است که هنر خویش را در راه پیشبرد اهداف مقدس دین مبین اسلام به کار می گرفت، از سخنان شیوا و استدلال های قوی و منطقی گرفته تا خطابه و اشعار گیرا و جذاب که از آنان در موارد گوناگون بهره برده و به جا استفاده می نمود. چنان که در داستان گواهی، از روش اولویت استفاده نموده و در جواب پیامبر صلی الله علیه وآله گفت: یا رسول الله! ما سخن شما را در مورد مسائل معنوی و عالم غیب و وحی الهی که با حواس قابل مشاهده نیستند، با دل و جان پذیرفته و گواهی می دهیم؛ چطور در مورد خرید یک اسب که خیلی پایین تر از اصول اعتقادی است، کلام شما را نپذیریم و به آن شهادت ندهیم.

او هم چنین در مناظره با خلیفه اول گفت: مگر نه این است که پیامبر صلی الله علیه وآله گواهی مرا به تنهایی می پذیرفت؟! پس شما شاهد باشید که من از پیامبر شنیدم که خلیفه و جانشین پیامبر، علی علیه السلام است.

قبلًا اشاره کردیم که او با اشعار پر محتوای خویش مقاصد و منویات والایش را بیان می نمود. خوشبختانه تعدادی از اشعار او ــ که در کتب مختلف آمده است. ــ اخیراً در قالب کتابی عرضه شده است. اما در این قسمت به عنوان نمونه به بعضی از اشعار او که در مقاطع مختلف سروده شده است،

ص:۳۱۵

اشاره می کنیم:

۱. در روز سقیفه:

ما کنت احسب هذا الامر منتقلاً

الیس اوّل من صلّی لقبلتکم

وآخر النّاس عهداً بالنّبی ومن

عن هاشم ثم منها عن ابی الحسن

واعلم النّاس بالقرآن والسّنن

جبرئیل عون له فی الغسل والکفن(۱)

۲. در جریان خاتم بخشی امام علی علیه السلام به سائل:

فَدَیْت علیاً امام الوری

وصیّ الرسول وزوج البتول

یصدّق خاتمه راکعاً

ففضّله الله ربّ العباد

سراج البریه ومأوی التقی

امام البریّه شمس الضحی

فأَحْسَنْ بفعل امام الوری

وانزل فی شأنه هل اتی(۲)

۳. روزی که مردم در مسجد پیامبر و در منبر آن حضرت با علی علیه السلام بیعت نمودند، خزیمه بن ثابت در مقابل منبر ایستاده و این اشعار را خواند:

اذا نحن بایعنا علیه فحسبنا

وجدناه اولی الناس بالناس انّه

وانّ قریشاً ما تشق غباره

وفیه الذی فیهم من الخیر کلّه

ابوحسن مما نخاف من الفتن

اطب قریش بالکتاب وبالسنن

اذا ماجری یوماً علی ضهر البدن

وما فیهم مثل الذی فیه من حسن(۳)

۴. و در جنگ صفین چنین سرود:

۱- . بحارالانوار، ج۶، ص۲۳۸.

۲- . اعیان الشیعه، ج۶، ص۳۱۹.

۳- . همان.

قد مرّ يومان وهذا الثالث

هذا الذی یبحث فیه الباحث

الناس موروث ومنهم وارث

هذا الذی یلهف فیه اللاهث

کم ذا یرجی ان یعیش الماکث

هذا علی من عصاه ناکث(۱)

ه_. حفظ و جمع آوری قرآن

قرآن مجید از زمان نزول تا قیامت، راهنما و هدایت گر مسلمانان بوده و خواهد بود. این کتاب آسمانی که حاوی جمیع معارف و جامع تمام مسائل مادی و معنوی انسان هاست، بدون کم و کاست تا روز قیامت تحت عنایت خدای متعال محفوظ خواهد ماند. در صدر اسلام آیات و سوره های قرآن در سینه مسلمانان بویژه اصحاب خاص پیامبر صلی الله علیه وآله محفوظ بود و هر کس به اندازه استعداد خویش آن را حفظ کرده و تلاوت می نمود. اما پس از آن که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله از دنیا رحلت کرد، تنها کسی که به «قرآن» فکر کرد و در حفظ و جمع آوری آن همت گماشت و به فرمان پیامبر عمل نمود،(۲) مولای ما، امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود. آن حضرت در این باره چنان جدیّت به خرج داد که هیچ کدام از غوغا سالاری ها و موانع و تلخ ترین حوادث تاریخی، او را از این اندیشه بازنداشت و هم چنان آن بزرگوار جفا دید و ملامت کشید، ولی به عهد خود وفا نمود.

به هر حال، پس از وقوع جنگ یمامه و کشته شدن جمعی از صحابه پیامبر که از حافظان قرآن بودند، بسیاری از بزرگان صحابه به

۱- . همان؛ بحارالانوار، ج۳۸، ص۲۷۴.

۲- . تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۱۱۴.

خلیفه اول پیشنهاد کردند که مصحفی را که حاوی تمام قرآن مجید باشد، ترتیب دهد تا وقایعی مانند جنگ یمامه بر تمامیت قرآن لطمه وارد نسازد.

خزیمه بن ثابت از پیشنهادکنندگان طرح بوده و در این مورد نقش محسوسی داشته است که ما در این زمینه به چند مورد اشاره می کنیم:

۱. در ابتدا ابوبکر به این پیشنهاد روی خوش نشان نمی داد تا این که بزرگان صحابه مانند عبدالله بن مسعود، حذیفه بن یمان، عبدالرحمن بن عوف، معاذ بن جبل، سعید بن زید، ابیّ بن کعب و بالاخره خزیمه بن ثابت انصاری پافشاری نموده و او را به این کار مصمم نمودند. ولی پیش از آن که او بتواند در این زمینه کار چشمگیری انجام دهد، وفات یافت.(۱)

هنگامی که عثمان بن عفان به خلافت نشست، گفت: هر که از کتاب خدا چیزی نزد خود دارد، آن را بیاورد. و از هیچ کس چیزی پذیرفته نمی شد، مگر این که دو گواه شهادت می دادند.

خزیمه بن ثابت آمده و گفت: می بینم که شما دو آیه را از قرآن فراموش کرده و آن را ننوشته اید؟

گفتند: کدام آیه ها را می گویی؟!

گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه وآله این آیه ها را فرا گرفته ام: (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ...)(۲) و آیه بعد را هم تلاوت کرد.

عثمان پس از شنیدن این دو آیه، گفت: من گواهی می دهم که این دو آیه از طرف خداوند متعال نازل شده است و آنگاه از خزیمه پرسید: می خواهی این دو آیه را در کجای قرآن قرار دهیم؟ خزیمه گفت: آن ها را در ردیف آخرین آیات

۱- . تاریخ جمع قرآن کریم، مقدمه، ص۵.

۲- . سوره توبه، آیه ۱۲۸ و ۱۲۹.

نازل شده(۱) از طرف خداوند متعال قرار ده.»(۲)

۲. زیـد بن ثـابت که از نویسـندگان وحی الهی است، می گویـد: آنگـاه که مـأمور جمع آوری قرآن شـدم، آیه ای را از سوره احزاب فراموش کرده بودم، در حالی که من پیوسته آن آیه را از رسول الله صلی الله علیه وآله می شنیدم که آن بزرگوار آن را قرائت می کرد. بعـد از جسـتجو آن را نزد خزیمه بن ثـابت انصـاری یـافتم. آن آیه، این بـود: (مِنْ الْمُـؤْمِنِینَ رِجَـالٌ صَـدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ) پس آن را در محل مناسب خوش در سوره احزاب قرار دادم.(۳)

۲. در کلام معصومین علیهم السلام

صداقت در گفتار و کردار، استقامت و پایداری در ایمان و عقیده، جان نثاری در راه حق، آشنایی با قرآن و حفظ آن و داشتن سایر صـفات پسـندیده از جمله عواملی است که برای خزیمه در منظر خاندان عصـمت و طهارت، جایگاه ویژه بخشـیده بود. به طـوری که نمی توان مقـام و منزلت او در نزد پیـامبر صـلی الله علیه وآله و علی علیه السـلام را نادیـده گرفت. مـا در این جـا به مواردی از این عشق و علاقه متقابل می پردازیم:

خزیمه در نزد پیامبر بزگوار اسـلام صـلی الله علیه وآله از موقعیت خاصـی برخوردار بود. چنان که از داسـتان گواهی دادن وی برمی آید، او تنها کسی است که پیامبر لقب

۱- . البته سـوره برائت براسـاس ترتیب نزول در ردیـف ۱۱۳ قرار دارد و سـوره النصـر به نظر اغلب مفسـرین، آخرین سوره ای است که بعد از سوره توبه در مدینه نازل شده است. (تاریخ جمع قرآن کریم، ص ۲۰۰ و ۲۰۸).

۲- . مختصر تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج۸، ص۴۶.

۳- . بحارالانوار، ج۸۹، ص۷۷.

«ذوالشهادتین» به او داد. او از این امتیاز در موارد مختلفی از جمله در مناظره با ابی بکر و در جمع آوری قرآن و گواهی دادن به حدیث غدیر و غیره، به خوبی استفاده می کرد و هم چنین از بعضی روایاتی که نقل کردیم، معلوم می شود که او در ردیف یاران درجه اول پیامبر همچون سلمان و ابوذر و مقداد بوده و بارها حضرت ختمی مرتبت به آنان مژده بهشت داده است.

در خطبه ۱۸۲ نهج البلاغه حضرت علی علیه السلام از وی به عنوان برادر، قاری قرآن، مطیع فرمان حق، عامل به دستورات شریعت، احیا کننده سنت پیامبر صلی الله علیه وآله، نابود کننده بدعت ها و پیرو صمیمی رهبر و مقتدای خویش، نام برده و در فراق وی تأسف می خورد و در جدایی او و یارانش اشک می ریزد.

امام صادق علیه السلام در روایتی ضمن شمارش احکام دین و دستورات شریعت اسلام، می فرماید:

دوست داشتن مؤمنین حقیقی (آنان که بعد از پیامبر تغییر عقیده نداده و از راه حق منحرف نشدند.) مانند سلمان فارسی، ابی ذر غفاری، مقداد بن اسود کندی، عمار بن یاسر، جابر بن عبدالله انصاری، حذیفه بن یمان، ابوهیثم بن تیّهان، سهل بن حنیف، ابو ایوب انصاری، عبدالله بن ثامت، عباده بن صامت، خزیمه بن ثابت ذوالشّهادتین، ابی سعید خدری و کسانی که مثل این ها بوده و یا دنباله رو آنان باشند، بر همگان واجب است.(۱)

هم چنین شیخ صدوق S در عیون الاخبار روایتی را قریب به این مضمون از حضرت امام رضا علیه السلام نقل می کند که در آن روایت هم

ص:۳۲۰

۱- . همان، ج ۱۰، ص۲۲۷.

امـام هشـتم علیـه السـلام دوست داشـتن خزیمه و یـارانش را جزء دین و از مرام اهـل یقین و ائمه معصـومین علیهم السـلام می داند.(۱)

۳. در منظر دانشمندان

۱. مرحوم علامـه مامقـانی بعـد از نقـل شـمه ای از فضایـل و روایات وارده در مورد خزیمه بن ثابت، می گویـد: «اگر این همه روایـات و دلایـل در مورد خزیمه نبود، در اثبـات عـدالت او تنهـا کلام پیامبر کافی بود که او را ذوالشّـهادتین نام نهاد. بـدیهی است که قبول شهادت بدون احراز عدالت، میسر نخواهد بود.»(۲)

۲. شیخ طوسی، خزیمه بن ثابت را از یاران نزدیک پیامبر و علی علیهما السلام به شمار آورده است.

۳. فضل بن شاذان می گوید: «او از مسلمانان سابقه داری است که بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله پیوسته در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام باقی ماند.»(۳)

۴. خیرالدّین زرکلی از دانشـمندان اهل سنت در کتاب الاعلام می نویسد: «خزیمه بن ثابت بن فاکه بن ثعلبه انصاری، مکنّی به ابوعمـاره از اصـحاب پیـامبر صـلی الله علیه وآله می باشـد. او در ایام جاهلیت و بعـد از ظهور اسـلام از اشـراف قبیله اوس و از قهرمانان پیشـتاز آن قبیله می باشـد. خزیمه که در مـدینه سـکونت داشت، در روز فتـح مکه علمدار بنی خطمه (تیره ای از قبیله اوس) بود. او در زمان حکومت علی بن ابی طالب علیه السـلام زنده بود و به همراه او در جنگ صـفین حاضر شده و در همان جنگ کشته شد.»

۱- . عیون الاخبار، باب ۳۵.

۲- . تنقیح المقال، ج ۱، ص۳۹۸.

۳- . همان، ص۳۹۷.

بخاری و مسلم و دیگران در مورد خزیمه بن ثابت در حدود ۳۸ حدیث نقل کرده اند.(۱)

۵. جمال الدّین المزی (۶۵۴ _ ۷۴۲) یکی دیگر از رجال شناسان اهل سنت، در تهذیب الکمال آورده است: «خزیمه بن ثابت از اهالی مدینه و از قبیله خطمه (شاخه ای از اوس) می باشد که کنیه او ابوعماره و معروف به ذوالشّهادتین است. خزیمه در جنگ های بدر و احد و بعد از آن در تمام صحنه های مبارزه به همراه پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله حاضر شده و حتی در روز فتح مکه حضور فعال و چشمگیری داشته است.»(۲)

۶. ابن حجر عسقلانی ضمن اشاره به مطالب یاد شده، می نویسد: «او از پیامبر روایاتی نقل کرده است و فرزندش عماره و جابر بن عبدالله انصاری و دیگران نیز از او نقل روایت کرده اند. بعد از ظهور دین مبین اسلام، او به همراه عمیر بن عدی با بت پرستی مبارزه کرد و بت ها را می شکستند. خزیمه در جنگ صفین و در سال ۳۷ بعد از قتل عمّار بن یاسر کشته شد.»(۳)

چنان که از اظهارنظر این شخصیت های دانشمند _ اعم از شیعه و سنی _ بر می آید، خزیمه بن ثابت در طول ده سال زندگی پیامبر در مدینه همواره در کنار پیامبر و یاران با وفای او بوده و در مواقع حساس و ضروری با تمام وجود از سنگر اسلام حمایت کرده است. اما نکته ای که در اینجا قابل دقت می باشد، این است که عده ای از دانشمندان اهل تسنن سعی کرده اند تلاش های خزیمه را بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله در دفاع از اهل بیت علیهم السلام و رهبری امام علی علیه السلام نادیده گرفته و یا کم رنگ جلوه دهند!

۱- . اعلام زرکلی، ج۲، ص۳۰۵.

۲- . تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج۸، ص۲۴۳.

۳- . تهذیب التهذیب، ج۳، ص۱۲۶ و ۱۲۷.

۴. فرزندان و آثار

الف. فرزندان

خزیمه بن ثـابت در طول زنـدگانی پرافتخـار خویش، حماسه های جاویـدان آفریـد. او علاوه بر فعالیت های یاد شـده در زمینه های سیاسی، اجتماعی، نظامی و فرهنگی، به تربیت و تعلیم فرزندان شایسته ای نیز همت گماشت.

عمّاره بزرگ ترین فرزنـد وی، در ردیف محدّثین محسوب می شود و روایات متعددی را در موضوعات حقوق، دعا، تاریخ و غیره به واسطه پدرش و سایر اصحاب از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل نموده است.

صـاحب کتـاب معرفه الثقـات می گویـد: عمّاره بن خزیمه بن ثابت، مـدنی و از تابعین می باشـد. او مورد اعتماد است.(۱) ابن حبّان در مشاهر علماء الامصار آورده است: ابومحمد عمّاره بن خزیمه بن ثابت در سال ۱۰۵ درگذشت.(۲)

بخاری در تاریخ الکبیر از فرزند دیگر خزیمه، به نام یزید بن خزیمه روایت نقل کرده است.(۳)

نصـر بن مزاحم (متوفی ۲۱۲) در کتاب وقعه الصـفین از دختر خزیمه نام برده و اشـعاری را از او در رثای پـدر بزرگوارش نقل می کند. این دختر که ضبیعه بنت خزیمه بن ثابت نام دارد، در شهادت پدرش در جنگ صفین اشعاری سروده است که

۱- . معرفه الثقات، ج۲، ص۱۶۲.

۲- . مشاهیر علماء الامصار، ص۱۱۵.

۳- . التاریخ الکبیر، ج۳، ص۲۰۷.

حکایت از آگاهی و فضیلت او دارد. بخش هایی از ترجمه سروده وی، چنین است:

چشم های من! در فراق خزیمه، کشته احزاب با باریدن اشک ها به من نیکی کنید. آنان ذوالشهادتین را از روی ظلم و ستم کشتند. او و یارانش در یاری مولای عادل خویش، تا کام مرگ پیش رفتند. خداوند لعنت کند گروهی را که او را به شهادت رساندند و آنان را دچار ذلّت و بلاها بگرداند.(۱)

ب. آثار و روایات

اشاره

خزیمه براساس علاقه ای که به نشر و گسترش معارف و احکام شریعت اسلام داشت، یکی از محورهای فعالیت های خود را در این زمینه قرار داده بود. او مشتاقانه در محضر پیامبر صلی الله علیه وآله حاضر شده و معارف الهی را فرا می گرفت و آنان را به دیگران می آموخت؛ تا آنجا که نام های افرادی که از او حدیث فرا گرفته اند، در منابع دیگر ذکر شده است.

جابر بن عبدالله انصاری، عماره بن عثمان بن حنیف، عمرو بن میمون ازدی، ابراهیم بن سعد، ابوعبدالله جدلی، عبدالله بن یزید، عبدالرّحمن بن ابی لیلی، ابن یسار و دو فرزندش عمّاره بن خزیمه و یزید بن خزیمه از جمله کسانی هستند که از او حدیث آموخته و نقل کرده اند.(۲)

علامه مجلسی او را در شمار تعداد بسیاری از راویان حدیث غدیر یاد کرده است.(۳) علاوه بر حدیث غدیر، دانشمندان علم حدیث روایات متعددی را

۱- . وقعه الصفین، ص۳۶۵.

۲- . تهذیب التهذیب، ج۳، ص۱۲۶ و ۱۲۷.

۳- . بحارالانوار، ج۳۷، ص۱۵۷.

در موضوعات مختلف هم چون: تجارت، حقوق، عبادات، مسائل خانواده، احکام حج، موضوعات قرآنی، حدود، آداب معاشرت و سایر زمینه ها نقل کرده اند.

در خاتمه این مقاله، اشاره به دو نمونه از روایات خزیمه مناسب می نماید:

۱. آه مظلوم!

عن خزیمه بن ثابت قال رسول الله ۹: «اتقوا دعوه المظلوم فانّها تحمل علی الغمام لقول الله عزّوجلّ و عزّتی و جلالی لانصرّنک و لوبعد حین.»(۱)

از نفرین مظلوم بترسید؛ چون که آه و دعای او بر روی ابر حمل می شود و هر لحظه ممکن است اثر آن بر ستمکار فرود آید. برای این که خداوند عزیز و جلیل فرموده: به عزّت و جلالم سوگند! تو را یاری خواهم کرد، گرچه بعد از مدتی باشد.

۲. کفاره گناه

عن خزیمه بن ثابت، انّ النّبی صلی الله علیه وآله قال: «من اصاب حدّاً ثمّ اقیم علیه الحدّ کفّر اللهُ عنه ذلک الذّنب».(۲)

هر کس مرتکب گناهی بشود که برای آن حدّی معین شده است، سپس حاکم شرع حدّ آن معصیت را بر او جاری کند، خداوند آن کیفر را کفاره گناه او قرار می دهد.

۱- . اعیان الشیعه، ج۶، ص۳۱۸.

۲- . التاریخ الکبیر، ج۳، ص۲۰۶.

علاوه بر نقل احادیث از خزیمه بن ثابت، اشعاری پرمحتوا و حاوی مفاهیمی ارزشمند از او به یادگار مانده است که اخیراً تحت عنوان دیوان خزیمه بن ثابت به زیور طبع آراسته شده و در اختیار علاقمندان قرار گرفته است؛ چنان که به بعضی از سروده های وی اشاره شد.

عروج

خزیمه بن ثابت بعد از عمری تلاش و کوشش در راه استقرار حکومت حیات بخش اسلام و ایثار و فداکاری در گسترش فرهنگ اهل بیت صلی الله علیه وآله، در سال ۳۷ ق در جنگ صفین و در رکاب مولایش امیرمؤمنان علی علیه السلام جانش را فدای اسلام و قرآن نموده و به فیض عظمای شهادت رسید.

ص:۳۲۶

۱۴.قیس بن سعد سردار سخاوت

اشاره

۱۴.قیس بن سعد سردار سخاوت

ناصر باقری بیدهندی

ص:۳۲۷

مقدمه

(۱)

قیس بن سعد بن عباده از اصحاب بزرگ پیامبر صلی الله علیه وآله و یاران وفادار امیرمؤمنان علی علیه السلام است. او از نام آوران بزرگ عصر خود و از شخصیت های گمنام تاریخ اسلام و تشیع است.

در میان خصوصیات فردی و اجتماعی قیس، آنچه وی را از دیگر یاران علی علیه السلام متمایز می سازد، بینش سیاسی ـ اجتماعی اوست؛ به گونه ای که مورخان و سیره نویسان وی را یکی از پنج سیاستمدار عرب در عصر پیامبر صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام می خوانند.

او بزرگمردی است که معاویه او را با صدهزار نفر از یاران خود برابر می داند.

تبار قیس

پدرش رئیس قبیله خزرج، پیشوای انصار و از افسران ارشد اسلام بود که در دوران جاهلیت و پس از ظهور اسلام، ریاست و سروری داشت و قومش پیشوا و

۱- . از سروران عزیزم جناب آقای حسن ابراهیم زاده و آقای عباس عبیری که با لطف آن دو عزیز این یادداشت ها قابل نشر شد، تشکر می کنم.

بزرگواری اش را می ستودند.

سعد در سال ۱۴ یا ۱۵ ه_ق. در زمان خلافت خلیفه دوم، در «حوران» _ از نواحی شام _ کشته شد. قبرش در غوطه دمشق مشهور و معروف است.

مادر قیس «فکیهه» دختر عبید بن دلیم بن حارثه است.

قیس در سروده های خود به عظمت خود و خاندانش اشاره می کند و می گوید: من از قوم یمانین، آقا و رئیس آن قبیله هستم و مردم هم دو دسته اند: فرمانده یا فرمانبردار.

اصالت و مقام من بر همگان چیره شده و همه را تحت الشعاع قرار داده است. و من از اندامی کشیده و قدرتی زیاد بهره می برم و از این جهت بر مردان برتری دارم.(۱)

چنان که پیداست، قیس در مصراع اخیر، به شمایل خود اشاره کرده است. او مردی بلند قامت بود. عضلاتی سخت، پیچیده و محکم داشت و موی جلوی سرش ریخته بود. در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله ده نفر از اهالی مدینه بلند قد و رشید بودند که قامت آن ها ده وجب _ به وجب خودشان _ بود و قیس در شمار این گروه جای داشت.(۲)

ابوالفرج اصفهانی می گوید: قیس بلند اندام بود و هنگامی که بر اسب تنومند و بزرگ می نشست، پاهایش از دو سو به زمین می رسید. همچنین در چهره اش حتی یک تار مو هم وجود نداشت.(۳) انصار می گفتند: دوست داشتیم تمامی اموال

۱- . وانّی م_ن الق_وم الی_مان_ین س_یّد وم_ا النّ_اس الاّ س_یّد ومس_ود وبزّ جمیع النّاس اصلی ومنصبی وجس_م به أعل_و الرّجال مرید

۲- . رجال کشی، ص۷۳ و قاموس الرجال، ج۷، ص۳۹۷.

۳- . قاموس الرجال، ج۷، ص۴۰۱؛ الأعلام، ج۲، ص ۸۰۰؛ البیان و التبیین، ج۱، ص۲۱، ج۲، ص۱۲۱، ۶۹ و ۹۸ و ج۳، ص۲۶۸، ۱۷۴.

خود را بدهیم و برای قیس محاسن بخریم. اما با این همه، زیبا روی بود.(۱)

آل سعد بن عباده از اصیل ترین و شریف ترین خانـدان های انصار به شـمار می رفتند و در اسـلام و ایمان، سوابق درخشانی داشـتند. رسول خدا صـلی الله علیه وآله در مناسبت های مختلف، عنایت خاص خود را به آن ها ابراز کرد و خدمات و خصلت هـای والای بزرگان این خانـدان را سـتود. آن بزرگوار در غزوه «ذی قَرَدْ»(۲) فرمود: خداونـدا! رحمت را بر سـعد و خاندانش ارزانی دار؛ چه نیک مردی است سعد بن عباده!(۳)

سعد بن عباده فرزندانی داشت که قیس، باهوش ترین و مشهورترین آن هاست. قیس از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله و از یـاران خـاص امیرمؤمنان و امام حسن مجتبی علیهما السـلام بود. با آن که قیس فرزنـد رئیس قبیله بود و موقعیت اجتماعی والایی داشت، پدرش او را به خدمتگزاری رسول خدا صلی الله علیه وآله گماشت.(۴) او در طول سال، پیوسته

۱- . تهذیب الاسماء، ج۲، ص۶۲ و تتمه المنتهی، ص۳۹۱.

۲- . ذی قرد، در فاصـله یـک روز راه تـا مـدینه، در راه غطفان است و هم گفته انـد: به فاصـله دو روز از مـدینه و در راه خیبر است. (وفاء الوفاء، ج۲، ص۳۶۰). این جنگ در سیره ابن هشام «ذی قرد» و در المغازی، «نمابه» ثبت شده است.

۳- . ر.ک: الدرجات الرفیعه، ص۳۳۴ و المغازی، ج۲، ص۵۴۷.

۴- . اسد الغابه، ج۴، ص۲۱۵ و تهذیب الاسماء، نووی، ج۲، ص۶۲.

گرداگرد خورشید وجود رسول خدا صلی الله علیه وآله می گردید.(۱) و پیامبر صلی الله علیه وآله نیز به وی عنایتی خاص داشت.

قیس می گوید: برای خواندن تعقیبات نماز نشسته بودم که رسول خدا صلی الله علیه وآله به من فرمود: می خواهی تو را به یکی از درهای بهشت راهنمایی کنم؟

گفتم: آری.

فرمود: فراوان بگو: «لاحول و لاقوّه الاّ بالله».(۲)

او هم چنان که رشد می کرد، از اخلاق محمدی نیز بهره می گرفت. در اکثر غزوات، پرچم انصار در دست سعد بن عباده بود و در پاره ای از آن ها نیز در دست فرزندش، قیس قرار داشت. رسول خدا صلی الله علیه وآله در موارد متعددی با او مشورت می کرد و نیز او را جانشین خود در مدینه می ساخت. سعد مردی غیور بود. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله درباره او فرمود: همانا سعد مردی باغیرت است.(۳)

سعد و فرزندش مهمان نواز و گشاده دست بودند. روزی پیامبر صلی الله علیه وآله در خانه سعد میهمان بود، آن حضرت پس از صرف غذا، فرمود:

غذایتان را نیکان خوردند، فرشتگان بر شما درود فرستادند و روزه داران بر خوان گسترده شما افطار کردند.

هنگامی که شتر رسول خدا صلی الله علیه وآله گم شد، سعد شتری در اختیار آن حضرت گذاشت. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: خداوند بر شما دو نفر ـ پدر و پسر ـ برکت دهد. ای

۱- . تهذیب الکمال، ج۲۴، ص۴۴ و الاصابه .
۲- . اسد الغابه ، ج۴، ص۲۱۵؛ الاستیعاب، ج۳، ص۲۲۲؛ سفینه البحار، واژه «قیس» و تهذیب الکمال، ج۲۴، ص۴۷.
۳- . اسماء الصحابه الزواه ، ص۱۲۰.

ابو ثابت!(۱) بر تو بشارت باد که رستگار شدی. بدون شک به وجود آوردن جانشین ها و فرزندان شایسته، کار خداست و به آن کس که اراده کند، خواهد داد و به تحقیق، خداوند متعال فرزندی پاکدامن و نیکوسیرت به تو عنایت فرموده است.(۲)

این خانواده همواره کانون پرورش شخصیت های بزرگ بوده است. دانشمندان بنامی از این بیت شریف برخاسته اند؛ دانشورانی که در دریای بیکران فضل و حسن، دُرّی شاهوار هستند و نامشان در کتاب هایی چون «انساب» سمعانی، «بغیه الوعاه» سیوطی و «الغدیر» علامه امینی ثبت است.(۳)

شخصیت والای قیس

اگر محققی زندگی سراسر افتخار و با برکت قیس را دقیق و بی طرفانه مورد مطالعه قرار دهد و ایمان، رفتار، صفات، وضع زمان و محیط و مواضع وی را بررسی کند، او را از اصحاب راستین و نمونه پیامبر صلی الله علیه وآله خواهد یافت. او مردی است که در سراسر عمر، رفتاری سنجیده و برادرانه داشت، از خلقی صاف و بی آلایش برخوردار بود، جز خدا از کسی نمی ترسید، برخلاف باورهای مذهبی اش عمل نمی کرد، از حریم قانون «الله» گام بیرون نمی نهاد، حتی لحظه ای از یاد خدا غافل نمی شد و برای برآوردن نیاز تهیدستان می کوشید.

امام متقین، علی علیه السلام که از ضمایر بندگان و شخصیت وجودی افراد آگاه بود، در منشور حکومتی که به مردم مصر نوشت، قیس را چنین می شناساند: قیس از

۱- . کنیه سعد بن عباده.

۲- . کتاب المغازی، جزء سوم، ص۱۰۵۹.

۳- . بغیه الوعاه ، ص۱۶۱ و الغدیر، ج۲، ص۱۱۳.

کسانی است که من از ایمان او خشنودم.(۱)

مبرّد، قیس را چنین ستوده است: قیس مردی شجاع، بخشنده، بزرگوار و... بود.(۲)

در «رجال کشّی»، درباره او آمده است: قیس در دوران جاهلیت و عصر اسلام، هماره پیشوا و رهبر بود. او خاندانی بزرگ منش و شریف داشت و نیاکانش بدون استثنا رئیس قبیله خویش بودند. اگر او کسی را در پناه خویش می گرفت، دیگر افراد قبایل، پناهنده را نمی آزردند. او و پدرش در جاهلیت و اسلام، سفره ای گسترده داشتند.(۳)

در «الاستیعاب»، درباره قیس آمده است: قیس، بزرگ طایفه خود بود و هیچ کس در قبیله او، به بزرگی او نبود.(۴)

در «اسد الغابه» نیز آمده است: قیس از اصحاب نیک و مردان زیرک بود. او یکی از دلیرمردان و بزرگان قوم خود به شمار می رفت. او سرپرست قبیله اش بود. هیچ فردی در این زمینه با وی نزاعی نداشت. او از خاندان بزرگ آن قبیله بود. پدرش او را به حضرت رسول صلی الله علیه وآله بخشید تا به پیامبر صلی الله علیه وآله خدمت کند. او پرچم انصار را در دست داشت و هماره با رسول اکرم صلی الله علیه وآله بود.(۵)

شیخ طوسی S در رجال خود، او را از اصحاب علی علیه السلام ذکر می کند و می گوید: قیس از کسانی بود که با ابوبکر بیعت نکرد.(۶)

۱- . درالغارات، ص ۲۱۱ «ممّن ارضی هدیه» آمده است.

۲- . کامل مبرّد، ج ۱، ص ۲۰۹.

۳- . رجال کشی، ص ۷۳.

۴- . الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۳۸.

۵- . اسد الغابه ، ج ۴، ص ۲۱۶.

۶- . ر.ک: رجال شیخ طوسی.

ابن ابی الحدید معتزلی درباره قیس و نسب او می نویسد:

قیس بن سعد بن عباده بن دلیم خزرجی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله است. او احادیثی از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده است. قیس مردی بیش از اندازه کشیده قامت و دارای موهای بلند و دلیر و بخشنده بود... و از بزرگان شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام و معتقد به محبّت و ولایت او بود و در همه جنگ ها، در التزام رکاب آن حضرت بود.

قیس هر چند که در مورد صلح امام حسن علیه السلام با معاویه، به امام حسن علیه السلام اعتراض کرد، ولی از یاران و همراهان او بود. عقیده و میل او نسبت به آل ابوطالب زیاد بود و در اعتقاد و دوستی خود مخلص شمرده می شد.(۱)

ابن کثیر درباره او می نویسد: قیس، بزرگ قبیله و فرماندهی بود که سخنانش پر ارج شمرده می شد و جملگی به اطاعتش گردن می نهادند. او مردی بزرگوار، با سخاوت و شجاع بود. پدرش یکی از دوازده شخصیتی است که اسلام آوردن هم کیشان خود را به رسول خدا صلی الله علیه وآله ضمانت کردند.(۲)

نویسنده کتاب «تجرید اسماء الصحابه» قیس را از هوشمندان و سخاوتمندان صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله خوانده است.(۳)

ابن هلال ثقفی در «الغارات» می نویسد: قیس مردی بزرگ، شجاع و دارای تجربه بود. او تا پایان عمر، شیعه و خیرخواه علی و فرزندانش باقی ماند و

۱- . ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی حدید.

۲- . تاریخ ابن کثیر، ج۸، ص۹۹.

۳- . تجرید اسماء الصحابه، ج۲، ص ۲۰.

با همین عقیده نیز جهان را بدرود گفت.(۱)

فضل بن شاذان، راوی معروف سخنان اهل بیت علیهم السلام نیز درباره اش گفت: قیس در زمره گروهی بود که بیش از همه به علی علیه السلام پیوستند.(۲)

حلبی در کتاب «سیره» می نویسد: هر کس برآنچه میان قیس و معاویه گذشت، آگاهی یابد، از وفور عقل و زیرکی وی در شگفتی فرو می رود.

ابن کثیر می گوید: علی علیه السلام وی را به حکومت و استانداری مصر برگزید و او را در زیرکی، سیاست و چاره اندیشی با معاویه و عمرو بن عاص برابر ساخت.(۳)

ابن شهاب(۴) می گوید: هنگام بر پا شدن فتنه ها، وقتی سیاستمداران عرب را می شمردند، پنج نفر را دارای رأی می دانستند. یکی از آن ها، «قیس» و دیگری، «عبدالله بن بدیل(۵) بن ورقاء خزاعی» بود. این دو همواره با علی علیه السلام بودند.(۶)

۱- . الدرجات الرفیعه، ص۳۳۶.

۲- . همان، ص۳۳۵.

۳- . البدایه و النهایه ، ج۸، ص۹۹.

۴- . نک: تاریخ البخاری الصغیر، ج۱، ص۱۱۱.

۵- . عبدالله بن بدیل از یاران خاص امام علی علیه السلام بود که در صفین، در رکاب حضرت به شهادت رسید و در لحظات آخر به اسود بن طهمان وصیت کرد که با علی علیه السلام باشد و از حمایت او دست برندارد. این گفته عبدالله را امام می شنود و می فرماید: خدایش رحمت کند که تا زنده بود با دشمنان ما جنگید و در وقت مرگ هم برای ما خیرخواهی کرد. (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۲، ص۴۷۰)

۶- . سیر اعلام النبلاء، ج۳، ص۱۰۱؛ اسد الغابه ، ج۴،ص۲۱۵ و تهذیب الکمال، ج۲۴، ص۴۴.

امام مجتبی علیه السلام نیز به زیرکی و سیاست قیس اعتماد داشت. آن حضرت به فرمانده لشگرش، عبیدالله بن عباس _ که دوازده هزار سپاهی تحت فرمانش بودند. _ دستور داد تا در نبرد با معاویه، در مواقع حساس به قیس مراجعه و با او رایزنی کند و در برنامه و سیاست اداره لشگر، نظر قیس را به کار بندد.

معاویه نقش قیس را چنان مهم می دانست که پس از بازگشت قیس از مصر به مدینه، که با تهدید و ارعاب مردان و اسود بن ابوالبختری انجام شد، در نامه ای مراتب خشم خود را به آن ها تذکر داد و گفت: شما کاری کردید که قیس به سوی علی رفت، به خدا قسم! اگر شما هزار رزمنده به یاری علی می فرستادید، از این بدتر نبود که قیس را وادار ساختید به علی بپیوندد و در کنار او باشد.(۱)

دانش قیس

قیس تنها یک مرد سیاسی و نظامی نبود، بلکه از همان روزها که پدر او را به خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله گماشت، دارای هوشی سرشار بود و از رسول خدا صلی الله علیه وآله دانش فراوان آموخت. او پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله، از دروازه شهر علم رسول خدا صلی الله علیه وآله، علی علیه السلام حقایقی را فرا گرفت.(۲)

بخشی از عمر قیس نیز در مجاهدت سپری شد. خطابه ها، ادعیه و گفتارهای برجای مانده از قیس بن سعد، گواه دانش سرشار اوست.

وی از پیامبر صلی الله علیه وآله، امیرمؤمنان علیه السلام، پدرش (سعد)، عبدالله بن حنظله بن راهب

۱- . تاریخ طبری، ج۶، ص۵۳.

۲- . تهذیب التهذیب؛ الاصابه و تهذیب الکمال، ج۲۴، ص۴۱.

انصاری،(۱) عبدالرحمان بن ابی لیلی، عروه بن زبیر، شعبی، میمون بن ابی شبیب، عریب بن حمید همدانی و... روایت نقل کرده است.

نام شماری از کسانی که از قیس روایت می کنند، عبارت است از:

۱. انس بن مالک انصاری.(۲)

۲. بکر بن سواده.(۳)

۳. عامر بن شراحیل شعبی (م ۱۰۴).(۴)

۴. ثعلبه بن ابی مالک القرظی.(۵)

۵. عبدالرحمن بن ابی لیلی انصاری.(۶)

۶. عبدالرحمن عبدالله بن مالک جیشانی (م ۷۷).(۷)

۷. ابوعبدالله عروه بن زبیر بن عوام اسدی مدنی.(۸)

۸. ابوعمار عریب بن حمید همدانی.(۹)

۹. ابومیسره عمرو بن شرجیل همدانی کوفی (م ۶۳).(۱۰)

۱- . تهذیب التهذیب، ج۲، ص۱۹۳، ج۷، ص۱۹۳ و ج۸، ص۳۹۶ و تهذیب الکمال، ج۲۴، ص۴۱.

۲- . تهذیب الکمال، ج۲۴، ص۴۱.

۳- . السنن الکبری، ج۱۰، ص۲۲۲ و تهذیب الکمال، ج۲۴، ص۴۱.

۴- . کتاب الجرح و التعدیل، ج۷، ص۹۹.

۵- و۵ . تهذیب الکمال، ج۲۴، ص۴۱.

۶-

۷- . سیر اعلام النبلاء، ج۳، ص۱۰۲.

۸- و۸ . تهذیب الکمال، ج۲۴، ص۴۲ و سیر اعلام النبلاء، ج۳، ص۱۰۲.

۹-

۱۰- [۱۰] . تهذیب الکمال، ج۲۴، ص۴۲.

۱۰. عمرو بن ولید سهمی مصری (م ۱۰۳).(۱)

۱۱. ابونصر میمون بن ابی شبیب ربعی کوفی (م ۸۳).(۲)

۱۲. عزیل بن شرحبل ازدی کوفی.(۳)

۱۳. ولید بن عبده، غلام عمرو بن عاص.(۴) (شاید این، همان عمرو بن ولید باشد.)

۱۴. ابونجیع یسار ثقفی مکی (م ۱۰۹).(۵)

شجاعت قیس

قیس شمشیردار پیامبر صلی الله علیه وآله بود و در تمام غزوه ها همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله بود. او پرچم انصار را حمل می کرد و هیبتی داشت که دل های شجاعان را می لرزاند.(۶)

قیس در اشعار خویش به حضور گسترده اش در جنگ های بدر، حنین، احد، خیبر، بنی نضیر، احزاب، فتح مکه و... اشاره می کند و می گوید:

انّنا انّنا الّذین اذا الفتح

شهدنا وخیبراً وحنیناً

ما، همانان هستیم که در روز فتح مکه حاضر بودیم، در جنگ خیبر و حنین حضور داشتیم.

۱- . تهذیب التهذیب، ج۸، ص۱۱۶.

۲- . تهذیب الکمال، ج۲۴، ص۴۲.

۳- . الاصابه ، ج۳، ص ۶۲۰؛ حلیه الاولیاء، ج۵، ص۲۴ و تهذیب الکمال، ج۲۴، ص۴۲.

۴- . تهذیب التهذیب، ج۱۱، ص۱۴۱.

۵- . تهذیب الکمال، ج۲۴، ص۴۲.

۶- . کتاب المغازی، جزء ثالث، ص۱۰۵۹؛ کتاب صفین، ص۴۴۷ و الغدیر، ج۲، ص۸۱.

بعد بدر وتلک قاصمه الظهر

واحد وبالنضیر اثنینا(۱)

پس از نبرد بدر که کمر را می شکست، و جنگ احد، و به یهودیان بنی النضیر که دوباره حمله کردیم.

حضور قیس در صحنه های گوناگون، مخالفان خدا و رسول خدا صلی الله علیه وآله را دچار بیم و هراس می کرد. سخن معاویه در نبرد صفین مشهور است که گفت: اگر جلوگیرنده فیل (در هجوم اصحاب فیل) جلوی قیس را نگیرد، قیس همه را به نابودی خواهد کشاند.(۲)

قیس جنگاوری شکست ناپذیر بود. او در کلیه نبردها با شجاعت، اراده ای آهنین و همّتی استوار پا به میدان می نهاد و دل های شجاعان را می لرزاند. او هیچ گاه پشت به دشمن نکرد.(۳)

منذر بن جارود(۴) که سپاهیان و جنگجویان امیرمؤمنان علیه السلام را در زاویه(۵) دیده

۱- . الغدیر، ج۲، ص۷۵.

۲- . ارشاد القلوب، ج۲، ص۲۰۱.

۳- . خود او می گوید: أنا ابن سعدٍ وأبی عباده لیس فراری فی الوغی بعاده والخزرجیون رجالُ ساده انّ الفرار للفتی قلاده

۴- . وی از طرف علی علیه السلام حاکم یکی از شهرهای فارس (اصطخر) بود. امام علیه السلام او را به خاطر اختلاس بیت المال زندانی کرد. بعدها با شفاعت صعصعه بن صوحان از زندان آزاد شد. او پایان عمر خود را در هندوستان گذراند و در عهد سلطنت یزید بن معاویه درگذشت.

۵- . زاویه: قریه ای است در کنار دجله، بین واسط و بصره.

بود، چنین می گوید:

قیس یکّه تازی که بر اسب سرخ گون سوار بود، در حالی که جامه ای سپید بر تن داشت، از برابر ما گذشت. کلاهی سفید و عمامه ای زرد بر سر داشت، تیر و کمان بر دوش نهاده و شمشیری به کمر بسته بود، پاهایش به زمین کشیده می شد و در بین هزاران سپاهی که آن ها نیز تاجی از کلاه سفید و عمامه زرد بر سر نهاده بودند، در حالی که پرچمی زرد رنگ به دست داشت، دیده می شد. گفتم: این کیست؟ گفتند: او قیس بن سعد بن عباده، از انصار است... .(۱)

زهد قیس

مسعودی درباره زهد او می نویسد: قیس بن سعد از حیث زهد و دینداری و پیروی از علی علیه السلام، دارای مقامی والاست.

زهد و وارستگی او، از بخشش های فراوان و بی اعتنایی اش به سفره رنگین معاویه به خوبی آشکار است.(۲)

علاوه بر این، خطابه های شورانگیز و سخنان او نیز نشان دهنده پارسایی اوست.

خشوع قیس

قیس در خوف از خداوند و خشوع و بندگی در برابر پروردگار، به حدی رسیده بود که روزی هنگام نماز، ناگهان مار بزرگی در سجده گاهش هویدا شد. این خطر، قیس را از حال خوش عبادت خارج نکرد. او با سر خود مار را کنار

۱- . مروج الذهب، ج۲، ص۸.

۲- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۴، ص۱۴.

زد و در پهلوی آن سجده کرد. مار به گردنش پیچید، ولی او از عبادت باز نایستاد و همچنان آداب نماز را ــ چنان که شایسته بود. ــ به جای آورد و پس از پایان نماز، مار را از گردن جدا کرد و به طرفی افکند.(۱)

در مورد توجه او به دعا، آمده است که مسعر از معبد بن خالد نقل می کند: قیس بن سعد همواره در حال دعا بود و به هنگام دعا انگشت سبابه را بالا نگاه می داشت.(۲)

امانت داری قیس

پیامبر صلی الله علیه وآله مناصب متعددی به قیس تفویض کرد. او کارگزار پیامبر صلی الله علیه وآله در صدقات مسلمانان بود.(۳)

این منصب خطیر معمولاً به افرادی واگذار می شود که امین و قانع باشند.

لیاقت و کاردانی قیس

مأموریت هایی که پیشوایان معصوم علیهم السلام به قیس واگذار کردند، بهترین دلیل بر لیاقت، کاردانی و درستکاری اوست. انس بن مالک می گوید: در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله قیس ریاست نیروی انتظامی آن حضرت را بر عهده داشت و در مقر فرماندهی مستقر بود. او مأموریت های شهری را انجام می داد و دستورهای

۱- . رجال کشی، ص۶۳.

۲- . تهذیب الکمال، ج۲۴، ص۴۴.

۳- . سیر اعلام النبلاء، ج۳، ص۱۰۴ و ابن عساکر، ج۱۴، ص۲۲۷.

امنیتی و انتظامی را در شهر مدینه اجرا می کرد.(۱)

سخاوت قیس

هو البحر من ایّ النّواحی أتیته

فلجّته المعروف والجود ساحله(۲)

قیس مردی بخشنده و جوانمرد بود و در سایه ایمان و صفات والای انسانی اش، برای همه خیر و خوبی می خواست و تلاش می کرد حتی به افرادی که نمی شناخت، سود برساند. او این خصلت را از نیاکانش به ارث برده بود.

رسول خدا صلی الله علیه وآله در این باره فرمود: جود و سخاوت در سرشت این خاندان نهفته است.(۳)

جز این خاندان در مدینه، خانواده ای نبود که چهار نسل آن پیاپی از بخشندگان باشند.(۴)

بی تردید، این شعر ادیب صابر ترمذی درباره او صادق است:

رستم به وق_ت کوشش، با او بود جبان

حاتم به گاه بخشش، پیشش بود بخیل

نمونه هایی از داستان هایی که در سخاوت او گفته اند، چنین است:

۱- . صحیح ترمذی، ج۲، ص۳۱۷؛ سنن بیهقی، ج۸، ص۱۷۵؛ مصابیح البغوی، ج۲، ص۱۵۱؛ استیعاب، ج۲، ص۵۲۸؛ اسد الغابه ، ج۴، ص۲۱۵؛ الاصابه ، ج۵، ص۳۵۴؛ تهذیب التهذیب، ج۸، ص۳۹۴ و مجمع الزواید، ج۹، ص۳۰۵.

۲- . او دریاست، از هر کرانه بر وی درآیی، موج هایش احسان می ریزد و ساحلش مالامال از کرم است.

۳- . الاصابه ، ج۵، ص۲۵۴.

۴- . قاموس الرجال، ج۷، ص۳۹۹.

مسلمانان که تعداد آنان سیصد نفر بود، در جنگ خَبَط گرفتار قحطی و گرسنگی شدید شدند. فرمانده (ابو عبیده بن جراح) دستور جیره بندی آذوقه را داد. مسلمانان به حدی در فشار گرسنگی قرار گرفتند که یک دانه خرما در بین چند نفر تقسیم می شد. مسلمانان مجبور به خوردن برگ های خاردار بوته ها شدند. برخی گفتند: اگر وضع بدین منوال ادامه یابد، توان مقابله با دشمن را نخواهیم داشت. قیس بن سعد بن عباده گفت: آیا کسی حاضر است خرما در قبال گوساله و بزپرواری از من خریداری کند، مشروط بر آن که گوسفند پرواری ها را این جا تحویل دهد و خرما را در مدینه تحویل گیرد؟

عمر با تعجب گفت: این جوان که مالی ندارد، چگونه نسبت به اموال دیگران تعهد می کند؟! قضا را مردی از جهینه یافت شد و قیس با او صحبت کرد که: حاضری چند پروار به من بفروشی و بهای آن را در مدینه به صورت چندبار خرما تحویل بگیری. فروشنده پرسید: تو کیستی؟ او گفت: من قیس فرزند سعد بن عباده هستم. مرد جهنی گفت: چرا از اول نسبت خود را نگفتی؟ میان من و سعد دوستی وجود دارد، او سرور مردم مدینه است. من این معامله را می پذیرم، مشروط بر آن که خرما از نوع خرمای ذخیره و خشک و از خرمای نخلستان های آل دلیم باشد.

قیس شرط را پذیرفت و مرد جهنی گفت: برخی را گواه این تعهد بگیر. تنی چند از مهاجر و انصار گواهی دادند. قیس به مرد جهنی گفت: تو هم هر کس را می خواهی، گواه بگیر. او از جمله کسانی را که به شهادت طلبید، عمر بود. عمر نپذیرفت و گفت: این جوان (قیس) تهیدست است و خودش مالی ندارد و ثروت از پدر اوست. فروشنده گفت: گمان نمی کنم که سعد بن عباده در مورد پرداخت

چنـد بار خرما آن هم نسـبت به تعهـد فرزندش، کوتاهی کند. وانگهی من در این جوان چهره و کارهای پسـندیده می بینم. در این مورد میان عمر و قیس بگو مگویی صورت گرفت، به طوری که قیس به درشتی با او سخن گفت.

قیس پرواری ها را گرفت و سه روز پیاپی در هر روز یک پروار می کشت و لشکر را طعام می کرد و چون روز چهارم رسید، فرماندهی لشکر، او را از این کار منع کرد و گفت: تو که مالی نداری، چرا تعهد خود را سنگین تر می کنی؟

ابوعبیـده حکم کرد که قیس دیگر پروار نکشـد. قیس گفت: ابوعبیـده! آیـا تصور می کنی سـعد بن عباده که همواره وام های مردم را می پردازد، هزینه هـای ایشـان را تحمل می کنـد و معمولاً در قحط سالی مردم را اطعام می کنـد، از پرداخت چنـد بار خرما در مورد مجاهدان در راه خدا خودداری می کند؟ نزدیک بود که ابوعبیده ملایم و نرم شود و او را آزاد بگذارد که عمر گفت: دستور بده که پروار نکشد. ابو عبیده اجازه نداد که دو پروار باقی مانده ذبح شود.

همین که خبر گرسـنگی شدیـد لشـکر به مدینه رسـید، سـعد بن عباده گفت: اگر قیس آن چنان باشد که من او را شـناخته ام، برای ایشان چیزی تهیه خواهـد کرد. چون قیس به مدینه آمد، سـعد به دیدارش رفت و گفت: هنگامی که لشـکر دچار کمبود مواد غـذایی و گرسـنگی شد، چه کردی؟ گفت: برای ایشان پرورا ری کشـتم. گفت: چه خوب، بعد چه کردی؟ گفت: باز هم کشـتم. گفت: چه خوب، بعد چه کردی؟ گفت: باز هم کشتم. پدر گفت: چه خوب، بعد چه کردی؟ قیس گفت: دیگر مرا از آن کار نهی کردند. پرسـید: چه کسی نهی کرد؟ گفت: فرمانده. سعد پرسید: برای چه؟ گفت: می پنداشت که من مالی ندارم و می گفت که مال از آنِ پدر است. من به او گفتم: پدرم معمولاً وام مقروضین بیگانه را می پردازد و متحمل هزینه می شود

و در قحط سالی به مردم اطعام می کند، آن وقت تصور می کنی این کار را برای من انجام نمی دهد؟

سعد بن عباده به قیس گفت: چهار قطعه نخلستان از آنِ تو باشد. سعد بن عباده در این مورد سندی نوشت و آن سند را نزد ابوعبیده آوردند و او هم گواهی نوشت. آن را پیش عمر آوردند، ولی او از نوشتن گواهی خودداری کرد. کوچک ترین نخلستان او پنجاه بارِ خرما محصول می داد.

مرد جهنی هم همراه قیس آمد. سعد بن عباده خرمای او را پرداخت کرد و جامه ای به او داد و او را سواره برگرداند. چون رفتار قیس به اطلاع رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید، فرمود: او در خاندان جود و بخشش است.(۱)

* * *

او اموال فراوان داشت و به نیازمندان قرض الحسنه می داد. روزگاری بیمار شد. بدهکاران چون در پرداخت بدهی شان تأخیر کرده بودند، از دیدارش شرم داشتند و به عیادتش نمی رفتند. قیس چون تعداد عیادت کنندگانش را اندک یافت، گفت: خداوند ثروتی را که موجب شود برادران مؤمن کم تر از یک دیگر دیدن کنند، نابود سازد. سپس فرمان داد در شهر فریاد بزنند که قیس همه بدهکارانش را بخشیده است. طولی نکشید که مردم به خانه اش هجوم بردند. ازدحام جمعیّت چنان بود که پلّکان درِ ورودی خانه اش خراب شد.(۲)

۱- . کامل، ص۳۰۹؛ عقد الفرید، ج۱، ص۲۵۶؛ الاستیعاب، ج۳، ص۲۲۲؛ الکرماء، ص۷۳۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج۳، ص۱۶۱؛ الدرجات الرفیعه، ص۳۳۵ و اعیان الشیعه، ج۸، ص۴۵۳.

۲- . کتاب المغازی، ج۲، ص۷۷۵ و ۷۷۶ و سیر اعلام النبلاء، ج۳، ص۱۰۵ و ۱۰۶.

*   *   *

«جابر» می گوید: با گروهی تحت فرماندهی قیس به مأموریتی اعزام شدم. قیس از مال شخصـی خود، شتری برای ما نحر کرد. پس از تشرف به خدمت رسول اکرم صلی الله علیه وآله همراهان موضوع را با آن حضرت در میان گذاشتند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: سخاوت و کرم، اخلاق و سرشت این خاندان است.(۱)

*   *   *

قیس در سفری که از عراق به مدینه آمد، برای تأمین غذای همراهان هر روز یک شتر از اموال خود را می کشت.(۲)

*   *   *

ابن کـثیر می نویسـد: قیس ظرف بزرگی داشت که در سـفرها همـواره بـا او بود. هر وقت می خواست غـذا بخورد، منادیـانش فریاد می زدند: ای مردم، بیایید و از غذای قیس استفاده کنید.(۳)

به قیس گفتند: آیا بخشنده تر از خود سراغ داری؟

گفت: آری. روزی همراه عده ای در بیابان، مهمان زنی شدیم. او ما را

۱- . ربیع الابرار، ج۴، ص۹۱؛ قاموس الرجال، ج۷، ص۳۹۹؛ الاستیعاب، ج۲، ص۵۲۶؛ البدایه و النهایه ، ج۸، ص ۱۰۰؛ الصداقه و الصدیق، ص۲۳؛ المستجاد، ص۱۷۶؛ لباب الآداب، ص۱۰۹ و البصائر و الذخائر، ج۴، ص۲۴۱.
۲- . قاموس الرجال، ج۷، ص۳۹۹؛ اعیان الشیعه، ج۸، ص۴۵۳؛ تهذیب الکمال، ج۲۴، ص۴۳؛ تهذیب التهذیب، ج۸، ص۳۹۴ و الاستیعاب، ج۲، ص۵۲۵.
۳- . تاریخ ابن کثیر، ج۸، ص۹۹.

بسیار گرامی داشت. وقتی همسرش وارد شد، با خوشرویی فراوان حالمان را پرسید.

مرد شتری را نحر کرد و روز بعد شتر دیگر سربرید. به او گفتم: باقی مانده گوشت دیروز تازه بود، چرا شتر دیگر سربریدی؟ گفت: ما از گوشت دیروز به میهمان نمی دهیم.

باران می بارید و ما مجبور شدیم چند روز در آن جا بمانیم. مرد هر روز شتری نحر می کرد. وقتی ابرها پراکنده شدند و بارندگی تمام شد، آهنگ سفر کردیم و صد دینار نزد آن ها گذاشتم. هنوز مقداری راه نپیموده بودیم که صاحبخانه، سوار بر اسب، با نیزه آخته در دست به ما نزدیک شد و گفت: شما پول میهمان داری به من می دهید؟ پول های خود را پس بگیرید وگرنه با این نیزه حمله می کنم. ما ناگزیر صد دینار را گرفتیم.(۱)

آنچه که بِذْهی عوض جویی بدان

جود دانی چیست؟ بذل بی عوض

هر چه داری، هر که را بینی، بده

باشد این خود عادت سوداگران

دور بودن از ریا و از غرض

وآنچه بخشیدی، بر آن منّت منه

* * *

«هیثم بن عدی» می گوید: سه نفر در کنار خانه خدا، درباره این که سخاوتمندترین مردم در این زمان کیست، با یکدیگر گفت وگو می کردند. مردی گفت: از همه بخشنده تر عبدالله بن جعفر است.

دیگری گفت: قیس بن سعد بن عباده و سومی گفت: عرابه اوسی.(۲) گفت وگو بالا گرفت و صدای بلندشان به دیگران رسید. شخصی به آنان گفت: سخن بسیار گفتید،

۱- . الکرماء، ص۷۳.

۲- . عرابه بن اوس بن قیظی.

بهتر است هر یک از شما نزد کسی که او را بخشنده ترین افراد می پندارد، برود تا در عمل معلوم شود که سخاوتمندترین مردم کیست؟

کسی که عبدالله بن جعفر را برگزیده بود، نزد وی رفت و هنگامی او را ملاقات کرد که پا در رکاب کرده بود و به سوی یکی از مزارع خود می رفت. مرد به او گفت: ای پسر عموی پیامبر! من مسافری غریب و بینوایم که به درگاهت روی آوردم. عبدالله پای خود را از رکاب خارج کرد و گفت: این شتر و آنچه بر آن است، از آنِ تو. جامه های خز همراه چهار هزار دینار و شمشیر علی علیه السلام بار آن شتر بود.

کسی که قیس را برتر شمرده بود، نزد وی رفت. قیس خوابیده بود. کنیزش گفت: حاجت خود را بگو. گفت: مردی غریب و در راه مانده ام و توان بازگشت به وطن ندارم. کنیز گفت: خواسته ات کوچکتر از آن است که قیس را از خواب بیدار سازم. این کیسه هفتصد دینار دارد، آن را بردار که امروز در خانه قیس جز این چیزی نیست و به جایگاه شتران برو، یک شتر (ناقه) را همراه غلامی برگزین و به سوی وطن خود حرکت کن.

قیس از خواب بیدار شد و کنیز ماجرا را تعریف کرد. قیس به شکرانه این بخشندگی، کنیز را آزاد ساخت.

کسی که نام عرابه را به عنوان کریم ترین افراد مطرح کرده بود، نزد او رفت. عرابه به قصد نماز از خانه بیرون آمده بود. دو تن از غلامانش زیر بازوهایش را گرفته بودند؛ زیرا ناتوان بود و دیدگانش درست نمی دید. مرد خود را مسافر و انسان بینوا معرفی کرد. عرابه خود را از غلامان جدا کرد و از تأسف، دست هایش را بر یک دیگر زد و گفت: آه! به خدا قسم! اکنون جز این دو غلام چیزی ندارم؛ آنان را به تو بخشیدم.

ص:۳۴۹

مرد گفت: من هرگز غلامان را از شما جدا نمی کنم.

عرابه گفت: اگر تو آن ها را نپذیری، هر دو در راه خدا آزادند. اختیار با توست؛ می خواهی بگیر، می خواهی آزاد کن. آن گاه دست دراز کرد و به طرف دیوار رفت تا به کمک دیوار راه خود را ادامه دهد.

مرد نیز غلامان را برگرفت و نزد دوستانش آمد. جمعی که از ماجرا آگاه بودند، به اتفاق آرا، عرابه را کریم ترین فرد معرفی کردند؛ زیرا او آنچه در دسترس داشت، بخشیده بود. «وغایه الجود بذل الموجود.»

اگر عبدالله بن جعفر بیش ترین مال را در اختیار آن مرد گذاشت، کار همیشگی خود را انجام داد. قیس نیز فرد کریمی بود که به کنیزش اجازه داد و دهش داد و او را به شکرانه این بخشش در راه خدا آزاد کرد؛ ولی کار عرابه تحسین برانگیزتر بود.(۱)

* * *

قیس در حیات پیامبر صلی الله علیه وآله با خلیفه اول و دوم، به سفر رفت. او در طول سفر دست سخاوت گشود و برای آن دو و دیگر همسفران از مال خود بسیار هزینه کرد. ابوبکر به او گفت: خوب مال پدرت را تباه می کنی، دست نگهدار! چون سفر پایان یافت و به مدینه بازگشتند، پدرش به ابوبکر گفت: می خواستی فرزندم خِسّت ورزد! ما قومی هستیم که خِسّت نتوانیم.(۲)

* * *

«ابو منذر» گفت: چون قیس از مصر بیرون آمد، در راه مردی از «قبیله

۱- . مستطرف، ج۱، ص۱۶۸؛ البدایه و النهایه ، ج۸، ص۱۰۰ و المستجاد من فعلات الاجواد، ص۱۲۵ و ۱۲۶.

۲- . الغارات، ص۲۲۲.

بلیّ» رسید که اسود نام داشت. قیس میهمان او شد و آن مرد مراتب میهمان نوازی به جای آورد. چون آهنگ سفر کرد، چند جامه و چند درهم نزد زنش نهاد. وقتی که مرد بازگردید، زن آن جامه ها و درهم ها را به او داد. صاحبخانه خود را به قیس رساند و گفت: من میهمان فروش نیستم. قسم به خدا! اگر آنچه را به همسرم دادی، باز پس نگیری، با این نیزه شما را خواهم کشت.

قیس به همراهانش گفت: وای بر شما! هدایا را از او پس بگیرید.(۱)

هوشمندی قیس

در مورد هوش، ذکاوت و استعداد سازماندهی قیس باید گفت: قیس از چهره های درخشان اسلام و سیاستمداران زیرک، نیرومند، کاردان و با کفایت بود. او همواره می گفت: اگر این سخن پیامبر صلی الله علیه وآله را که «فریب و نیرنگ در آتش است.» نمی شنیدم، مکّارترین مردم امت رسول خدا صلی الله علیه وآله بودم.(۲)

اگر به اسلام اعتقاد نداشتم، نیرنگی به کار می بستم که هیچ عربی در مقابل آن تاب مقاومت نداشته باشد.(۳)

زندگی قیس گواه روشنی بر هوشمندی و زیرکی اش به شمار می رود. تحرکات نظامی او در صحنه های پیکار، تاکتیک های کارآمدش در جنگ ها و رخدادهای مهم و تدبیرش در حکمرانی، او را فردی محبوب و گرانقدر می نمایاند.

علی علیه السلام برایش احترام ویژه ای قائل بود. نظراتش را بزرگ می داشت و لیاقت و

۱- . الغارات، ج۱.

۲- . «المکرُ والخدیعه فی النار» .

۳- . اسد الغابه، ج۴، ص۲۱۵؛ تاریخ ابن کثیر، ج۸، ص۱۰۱ و تهذیب الکمال، ج۲۴، ص۴۴.

هوشـمندی اش را می سـتود. وقتی قیس نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد و از مسائلی که بین او و بزرگان مصر اتفاق افتاده بود، سخن گفت و تحریکات معاویه را برای آن حضـرت تشـریح کرد، همه دریافتنـد که با چه رخـدادهای مهمی دست و پنجه نرم کرده و در راه ایفای مسؤولیت، چه دشواری هایی را به جان خریده است.(۱)

این امر، منزلت و مقـام قیس را نزد علی علیه السـلام چنـان بالاـ برد که در تمـام مسائل، نظریه های او را مورد بررسـی قرار می داد.(۲)

اگر تاریخ اسـلام را نیک بررسی کنیم، در می یابیم که قیس سرآمد سیاستمداران است و بی تردید، بر پنج سیاستمدار مشهور عرب(۳) برتری دارد.

در «الاستیعاب» آمـده است: قیس در میان دانایان، صاحب نظران، مـدیران و فرماندهان هوشـمند و زیرک جنگ، فردی بارز و عالی رتبه شمرده می شود و به بزرگواری و سخاوت متصف است.(۴)

ص:۳۵۲

۱- . الدرجات الرفیعه، ص۳۳۵ و الاصابه ، ج۳، ص۲۴۹.

۲- . تاریخ طبری، ج۵، ص۲۳۱.

۳- . آنان عبارتند از: معاویه، عمرو بن عاص، قیس بن سعد، مغیره بن شعبه ، عبدالله بن بدیل. ر.ک: تاریخ طبری، ج۶، ص۹۲؛ کامل ابن اثیر، ج۳، ص۱۴۳ و اسد الغاب ه، ج۴، ص۲۱۵.

۴- [ ] . الاستیعاب، ج۲، ص۵۲۸.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



